



C821  
• Q224f





McGill  
University  
Libraries

Islamic Studies Library  
81012

51018  
ISLAMIC STUDIES LIBRARY

Qannawij

• al-Far' al-nāmī...

C821  
.Q224f

81012

755  
16-10-80



الفرع الناعم من

الأصل السامي

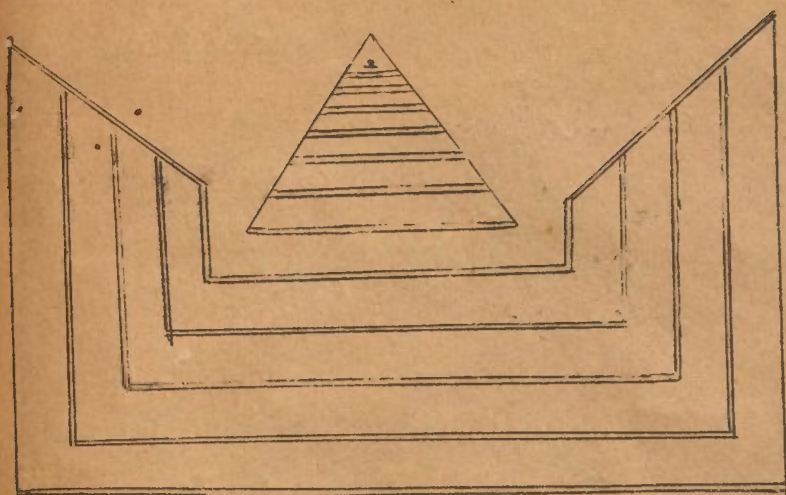
قد طبع في المطبع الصدقي

الكائن في بهو كال

المكتبة  
الحديثة



مكتبة جامعة شينجيانغ



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد المن خلق الانسان في احسن تقويم واكمل تصوير و ارفع شأنه  
 بالاصطفاء والتكريم على انواع العالم الكبير اودع فيه نعمنا وفضائل وجعله  
 شعبا و قبائل ثم اصطفى من ولد ادم ابراهيم ومن ولد ابراهيم اسمعيل ومن  
 ولد اسمعيل بنى كنانة ومنهم قريشا ومنهم بنى هاشم ومنهم بنو محمد صلى الله  
 عليه واله وسلم ومن ذريته بنى فاطمة وجعلهم مفاتيح الرحمة ومعاد  
 الحكمة ومصاييم الكرامة وامن الامة وصلاوة وسلاطا على خاتم رسله و  
 اكرما نبياؤه الذي فضله على كافة الخلق اجمعين وارسله في اخر الدهر  
 رحمة للعالمين اعطاه الكوثر وخذل شأنه الابتر ووصل نسبه وسببه  
 في الدنيا والدين حتى لا يقطع بنص الاحاديث الثابتة الى يوم الدين  
 وعلى اله الذين سأل الله عز وجل عن عباد لا مودتهم وجعل ركن الايمان  
 محبتهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا واختارهم شفاعة يوم  
 كان شر مستطيرا وبلى اصحابه وحملته علومه وادابه الذين لم يكتموا







از طرف فاطمه رضی الله عنها متصل بجناب رسالت آب ست علیه الصلوة والسلام و این کی  
از فضائض نبوت که دیگری در آن شریک نیست و نمی تواند شد صاحب تلخیص گفته و  
من خصائصه صلی الله علیه و آله و سلم ان اولاد بناته یلبسون الی جد هم من جهة الامرف  
علیه و آله و سلم و اولاد بنات غیر که لا ینسبون الی جد هم من جهة الامرف  
الکفارة و غیرها قال صاحب الکشاف تحت آیه المیا هله لا دلیل اقوی من هذا  
علی فضل اصحاب الکساء و هم علی و فاطمة و الحسنان انتهى گویم که بید ندع ابتداء  
و ابتداء کم و نباء و نباء کم و انفسنا و انفسکم ثم یکتملی نفس محل است برآمد فاطمه  
و حسنین ابنا ی رسول خدا اند صلی الله علیه و آله و سلم و احادیث صحیحہ بین اوست آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ان ابی هذا السید اکدریت مراد با بن و ریخا حسن بن فاطمه است  
و مؤید اوست الحسین منی و انما من حمین و لقب سیادت نیز از زمین جا گرفته اند و در چند  
حدیث دیگر نیز صراحت باین لقب عالی آمده مثل آنکه طبرانی در کبیر از حسن بن علی روایت کرده که  
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا نس یا انس ادع لی سید العرب  
فقالت عائشة المت سید العرب قال انا سید ولد آدم و علی سید العرب  
فلما جاء ای علی قال یا معشر الک انصا را الا ادکم علی من ان تمسکتم به لی قصلی  
بعد از ابدل هذا علی فاجبوا بحجی و اکرموا بکرامتی فان جبرئیل یا صر فی بالذی  
قلت لکم عن الله عز و جل و چون امر آلی بواسطه جبرئیل امین بحجت علی اکرم الله وجهه و ارشد  
باشد که ابن عم و نعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است تا با فاطمه و حسن و حسین که بفضله جبرئیل  
رسول اند صلی الله علیه و آله و سلم چه رسد ع قیاس کن زگستان بن بهار را به شغبی ز سینه  
ابن طالب آفرود که قال علی قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مر حب  
بسید المسلمین و اما للمتقین الحدیث و قال لفاطمة انک سیده امتی کما سادت  
مریدم قی و مریدم فاطمة سیده نساء اهل الجنة و فرمود الحسن و الحسین سیدان شباب



اعلى الجنة غرض که سید در شعا این چهار بار بر نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثابت است  
چنانکه خلافت هر چهار بار با شاره نفس اماریت یا اجتماع اهل علم به ترتیب واقع میگردد  
این لقب بخشنیده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در اولاد ایشان جاری گشته و هنوز در عرف  
عامه و خاصه باقی است و لکن آنکه حکایات استدلال ائمه هدی در اثبات فرزندی خود برای  
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از کتاب و سنت و غیره آئینده بوضع خود مذکور خواهد شد و چون  
این نسبت علی و سیادت علی بنص نبوی ثابت شد نفع این انتساب و القاب بهم ثابت گردید  
زیرا که الشئ اذا ثبت ثبت بلوازمه و لهذا من بن علی علیه السلام فرموده نحن اهل البيت  
لا یقاس بنا احد من جبره جم اهل بیت کان و اگرست به توفیق نگل کوزه گران سید است  
علاوه این معنی را حاد میست فیض نفع این انتساب حسب اهل بیت بصرح و ابرگشته  
عن الحسن قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم معرفة آل محمد براءة  
من النار و حسب آل محمد جواز علی الصراط و الولاية لآل محمد امان من العذاب  
اخرجه یحییٰ العامری الشافعی الیمنی فی بحیة الحافظ و حسن ابن عباس فی قوله تعالی  
و لیسوف یعطیک ربک فترضی قال رضی محمد ان لا یدخل احد من اهل بیته النار  
رواه السدی و اخرج الطبرانی بسند رجاله ثقات انه صلی الله علیه وآله وسلم  
قال لفاطمة ان الله غیر معذباک و لا احد من ولدک و فی جمل اهل العقدین للسید  
نور الدین علی السهمی المدنی عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله  
علیه وآله وسلم سألت ربی ان لا یدخل النار احد من اهل بیتی فاعطانی ذلک و  
فیه عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا فاطمة قد سرین لم یعمیت  
فاطمة ثم قال ان الله فطمها و ذریتها عن النار و انما ارجو ان یورثها من رزق  
و بظاهر مخصوص بحاضری اهل بیت از فاطمه و حسین و اما بقاعده الاعتبار بعصوم اللفظ لا  
بجنس من السبب شامل جمیع اولاد اهل بیت از و مؤید است لفظ ائمه و درین احادیث



واقع شده جوهری در صحیح گفته و اما حق لهم ما في الدار احد فصلاهم لمن يصلم ان يخاطب  
يستقوى فيه الواحد والجمع والمؤنث والمذكر قال تعالى لستن كاحد من الذنء قال فما كنكم  
من احد عنه حاجن بن انتى يعنى لفظ احد عام ست شامل بمنان از مردوزن و واحد و  
جماعت و تيز جوهرى گفته ذرية الرجل ولده والجمع الذرارى والذريات انتى و اين  
نيز بعنوم خود شامل جميع ولدست چه داني و چه قاصه و مؤيد است كريمة والذيين اصنوا و اتبعنهم  
ذريتهم يا بنيان الحقنا بهن ذريتهم و ما اللناهم من عيهم من شئ و چون نزل  
اين كريمة حق آحاد مؤمنين ست از آحاد اهل بيت مؤمنين چه توان گفت كه احتى است اند  
بر رسول صلى الله عليه وآله و لم وهم در جواب العقدين مرفوعا آورده ما بال اقوام يزعمون ان  
قوابلى لا تنفع ان كل سبب و نسب منقطع بي م القيامة الانسبى و سببى و ان حصى  
موصولة فى الدنيا والاخرة انتى وفيه نقول متعدد فى ان الانساب منقطعة  
غير نسبه صلى الله عليه وآله وسلم و سببه و صهره و آنكه در كتاب عزيز آمده فلا انساب  
بينهم يومئذ مخصوص خواهد بود باين حديث و اشال ان تير غلام على آذ و ح گفته و قد علم  
عما ذكر فى هذه الاخبار عظم نفع الانساب اليه صلى الله عليه وآله وسلم ولا ينافيه  
ما فى اخرى من حشده صلى الله عليه وآله وسلم لاهل بيته على خشية الله و اتقائه و  
طاعته و ان القرب اليه م القيامة انما هو بالتقوى الى غير ذلك لانه صلى الله  
عليه وآله وسلم خاطبهم بذلك رعاية لمقام التقوى و الحث على العمل على ان يكونوا  
اولى الناس خطا ف تقوى الله و خشيته ثم اولى بحق رحمته وفيه اشارة الى ادخال  
نوع طمأنينة عليهم حاصل آنكه اين نسب على و سبب على و صهرى و مجد نزل و شرف اول و نور  
آنست كه اقتنا بفظ و ضبط آن توان كرد و تصور حصول آن توصل در طهارت ذات و تقدم وصول  
اعمال و توقع مغفرت از ذ و ابجالات و اميد شفاعت از رسول متعال توان داشت بشرطيكه اصل  
ايمان صحيح همراه باشد بنا على ذلك محرر سطور صدق حسن بن اولاد حسن بن اولاد على بن ابي طه الله



بن عروضا بن اظفث علی بن علی اصغر بن سید کبیر بن تاج الدین بن سید جلال رابع بن میراج  
 شید بن سید جلال ثالث بن سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود بن سید ابو عبد الله جلال الدین  
 مخدوم جهانیان جهان گشت بن سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گستر بخاری بن سید علی  
 موبد بن سید جعفر بن سید احمد بن سید محمد بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر زکی بن علی نقی بن  
 محمد تقی بن علی رضا بن موسی کاظم بن جعفر صادق بن محمد باقر بن علی زین العابدین بن حسین بیضا  
 بن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نسب خود را درین کراسه از جناب نبوت  
 بروج صحت چنانکه در نسب نامه خاندان ضبوط است برای اخلاف و احباب یگان یگان  
 می نویسد و هر چند در نهایت انساب بنی آدم تا آدم علیه السلام است لیکن چون در صحت آن خبر  
 بعد عدم اعتنائی هم حفظ آن کلام است بلکه ادعای آن خلاف نص قرآنیست پس  
 حق تعالی فرموده **وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا اللَّهُ** و ابن مسعود رضی الله عنه این  
 خبر را و انرومی گفت کذب النسابون و عن عمر بن مبین مثله و کی علی را گفتند  
 که من این را مردم بیان می کنم فرمودند نیوانی گفت آری می توانم فرمود حق تعالی می گوید **وَقُرْآنًا  
 بَيِّنَاتٍ لِّكَ كَثِيرًا** گفت انا انساب ذلك الکثیر فرمود و ارایت قوله و الذین من بعدهم  
 لا یعلمهم الا الله فسکت و عروه بن الزبیر گفته ما وجدنا احدا یعرف ما وراء معدن  
 عدنان و ابن عباس گفته ما بین عدنان و اسمعیل ثلاثون ابا لا یعرفون و نقی علی سلام  
 را هم درین سلسله خفاف است چنانچه در لفقه الحجاب ذکر کرده ایم لاجرم بایست نسب درین باب  
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرده شد و نهایت آن بخود نموده آید تا اخلاف مساوتند را  
 محل احاق نسب خود تا آخر و بهرالی ماشار الله تعالی باقی ماند و بفرس مزید حفظ و تمام ضبط اسامی  
 از واج و نبات هم نوشته شد و لایحل و رفیه و لا شذکر علیه زیرا که در کتب و طبقات اسامی  
 از واج طهارات و نبات طهارات و جمیع اموات و زوات و دختران اهل بیت کرام را نیاید  
 یگان یگان مرقوم است و در کتب احادیث اسامی انبوان را و ایات زیاده بر احصاست

تابا غر باو زمان ما که گردشان نیرسیم چه رندونه در ذکر مجرب و سامی آنما که نام زیان دینی و دنیا و  
 و مفاسد آخرت مقصود است بلکه اقارب را برای صلاح رحم و سبیل رحیمه و اجانب را براس  
 معرفت اصل و فرع ذریعته صحیح برستی آید و استیما و عارا را از اظهار آن در مقام ضرورت شیوه  
 عوام و رسم جملاست و این مقاله موسوم است بالفرع النامی من اصل السامی بالرفیق

### پیرسلین خاتم النبیین اصل الجودین الشاه و اولاد او اول الدلائل

مبدء النور الازلی و منتهی العروج الکمالی غایة الغایات و نهایة النهایات المتعین  
 بنشأة المثل الاعلی الالهی بقولی العالم الغیر المتناهی مروج الارواح و نور  
 الاستیاح قاتل اصباح الغیب و دافع ظلمات الربی لمحمد الشیخة و النعمین مراحمة  
 للعالمین امرسل الی كافة الخلق اجمعین سید ما فی الوجود صاحب لواء الحمد  
 و المقام المحمود آلی الاکوان و امر الامکان المبرقع بالعصا ابو القاسم احمد المجتبی  
 محمد بن محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب  
 بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر و هو قریش بن کنانة بن  
 خنیزمة بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن ادد بن ادد  
 بن مقوم بن ناخر بن یرج بن یعراب بن یثجب بن ثابت بن قیل اسر بن اسمعیل بن  
 ابراهیم بن ادریس بن ناجی بن شأرق بن شأرق بن فالح بن عید بن شالح بن فحشد  
 بن سام بن نوح بن لامک بن متوشلح بن خنوخ و هو ادریس بن یدر بن مهلیل  
 بن قین بن یالش بن شیت بن ادم علیه السلام و النسب الی عدنان متفق علی  
 صحفه و ما بعدة مختلفه فیہ الا انهم اتفقوا علی ان النسب یرجع الی اسمعیل بن  
 ابراهیم خلیل الله تعالی كما احتقنا ذلک فی لقطه العجلاں سابقا ابو الخطیب عمر بن  
 برزنجی گفت علما اجل کرده اند و اهل ایشان تحت است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم



قتاب بن فرموده اعدان و تجاوزی کرد از آن شهری و بن عباس قال کان رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم اذا التفتب لم يجاوز في التفتب به سعد بن عدنان ويقول  
 كذاب النساء بن مرتين او ثلاثا اخرجه الدلمي في مسند الفردوس مكره سئل عنه كذا صح  
 درین باب بیش آنست كه قول بن سعوت و عمر بن خطاب گفته آنها ينسب الى عدنان و  
 ما في ذلك لا يدري ما هو و كلام حافظ يمري و ابن حجر عسقلاني و سطلاني و غيرهم  
 صحيح است . و كذا زهدان تا اسمعيل را از ابراهيم تا آدم خلاف است پس قول قابل ثبوت كان  
 تا آدم خلاست و فقط سيرت عسقلاني اين است اخلاف في ما بين عدنان و اسمعيل اختلافاً  
 كثيراً و من اسمعيل الى ادم متفق على اكثره وفيه خلف يسير في عدد الآباء وفيه  
 خلف ايضا في ضبط بعض الاسماء انتهى زرقي و شرح سوابب له نيه بعد نقل بن عبد  
 الله و من خطه نقلت و قد التزم فيها الاقتصار على الاصح فلا يصح زعم ان الخلف  
 ضعيف جدا لو يعتد به من قال لا يجوز ان يعقلى و ابن عباس فرموده و بين عدنان  
 اسمعيل بن يرا و كذا شافعي شونم گويست نفر هم زياد و كذا گفته اند و عمر و بن الزبير بن العوام  
 گفته نيافتم كس را كه نسب بعد سعد بن عدنان زرقي گويد و هذا لا ينافي و جدان غيره من  
 يعرف ذلك و مروى مالك بن انس را از سائين نسب خود تا آدم سوال كرد پس كرده داشت  
 آن گفته شد اگر تا اسمعيل برساند اين را هم كرده گرفت و بر سبيل انكار فرمود من اخبرك بذلك فمخبرين  
 و در نسب ديگر انبيا عليهم السلام تا آدم از وي كراست مرويت قسطلاني گفته آنچه باي رسا عرض  
 كردن از ما فوق عدنان است بنا بر تحليط و تغيير الفاظ و صعوبت اسما با قلت فاعلمه انت ابراهيم بن  
 عبيد بن قيس خود را از بن عباس آورده كه عدنان و سعد و رميه بن خزيمة و اسد بن هاشم  
 عليه السلام بودند پس ذكر ايشان جز بخير نبايد كرد و مروى الزبير بن بكار مرفوعاً  
 لا نسب لي امير ولا من بيعة فانهم كانوا مسلمين و اين حديث اشتهرست نزويك  
 ان عبيد بن عمر بن عبيد بن جبير زير گفته عدنان اول كس است كه بعد اباس پو شانيد ياد زياد

پوشانیده شد با قوری گویا دل کسی که کعبه را انطاع پوشانید عدنان است و الله اعلم و با کماله و راه  
صلی الله علیه و آله و سلم آمنه بنت وهب بن مناف بن زهر بن کلاب بن مره بوده تولد شریف  
در که عالم الفیل روز دوشنبه دوم شهر ربیع الاول یا هشتم یا دوازدهم بوده هفتاد و نه سال از سلطنت  
کسری نوشیروان و پانصد و هفتاد و هشتم سال از رفع عیسی علیه السلام بر آسمان و نه صد و نهم  
سال از سلطنت اسکندر روی و شش هزار و هجده سال از سبوط آدم علیه السلام که کین  
ذات فی حج الکرامه آنحضرت را بعد از تولد تا هفت روز آمنه شیروان بعد از آن توبیه عقیقه بی اله  
بشرف ارضاع مشرف گشت و پس توبیه که شیر او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خورده و سرخ نام  
داشت بعد از آن حلیه بنت ابی ذویب سعیدیه آنحضرت را بسکن خود و بر دو تکفل رضاع شد  
و چون مدت شیر که دو سال باشد تمام شد حلیه او را پیش آمنه آورد و بواسطه آنکه خبر و برکت  
بسیار از آنحضرت مشاهده کرده بود و آمنه درخواست کرد که چند گاه دیگر این طفل نزد باشد  
و آمنه متس او را قبول داشت حلیه باز او را بسکن خود برد و چون عمر آنحضرت بدو سال و چهار ماه و نیم رفت  
و قیل و ماه رسید عبدالمطلب پدر آنحضرت را بر او نام موضعی میان مکه و مدینه وفات یافت و در  
سه سالگی یا چهار سالگی جبرئیل میکائیل صدر رساک را شوق نمودند و قلب او را بر آورد و چاک  
کردند و نقطه سیاه خون آلود که حظ و بهره شیطان بود بر آوردند و حکمت و ایمان پر خسته  
بجای خودش نهادند و هیچ دردی و آلی به آنحضرت نرسید و مابین کفین آنحضرت مهر نبوت  
گذاشتند مائل بشانه چپ مقدار سیب خرد که رنگ آن رنگ بران و بدو سه خالهای چند  
بود و نهم نایل رباعی پیغام خدا نخست آدم آورد و انجام بشارت ابن مریم آورد و چهار  
سل نامنه بی خاتم بود و چهار احمدیر مانده و خاتم آورد و بنده بار دیگر شوق صدر در واقع شد و کینه  
در دو سالگی دوم هنگام نبوت در غار حرا سوم شب معراج و در پنج سالگی یا آغاز سال ششم  
آنحضرت را بکه آورده آمنه مادر وی سپید و آنحضرت شش ساله بود که آمنه فوت کرد و بعد  
در کنار خویش پرورش می داد چون هفت سال و دو ماه و ده روز رسید عبدالمطلب در گذشت

ولادت حضرت خاتم النبیین محمد صلی الله علیه و آله

استقال عبدالمطلب

شق صدره بمادر

مهر نبوت

شق صدره - سه بار دیگر  
عبدالمطلب را بکه آورد

استقال آمنه



و علم او ابو طالب که برادر اجماعی عبدالمطلب بود و شکل تربیت گشت و چون بدو از ده سال و دو ماه  
 و ده روز رسید همراهِ ابو طالب روانه شام شد چون به مقام بصری رسید بخیر اراهمب بعلانات  
 نبوت آنحضرت را شناخت و با ابو طالب گفت که او را همراه ببر که بهیو و ایدخواهند رسانید  
 لاجرم ابو طالب او را بکه باز فرست و بار دیگر دست و پنج سالگی با میره غلام خدیجه تفریب  
 تجارت بشام رفت و باز آمد و خدیجه را در آن تجارت منفعت و و چند حاصل شد چون بست  
 پنج سالگی و دو ماه و ده روز رسید خدیجه را در آنجا آورد و عمر خدیجه در آن وقت چهل سال بود  
 و قبل بست و هشت ساله و دو ماه و اوقیه مهر او و اوقیه عبارت از چهل درم است پس جمله مهر  
 چهار صد و هشتاد و درم شد و پیش از وی پانزده سال آوازی می شنید کسی را نیدید و هفت  
 سال روشنائی مشاهده می کرد و آن شادان می بود و چون ایام و سه نزدیک رسید خلوت  
 و تنهایی را دوست گرفت و در غار که هرگاه سر کرده رهاست از که خلوت می داشت و در ذکر  
 قلبی مستغرق می بود آنگاه تا شیع صبح نبوت دیدن گرفت و در بر و خنی و نگی که می گذشت  
 بزبان فصیح می گفت السلام علیک یا محمد رسول الله و هر طرف که نگاه می کرد مشکلی نمی یافت  
 و به خوابی کمی دید و صبح همچنان ظاهری گشت سرت خلوت و رؤیایش ماه بود و بهر کافیل  
 سال و یک روز رسید روز و شنبه و دوازدهم ربیع الاول و غار جبریل بروی ظاهر گشت و  
 بشارت بر سالت داد و گفت بخوان فرمودن خواندن نمی دانم پس جبریل آنحضرت را بکین خود  
 گرفت و چند آن همیشه که سبطا گشت پسر را کرد و گفت بخوان گفت من خواندن نمیدانم باز  
 بیفشرد تا سه بار بیفشرد و بعد سوم با گفت اقرأ باسم ربك الذي خلق الانسان  
 من علق اقرأ وربك الاكرم الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم آنحضرت  
 بگویند و ترسان نزد خدیجه آمد و گفت بپوشید مرا بپوشید مرا پس جامه بر آنحضرت انداختند تا آنکه  
 ترس از وی بر طرف شد بعد تا سه سال و می نقل گشت و آنحضرت عیلمی می ماند و جبریل  
 تسلی میداد تا آنکه وی متابع شد و آنحضرت خلق را بشرف اسلام و اتباع احکام دعوت کردن

اولین سفر محمد صلی الله علیه و آله  
 به جانب شام

و در سفر محمد صلی الله علیه و آله و سلم به جانب شام

نوع حرکت صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه

بیشتر شدن حرکت محمد صلی الله علیه و آله  
 از مسالت

گرفت و قوم مخصوص او برخاستند و در سال نهم از هجرت آنحضرت را بنا بر هشتم در بوطالب  
و دیگر مسلمانان در شعب ابوطالب محاصره کردند چون به چهل و نه سال رسید از محاصره برآمد و  
بعد از آن در آن بهشت ماه و سبت و یک روز عمر او ابوطالب وفات یافت و در سوم روز  
از موت ابوطالب خدیجه در گذشت و این سال را عام الحزن گویند چون به پنجاه و یک سال  
و نه ماه رسید هفتم رمضان یا ربیع الاول در مکّه حق سبحانه و تعالی او را بر تیره معراج مخصوص  
ساخت آنحضرت را از میان زمین و مقام ابراهیم بسوی بیت المقدس بردند و سینه مبارک  
را شش کرد و در قلب مبارک بر آورده باب زفرم شستند و بایمان و حکمت پر کرده بکانش  
باو گذاشتند و بر براق سوار کرده بسوات سین بردند و آنجا نماز پنجگانه بر آنحضرت داشت و است و  
فرض گشت چون به پنجاه و سه سال رسید حکم الهی از مکّه بسوی مدینه روز دوشنبه هشتم ربیع الاول  
هجرت فرمود و هم روز دوشنبه داخل مدینه شد و ده سال در مدینه منوره اقامت کرد و در این مدت  
بست پنج مرتبه با کافران غزاه فرمود از آنجمله در هفت غزوه که بدو واحد و خندق و بنی قریظ و بنی مسطلق  
و خیبر و تبوک باشد با نفس نفیس خود مقلد کردند و سواى این غزوات پنجاه دفعه فوجها بطرف کافران روانه کرد  
که آنرا جوش و سرازیر گویند و یک مرتبه در سال دهم از هجرت بمکه تشریف برد و مناسک حج بر آورد  
و قات تشریف روز دوشنبه وقت چاشت و هم یازدهم شهر ربیع الاول بوده و شب سه شنبه یا  
چهارشنبه مدفون گردید تا تاریخ وفات بر قول دوازدهم ربیع الاول اتفاق علیه اهل سنت امامیه است  
طیعی در کافی گفته قبض علیه السلام لا تنق عشرة ليلة مضت من ربیع الاول يوم الاثنين  
وهو ابن ثلث و ستین سنة انتی میرزا گفته ولا يتعرض لادایة اخوی رت من حضرت  
که شروع آن بصدا عیود و دوازده یا چهارده روز گفته اند و اسیر المؤمنین علی و عباس و فضل و قثم و  
اسامه بن زید و شقران که بر دیوالی آنحضرت بودند غسل دادند و اوس بن خولید را که با عاصمه بود  
عقب طبری در خلاصه السیر گفته گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ثلثة اقلاب  
بيض سحلية ليس فيها قيعن لا عهدا متبل لثانف من غير خياطة اتى رسول شهر بيت



ازین و نزد مالک و شافعی و احمد و حنبل است که سه لفافه بی میص و عمامه باشد کذا فی الموهب اللدنیه  
 و بر جنازه شریف مسلمانان یک یک علیحدگی امام و جماعت نماز گزارند و در قبر آنحضرت علیه  
 و عباس و فضل و قثم و عثمان در آمدند و شریف بر وایت اصح شصت و سه سال بوده و جسمه  
 بست و یک زن را در رکاح آورده از آنجمله هفت زن را طلاق داده و پنج زن در حضور وی  
 صلی الله علیه و آله و سلم فوت گردیدند و زن بعد وفات آنحضرت باقی ماندن سوده و عائشه و حفصه  
 و ام حبیبیه و ام سلمه و زینب بنت جحش و جویریة و صفیه و سمیة و چهار سر به نگار داشتند اول بار یقطیبه  
 بنت شمعون که مقوقس والی مصر و اسکندریه بر سم ۴۰ ساله آنحضرت فرستاده بود و در عهد عمر بن خطاب  
 رضی الله عنه در سال شانزدهم هجری وفات یافته و در لقیع غرقه مدفون گشته و دوم ریحانة بنت  
 زید بن عمرو قیل بنت شمعون سوم که نیزگی جمیل که از بسایای آنحضرت بود چهارم کنیزکی که زینب بنت  
 جحش با آنحضرت داده بود و اصح آنست که او را آنحضرت سه پسر و چهار دختر بوده پسران قاسم و  
 و عبد الله و ابراهیم و عقب عبد الله طیب و طاهر است و دختران زینب و رقیة و ام کلثوم و فاطمة بودند  
 بر اسلام را دریافت ایمان آوردند و هجرت کردند و اولاد آنحضرت جمله از خدیجه کبری بود و گویا ابراهیم  
 را راریه قطیبه متولد شده محمد بن اسحاق گفته پسران آنحضرت همه در ایام شیرخوارگی وفات یافتند  
 مفسران گفته اند که بعد از وفات پسران آنحضرت مشرکان مکه شادی نمودند که ما پسران داریم و  
 ذکر ما بایشان باقی خواهد ماند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پسران ممد و نام او محمد خواهرش حق تعالی  
 این آیه فرستاد المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصلحت خیر عند ربک  
 ثوابا و خیرا صلا ما و باقیات صاحبات دختران باصلاح باشند الله صمد و سلم علی  
 محمد و آله بقدر حسنه و جماله

بعل الزهراء و ابوالاؤمنة الاتقیاء بنو بنو الشجرة العلیا الی مسلمانان ثابت فرمائی السلام  
 سلامی و مشرق الانوار المهدس فی الغیوب اللاهوتیة السیاح فی

اقیانای الجبر و تیسرے قصیر الہی علی الملک تیسرے و آلی الی الایة الناس تیسرے انمخرج الواقع  
 و شخص الاطلاق المنطبع فی مرایا الانفس و الافاق سر الانبیاء و المرسلین سید  
 الشهداء و الصدیقین صرة الامانة الالهية مادة العلم و الغیر المتناهیة  
 الظاهر بالبرهان الباطن بالقدر و الشان بسملة کتاب الوجود فاتحة مصحف  
 الشهود حیدر اجامه الابداع الکوار فی معارف الاختراع السراجی امام المشارق  
 و المغارب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و کرم  
 وجهه آنجناب اول انه بری و اهل بیت رسالت ست گشت وی ابوالحسن و ابوجواب و  
 نقیض مرقضی بوده مسیح نام و ارازا بتراب خوشتر نیاید و کله وی در کله مظهر و رون خاتمه کعبه روز  
 جمعه سیزدهم رجب بود و بعد سی سال از عام الفیل مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف  
 بود و او اول هاشمی است که هاشمی زاید و خود را بنویز اسلام زینت بخشید و از مکه بدین هجرت کرد  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جنازه او نماز گزارد و از قمیص مبارک خود کفن پوشانید و در قبر  
 وی در آمده اضطجاع فرمود و گفت اضطجعت فی قبرها لا تخفف عنها من ضغطة القبر  
 و البسها التلبس من ثياب الجنة این حدیث را میرزا و همچنین بی تخریج آورد و فلیظفری سنه  
 و یحیی عامری در ریاض مستطاب نوشته که علی مرتضی شمس سال بود که ایمان آورد و یاده ساله یا  
 چهارده ساله یا شانزده ساله و صواب است که از توثیق اسلام آنجناب اعراض باید کرد زیرا که  
 ضمیر شیرش آلوده زنگ شرک گاهی نگرددیده و بی را بخدائی نرسیده و در زمان مظهر قریش آنحضرت  
 او را زیر سایه عنایت خود گرفت و در کنار خویش پرورش داد تا آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم بعث  
 شد و علی بشرف ایمان و تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سایر صحابه سبقت برد و در  
 سیر سبطی و بخت الحافل و روضه الاحباب و دیگر کتب معتبره مرقوم است که باتفاق اهل علم اول سبکه  
 ایمان آورد و خدیجه کبری ست بعد علی یک و زو بروائی در آخر جهان روز مسلمان شد و خود وی گفته  
 صلیت مع النبی قبل الناس سبعا بعد زید بن حارثه عقیق خدیجه بعد ابوبکر صدیق رضی الله عنه



ایمان آوردند و فضائل علمی و عملی و شجاعتی و سببی آنجناب زیاده از آنست که در احاطه شمار  
 و در اثر انحصار نگنجايش تواند نمود احمد بن حنبل فرموده از بیست یک صحابه که امامان فقده فضائل با  
 فرسید که از اسیر المؤمنین علی بن ابی طالب رسیده و سعید بن سبب گفته غیر وی کسی نبود که  
 سلونی گوید و ابن عباس گفته آیات بسیار در قرآن در حق وی نازل شده با جمله آنجناب  
 در روزی که بنده حسن و حسین بر سر خلافت نشست و با سطله باغیه طاعیه محارب کرد اول  
 جنگ جل که یام المؤمنین عا شته صدیق رضی الله عنهما در نصف جمادی الآخره سنه شصت و شصت  
 در بصره واقع شده باعث آن طلحه و زبیر بودند و آن گروه را ناکشین خوانند زیرا که از بیعت بکنشند  
 و ناکش عهده شکنند و اگر بنید دوم حرب صفین که با معاویه رضی الله عنه و اتباع وی وقع یافت  
 و ایشان را قاسطین گویند و قاسط آنکه جوگرند و از جاده عدل انحراف نمایند و این جنگ از  
 غره ذی الحجه سنه شصت و شصت نامت یک صد و ده روز و نهمادگی گشته و درین مدت هفتاد و  
 دو بار محاربه واقع شد و صفین موضعی است قریب فرات سوم حربه نروان که با فرق و خواج در  
 منتصف جمادی الآخره سنه ثمان و شصت دست بهم داد و آن جماعه را مار قین نامند و حدیث آمده  
 یخرج قمر من امتی میرقان من الدین مروق السهم من الرمیة یقتلهم علی بن ابی  
 طالب اخرجه الطبرانی و حق دین حروب ثلثه با علی بود و مخالفان بر خطا بودند اما همه یاران  
 اهل بیان نابی هرقت زیرا که بنای این جنگ بر حرص دنیا بودند بر مخالفت دین جز اهل خروج که  
 کلاب نارند و در دهم شهر رمضان شب جمعه ستار بعین ابن الحکم شته در مسجد کوفه شمشیر بر  
 فرق مبارک زد و دست و کیم شهرند که شرب شنبه بریاض رضوان فرمایند و حسین و عبدالل بن عمر  
 فصل دادند و محرم اخفیه آب به یخت کفن آنجناب بردستور کفن نبوی بودند و قیصر داشت و  
 دستار همین سه لافاف جامه بود و در خف در قون ساقته اما موضع قبر متعین نیست محمدی بقول  
 راجح شصت و سیال بوده و مدت خلافت چهار سال و نه ماه و در عده الطالب فی السبکالی طالب  
 گفته که اولاد او محسب اکثر روایات سی و شش نفر بوده و بیرونه پسر و پسر و دختر و عقب از پنج پسر باقی مانده

جنگ جل  
 ناکشین  
 مار صفین  
 قاسطین  
 محارب نروان  
 مار قین

کتاب  
 علم  
 ۱۹ نهان البدر نهان صحت

حسن و حسین و محمد بن خفیه و عباس الطفت و عمر اطراف -

سیده نساء العالمین ام الائمه الطاهرین جوهره القدریه فی بین الائمه شیوه النشر

الکلیه هیولی العوالم العقلیه مطلع الانوار العلویه عین الاسرار الفاطمیه  
ثمرة شجرة الیقین المعروفة بالقدس الملبین المعلومه بالفضل المجهول قره عین  
النبی و بضعة الرسول فاطمة البقول رضی الله عنهما کنیت اوام محبت و القاب و  
سار که و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و بتول و حق آنست که بهر لقب و وصف که او را یاکونند  
بجای خود باشد احادیث فضائل و مناقب او در دو این اسلام از کتب سنت و سیر مضبوط  
و لادت وی در سال سی و پنجم از واقعه فیل پیش از نبوت و بتولی در سال پهل و یکم واقع شد  
و بتول صحیح خردترین دختران رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی در شهر رمضان  
سال دوم از هجرت بعد از محبت از یزید را بخواست فاکله الحافظ المغطائی و غیره و احمد بن عبدالله  
طبری در ذخائر العقبین گفته در ماه صفر بود و در اصابه گفته در اوائل محرم بود و در خمیس نوشته در حب  
بود علی الاصح و قبل فی رمضان و بنا در ماه ذی الحجه اتفاق افتاد و ابو عمر گفته بعد وقتیه بدر بود و در  
شوال شده باشد اتفاقاً و بعضی گفته اند که بعد چهار و نیم ماه از بنای آنحضرت صلی الله علیه و آله  
سلم بعائنه بود و بنا بعد از منبت نیم ماه از تزویج بود و در آن وقت فاطمه پانزده ساله و پنج ماهه  
یا شش نیم ماهه یا سیزده سال بود و آنچه در تاریخ و لادت و تزویج، اگر که اندکی خواب که چنین چیزی  
بست سال باشد یا چهارده ساله و علی بست و چهار ساله یک نیم ماه بود و در تاریخ علی قول ابن  
الحق و سبکی و طیب و ابن عساکر از انس روایت کرده اند که گفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم نشسته بودم که آنرا روی در بشرفه مبارک ظاهر شد چون در می بختی شست فرمود ای انس هیچ  
دانی که جبرئیل برای من از نزد رب عرش چه پیام آورد و گفت که او در حال نیک و رواند فرمود  
ان الله امرني ان ازوج فاطمة بعلی یست فرزند بخانه خدا شده باشد بابت رسول که خدا شده



حافظ رضی الدین اسماعیل قزوینی حاکمی بروایت انس آورده که مهر فاطمه زهرا چهار صد شقال بفضل  
بود و تمام احمد بروایت علی آورده که جبار فاطمه گنجی و بالینے از چرم که میانه دوی از پوست دشت  
خرما پر بوده و سنگ آسیا و شکلی و دو سبوی کلان بود و آنحضرت بعد از تزویج در حق ایشان دعا  
کرد و گفت اللهم بارک فیهما و علیهما و لهما فی نسلهما و در روایتی جمع الله شاکما و  
اسعد جدکما و بارک علیکما و اخرج منکما کشید اطمینان و در روایتی اللهم ان  
اعینهما بک و ذریتهما من الشیطان الرجیم و عن ابن عباس ان النبی صلی الله  
علیه و آله و سلم قال ان الله جعل ذریة کل نبی فی صلیبه و جعل ذریتی فی صلیب  
علی بن ابی طالب اخرجه الخطیب و رواه الطبرانی عن جابر رضی الله عنه و سمعت  
رسیده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذنی من  
اغضبها فقد اغضبنی و در روایتی آورده که کان یعذب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها و  
عائشة صریق فرموده ما رایت احد اکان اشبه سمتا و هدیاد کلا فی لفظ حدیث او  
کلاما بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من فاطمة کانت اذا دخلت علیها قام  
الیها فاحضل بیدها فقبلها و اجلسها فی مجلسه و کان اذا دخل علیها قامت فاحضلت  
بیدها فقبلته و اجلسته فی مجلسها اخرجه ابی داود و از ثوبان مولای آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم روایت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بشرفته آخر کسے را که و اعراف  
فاطمه زهرا بودی و چون در محبت فرمودی اول کسے را که ازل بیت ملاقات کردی وی بود که  
آنگاه بچرخ ازواج خود تشریف می برد و قصه تزویج علی با فاطمه بر وجه لطیف و دروایب و مدحیه  
و شرح وی از زرقانی مذکور است تفصیل باجرا از آنجا توان دریافت و قد اختلف فی تفضیل  
فاطمه علی عائشة قال صاحب لجة الحافل مذهب المحققین ان حدیجة افضل  
من عائشة و فاطمة افضل من الجميع بید عبد الجلیل بگاری گفته بیت دی کسی گفت  
عائشة و فضل ید بهتر از بنت سید البشر است ید مصرعی در جواب خواندم نهشته دیگر که بگوید

گویم فضائل عائشه هم بسیارست اما فاطمه را خصوصیت دیگرست و فضیلت عائشه اگر برنگان  
 باشد و زمره ازواج مطهرات خواهد بود و در جماعه بنات طاهرات میر آرد و این مسئله را در  
 سنده العادات بتقریری شگفته نوشته هر که خواهد آنجا نظر کند در حدیث آمده یا بنیة اصا  
 ترضین انک سیده نساء العالمین قالت یا ابت فاین مریم قال تلك سیده نساء  
 عالمها اخرجه ابن عبد البر والطبرانی بسند علی شرط الشیخین و صحیح است که مریم  
 علیها السلام نبیه نبود بلکه حکایت اجماع کرده اند بر آنکه هیچ زن پیغمبر نبود است و علی ای حال  
 فاطمه زهرا افضل نساء دنیا است حتی مریم ام عیسی علیهما السلام که اختاراه المقریرین  
 والزرکشی و الخضرى و الجلال السیوطی فی کتابیه شرح النقایة و شرح جمع الجوامع  
 لا دلالة و اخصیة و اخبار صادق و ردت فی ذلک وفات فاطمه شب شنبه سوم شرمه رمضان  
 و آن شده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به قول اصحابش ماه و آنحضرت بوی فرود  
 انک اول اهل بیتى لحنى فاقبى الله واصبرى و از روز وفات آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم تا آخر ایام حیات خود گاهی نمذید هم شریفش بست و هشت سال بوده و بموجب وصیت  
 او علی رضی الله عنه و اسما بنت عمیس غسل دادند و حسین آب بنی بودند و می ریختند و در بقیع وقت  
 شب مدفون گشت و نماز بر وی علی و بقول عباس بن کزاد و علی و عباس و فضل و در قبر و  
 درآمد و جناب مرتضی در مرثیه او این دو بیت انشاد کرد شعری لکل اجتماع من  
 خلیلین فسرقة و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی  
 فاطمًا بعد احمد و دلیل علی ان لاید و مریخیل و از زهرا علیها السلام  
 دو پسر و سه دختر متولد شده حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و در سبیل الهی  
 محسن بسین شده و معده هم افزوده و وی و زینب و صفیرن وفات یافتند آزاد گفته  
 نزد امامیه محسن ثابت نیست گویند عمل ساقط شده بود و اتقی نسل فاطمه زهرا نیست مگر  
 احسین رضی الله عنهم اجمعین -



## امامان خاقین سلالة احد الثقلین روح جسد الامام شمس فلک الشیخیه مضمون کتاب

الابتداع حل تعمیة الاختراع سر الله فی الوجود انسان عین الشهود مطلع  
 نور الایمان کاشف ستور العرفان الحجة الفاطمة والنيرة اللامعة بنجوة طوب  
 القد سية البلد الطلیب القدوسية انک الغیب وابد الشهادة السر الاهی  
 فی ستر العباد مضع سر الرسول حاوی کلیات الاصول حافظ الدین وعبیة  
 العالم معدن الفضائل و باب السلام ابو عبد الله الحسین رضی الله عنه وی ابوالاک  
 و مقرب سید و شهید باشد و لا وقت با سعادت وی در مدینه طیبه اتفاق افتاد و در رشتنه بنهم  
 شبان سته اربع از هجرت رست محل وی شش ماه بوده و بیج فرزندش باشد و یار و یار  
 این امام کریم بن الکرم و یحیی بن زکریا علیه السلام و میان ولادت امام حسن و علوق فاطمه با امام  
 حسین پیاده روز بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و احسین نام کرده و در میان کلبه بگفته  
 و لما ولد اخذناه الی صلی الله علیه و آله و سلم فی حجره و اذن فی اذنه الیهی و اقا  
 فی اذنه الیسری و فعل به کما فعل باخیه الحسن و قد روی عنه صلی الله علیه و  
 الله و سلم قال حسین منی و انا من حسین احب الله من احب الحسین انتهى انجباء  
 از سینه تا پای شهابت تمام باخیر الامام و انسته چنانچه امام حسن علیه السلام از سینه تا بفرق و انجباء  
 را جمالی بود که اگر تاریکی می نشست از بیاض حسین و لعان رخساره نور آگین انجباء راه  
 میرفتند و مناقب و آثار انجباء خارج از دایره حساب رست شهادت وی علیه السلام در محرم  
 روز جمعه سته احدی و شصتین بوده و عمر شریف پیچاه و هفت سال و پنج ماه در سال زیدیه بگفته و  
 رضی الله عنه چهار پنج زن داشت یک شهم بانودوم لیلی و قمر ابی مروان عروه بن مسعود ثقفی  
 و مادر لیلی میوه و قمر ابی سفیان بن حرب بود سوم رباب و قمر ابی اقیس از بنه عدی چهارم  
 ام احق و دختر طلحه بن عبد الله بنی بنی قضا عه انتی ابن شهاب گفته آنحضرت را شش پسر بود و

س. حضرت علی اکبر که باید رزگار شمع شد و علی او را لقب بزین العابدین و علی او محمد و عبد الله  
 و این هر دو باید رشادت یافتند و جعفر که در حیات پدر در گذشت و ازین و سکینه و فاطمه و  
 حافظ عبد العزیز جناب زید گفته اولاد آنجا نباشد و بود و چهار فرزند و وراثت علی اکبر باید  
 رفت و علی اصغر زین العابدین و جعفر و عبد الله و سکینه و فاطمه و شیخ صفی امامیه هم اولاد و  
 همین شش تن گفته و خوان در رساله زیدیه است و گفته علی اصغر ازین لیلی و عبد الله ازین  
 رباب و جعفر ازین قضاعه بود و فاطمه ازین شهران و در زنی حسن بن امام حسن رفت و عبد الله  
 محض حسن شملت و ابراهیم زاید و سکینه ازین ام احمد بود و قیل ازین رباب و در زن ام احمد  
 و شقیست و نسا بن صر کرده از عقب او از زین العابدین آن خاکان گفته و لیس للحسین  
 عقب الامن ولد زین العابدین استی و نزد بعض عقب از فاطمه هم مانده و الله اعلم خواجه  
 محمد با رسا و فصل الخطاب نوشته که در این طایفه باقی نماند از اولاد و سکینه ازین العابدین پس  
 حق تعالی از صلب وی آنقدر که خواست از اهل بیت نبوت بیرون آورد و در شرق و در غرب  
 منتشر گردانید چنانچه هیچ ناحیه و هیچ شهری از وجودشان خالی نیست و نباشد و ازین و اولاد  
 یک تن گذشت که خانه آبادان کن و آتش افروز و الله تعالی راست ترین گویندگان است  
 بر صیب خود که فرمودان شأنک هو الابرار انتی ابن الاثیر جزیری در کتاب النهایه و حدیث  
 علی رضی الله عنه و الله بی دعای ویه الله ما بقی من بنی هاشم نافع ضرر متی آورده الضمیر  
 بالتحریک النام و هذی ایقال عند المبالغة فی الهلاک لان الکبیر والصغیر یفجیان  
 النار و ازین معنی عبارت فصل الخطاب لا یبقی من یزید و اخلافه دیار بل نافع ناد و اطم  
 گردیده و قیسه عداوتی که دشمنان برای اهل بیت رسالت میا ساخته بودند سرچینه غیرت الهی بپا  
 آنها و لا یحقق المکر السیئ الا باهله و عاص بن وائل بر فوت طاهر سپهر رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم آنحضرت را بتر گفته بود و در عرب هر که ابر بر نباشد ابر گویند حق تعالی بر اے تسلیه  
 فرموده صلی الله علیه و آله و سلم سوره کوثر فرمود آورد و مراد بگویند که بر وزن قول از کثرت بر اے

لیس  
 الحسین



بنا انما فی غیر بسیار و فرزندان بسیار اند و فرمود دشمن تو دم بریده و منقطع از خیمه ولی سل بی ذریت  
 و ترا ذریت بسیار و حسن صیبت تا یوم القار باقی خواهد ماند و حق تعالی در قرآن کریم شهادت  
 بتطهیر این ذریت داده و آیة تطهیر فر فرستاده اگر چه اهل بیت سکنی که عبارت از ازواج و بطرات  
 هم در آن داخل باشند زیرا که دخول ایشان بضرر مقصود نیست و سیوطی احادیث فضائل آل رسول  
 را در احیاء الیبت بفضائل اهل ابیت فراهم نموده و آنحضرت گفته سبب و سبب صهر من منقطع شود  
 روز قیامت و فرمود و لكل بنی اب عصبة ینتقمن الیهما الا اولاد فاطمة فانما اولیهم و  
 عصبتهم و هم عشیرتی خلقوا من طیفی الحدیث اخرجه ابن عساکر عن علی و نزو  
 طبرانی از ابن عمر آمده مرفوعا کل بنی انش فان عصبتهم لا یمهم ما خلا ولد فاطمة فان  
 انا عصبتهم و انا ابوهم و بعض طرق این حدیث تقوی بعض است و صاحب تلخیص گفته  
 من خصا الله صلی الله علیه و اله و سلم ان اولاد بناتة ینسبون الیه و اولاد بنات  
 غیره لا ینسبون الی جد هم فی الکفایة و غیرها و در صواعق محرقة نوشته که مارون رشید از  
 یحیی کاظم پرسید که شما خوار ذریت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم چه قسم می گوئید حال آنکه آنجا  
 علی بن ابی طالب استید بوی این آیت کریمه بخواند و من ذریتہ داؤد و سلیمان و ایوب  
 و یوسف و موسی و هارون و کذاک تجزی المحسنین و ذکر یاقوت مجیب و عینی الیاس  
 کل من الصالحین و فرمود عینی یا پروردگاری منتهی قال الرازی فی تفسیره تحت هذه الآیة  
 الآیة تدل علی ان الحسن و الحسین من ذریتة رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم  
 لان الله تعالی جعل عینی من ذریتة ابراهیم مع انه لا ینتسب الی ابراهیم الا بالامر  
 فکذاک الحسن و الحسین من ذریتة رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان انتساب الیه  
 صلی الله علیه و اله و سلم بالامر فوجب کون بعضا من ذریتہ و یقال لکن ابا جعفر الباقر  
 استدلل بهذه الآیة عند الحاج بن یوسف و مراد بآیه یا سلیمان اهل بیت اند و کلمات  
 زیر که میزند احباء و ابناء و نساء و نساء که و انفسنا و انفسکم گفته که لا دلیل

اقرئ من هذا على فضل اصحاب السماء وهم على وفاطمة والحسن انتمى  
 شجرة طيبة گفته فعلم انهم المراءون من الآية وان اولاد فاطمة وذريتهم يسمون  
 أبناء لا وينتسبون نسبة صحیفة نافعة في الدنيا والاخرة ويؤيد ما في صحيح البخاري  
 في الحسن السبط ان ابني هذا سيد ورويت امه الحسن والحسين سيدا شباب  
 اهل الجنة ورويت گفته واولادهما سادات المسلمين ولا ينبغي لاحد في  
 زماننا ان يقل لغير اولادهما يا سيدا بل لان فيه قذف اعيان اگر تم لقب يادت  
 براي خنين ورويت ايشان ماخوذا از احاديث مكرره وويگي اخبار صحيحه است بلكي في ذكر كبير از  
 انس آورده گفته ان حضرت اوريا انس ادع على سيد العرب يعني عليا عليه السلام وشي  
 گفته كه رسول خدا على ترا سيد المسلمين خوانده و فاطمه را سیده زن اهل جنت گفته و در روايت ابن الزبير  
 امه الانبياء ان تكفي في سيد النساء المومنين اخراج في كنز العمال باجملة سياوت  
 اهل بيت رسالت وعظم نفع اقتساب نبوي رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مخصوص اخبار و  
 اثبات صحيحه است و درين باب كتب خفيه اليك يافته منها جوامع العقدين للسيد علي السبوي واحاديث  
 ديگر كه در حديث اهل بيت جثيت خدا و التقاطعت و قرب آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم  
 روز قياست بتقوى و اركشتمه منافي اين روايات نيست زيرا كه اين خطاب برعايت  
 مقام تحليف و جث بر عمل و حرص بر اكمل ايشان اول مردم در تقوى و طهارت و عظام باشند واقع  
 شده و در ان اشارت است نبوي او خال نوعي از طائفت براي ايشان و در هداية السائل الى  
 اوله السائل كافي متعلق باین باب در پيرايه سوال و جواب ذكر کرده ايم فراجعه و قد اشتهاد حسين  
 و در باب اهل بيت را در كتاب حج الكرامه في آثار اقيامة نوشته ايم فليعمل عليه وبالله التوفيق

امام المسلمين و آدم الاثمة الطيرين المتوحدة بالتمة العليها المتوسدة بالاشهد و الرضا مكرز و اقر

الوجوه و سرالاجد و الموجد و ستخص العرفان عين الامعان احديّة الجمع الوجوه



حقیقه الکلی الشهدی کشف الامام صاحب العلامة لغز الانشاء و مضمون الابدال  
 ابو محمد زین العابدین ملقب بسجاد و ذو النثقات ست رضی الله عنه و ولادت شریف و در  
 مدینه سکینه بایام جدوی علی بن ابی طالب قبل وفات او مدو سال و ست بهم و ادویه نجم شعبان  
 روز پنجشنبه نه شان و شصتین و قیل سنه ثلث و شصتین و کان اسمها العون رقیقا قصیر القامة  
 ماوروی شاه زمان و قیل شعر بانو دختریز و جردن شهر یار بن شیر و یزید بن پرویز بن هریر بن کمر  
 نو شیروان بوده و دخترش در ریح الابرار نقل کرده که صحابه چون در غم خلیفه ثانی رضی الله عنه  
 بندیان فارس بمدینه آوردند و دختران او را دیدند و در میان آن بودند و غم گرفت تا ایشانرا  
 بفروشنده علی گفت با اولاد ملوک معامله سازناس نباید کرد و غم گفت چه طور فروخته شوند گفت  
 شنی مقرر کرده شود هر که خواهد بان شنی بگیرد پس قیمت کرده شد بنعلی هبسه را گرفت یکی بمیدانه  
 بن عمر داد و دیگری به پسر خود حسین و دیگری بچهرن ابی بکر از اولی سالم بن عبد الله متولد شد و  
 از ثانیه امام زین العابدین و از ثالثه قاسم بن محمد این هبسه تن پسران خالد یکدیگر اندویش  
 ازین اهل مدینه سر بر گفتن عیبی دانستند تا این هبسه تن از سراری بوجود آمدند و تمام اهل  
 مدینه را در رفقه و روح فائق شد و از ان باز مردم را رغبت و سراری پیدا شد این حکایت ابن  
 خلکان هم در وفیات الاعیان نقل کرده شیخ علامه عماد الدین ادریس حینی حمیری در کنز الاخبار فی  
 معارفه السیر و الاخبار در آخر کتاب در ذکر انساب عرب نوشته اما علی بن الحسین فلیس  
 للحسین عقب الا منه و یقال ان امه سندیة و یقال لها سلافة و یقال غزاة و  
 و عذرة الطالب از سبدر روایت کرده که منگ کرده اند بسیاری از نسا بین و موخرین بر آنکه مادر  
 زین العابدین دختریز و جردن باشد بلکه حق تعالی بسبب شرافت نسب رسول خدا صلی الله علیه و  
 آله و سلم او را محفوظ داشته از ولادت دختر محبوبه که بی انتقاد نکند و در تصرف و راکد باشد نهی  
 گویم قول این جماعه که میر و نقل کرده و در مرض سقوط است زیرا که با جرماد و اسمعیل بن ابی جهم  
 جهمی البشیر بود و او را امام موسی کاظم ام ولد بود و حمیده بر بریه نام و مادر امام علی رضا ام ولد

بوده و اناهاست اروی و سمانه و ام البنین و شقراء النوب و مادر امام محمد تقی  
 ام ولد بود نام و سخیزان ست و قیل ریجانه و قیل کانت من اهل ماریة قطیة  
 و وکنه الاخبار گفته یقال لها السکينة النوبیة و قیل المریة و مادر امام علی نقی نام و ولد  
 بوده سمانه مغریه نام و مادر حسن عسکری ام ولد بوده نام وی سوسن ست و قیل غیر ذلک و  
 علی نقی ادر احد شیخ نام کرده بود و مادر محمد مدی صاحب الزمان شیعه ام ولد بود و قیل نام و  
 قیل سوسن و قیل زحس و قیل غیر ذلک و هرگاه این امهات اولاد از دار الکفر به بنده اسلام  
 در آمدند و ظهر خاندان رسالت و امامت شدند و الله اعلم حیث یجعل رسالت پس تذکیر امام همام  
 زین العابدین علیه السلام ازینکه مادر آنجناب دختر موسی باشد یعنی چه با آنکه آن دختر از  
 نژاد نو شیروان بود که حکومت اکثر گیتی داشت و خیلی عالی حسب بود و بعضی احادیث آمده  
 علیکم بالسلامی فانهم مبارکات الاله حاکم اخوجه الطبرانی فی الاوسط عن ابی  
 الدرداء و در روایت عقیلی آمده فانهم النجب الاولاد امام احمد و ابویعلی از عبد الله بن  
 عمر آورده اند که انکحوا امهات الاولاد فانی اباهی بکم الامم و هو القیامة سیوطی در  
 کتاب الدراری فی ابنا السری آورده که بنام بن عبد الملك مروانی زید بن علی را گفت  
 بمن رسیده که تو را و ده خلافت داری حالانکه شایسته خلافت نیستی زیرا که مادر تو جاریه است  
 زید گفت اسمعیل بن ابراهیم بن سریه بوده و حق برادر وی این امر را ماحی تعالی از صلب  
 اسمعیل خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم ساپید کرده و از صلب حق فرود و خنازیر بر سر او آورده  
 انسته یعنی بعضی اولاد او بصورت بوزنه و خوک منج شده بودند حاصل مقصود آنکه اعتبار نسب  
 بآباد است نه باجماعت و در صحت شرافت علت تصرف شرعی معتبرست نه سیادت نسب و ان  
 و نه الت در سفل و تصرف غیر مباح باشد نه در نکاح و تصرف مباح و حق بخت آنست که همه  
 بنه آدم اند و آدم از خاک و فضیلت نزد خدا و قرابت بمصطفی او آنست ذات و رتبه و  
 طهارت ست و حریمت و رعیت نسب و سلب و صهر را در این فیه هیچ دخل نیست و بگفتن این



سوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من الاحكام العشرة  
 التي بينها في هذه الآية السائل ولنعم ما قيل بيت اعتبار شرف آدميان حسب  
 به تحقيق نسب آدم وحواء كافي است چه آری نكاح طيب و طاهر است و سانح و سافداز بركات  
 طهارت محرم بلكه عامر شهر بانود و محرکه كركم بانود و پیش ازان وفات كرو و نقش و طران كوه  
 سمران است و باجمه جلال صفات و عظام سمات زين العابدين ازان برتر است كه زبان علم  
 و عنوان رقم احصا ميوان كرو تا ميه گویند شهادت و سه بره بر بوده باشاره و ليد بن عبد الملك بن  
 مروان و نحوه في سبائك الذهب و تاريخ الخلفاء و اين حادثه روز شنبه و از دهم محرم و بروايت  
 بنيز هم قوم ستمس و تسعين و قيل اربع و تسعين اتفاق افتاده رحمه الله تعالى رحمة واسعة و بيزين  
 بكار گفته هموي يوم الطف بست و سه سال بود و واقدي گفته تولد علي بن جعفر و زينة ثلث و  
 ثلثين بوده پس عمر او در و طف بست و زينة ثلث سال باشد و فاقش و زينة اربع و تسعين بود و فاقه  
 و زينة ثلث سال بوده و در قريحه و در قبر كيه مش امام حسن عليه السلام مدفون گردیده سپرده شده و  
 بعده در همان قبر امام محمد باقر پسر امام جعفر صادق مدفون گشته و الله در آن قبر ما اكرم و  
 اشرفه و اعلى قدره و عند الله تعالى ابن حنكاه گفته هو احد الائمة الاثني عشر و من  
 سادات التابعين قال الزهري ما رأيت قرشي افضل منه و امة سلافة بنت  
 يزيد حمود اخو ملوك فارس و هي عمته ام يزيد بن الوليد الاموي المعروف لناقص  
 و حكى ابن قتيبة في كتاب المعارف ان ام زين العابدين زوجه بعد ابيه يزيد بن  
 ابيه و اعتق جارية له و تزوجه فكتب اليه عبد الملك بن مروان يعينها بذلك فكتب  
 اليه زين العابدين لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة و قد اعتق رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم صفية بنت حيي بن اخطب و تزوجه و اعتق زيد بن حارثة  
 و زوجه بنت عمته زينب بنت جحش و فضائله و مناقبه اكثر من ان تحصى انتهى و انبا  
 معقبن زين العابدين شش بودند امام محمد باقر و عبد الله باقر و ايشان از بطن فاطمة بنت امام حسن

بروز و عمر اشرف و زینشید و ماورایین هر دو دختر مختار بن عبیده ثقفی است حسین اصغر و مادرش  
 ام ولد بود و علی اصغر مادر وی نیز ام ولد بود و در رساله زبیری گفته وی ضعیفی مدینه پانزده پسر  
 داشت از هشت پسر عقیدت نامه حسین و عبد الرحمن و محمد اصغر و قاسم و عیسی و سلیمان و عبد الله اصغر  
 و داود و اینها لا ولد در گذشتند و نسب سادات و اطالی بگرامی و بارهه و بعضی جاهای دیگر  
 هندوستان و نسب سادات رسولدار که نیز و اطالی الاصل اند بر زینشید می پیوند و نسب سادات  
 بخاری قنوج و اُچیه و ملتان و بعضی سادات حوالی غلیم آباد و احمد آباد گجرات و خورجه و تنکار پور  
 بامام زین العابدین می رسد هر سطور نیز از سادات بخاری قنوجی است مناقب و فضائل  
 زین العابدین و اخلاف ایشان که اسلاط این بنده اند زمانه از آن است که در حوصله استیفاء  
 و انفراد استقصا نگردد و نیز ترجمه هر واحد از آباء ی خود جز به سبب از کتب و یوئی انگلی ثبت می نماید  
 و بر ترتیب اصلاص و کبریه ای از آنکه بی و سادات اجداد ائمه می نویسند و لعل ذلک لایخلف  
 عن فائدة تامة لا خلافا و لمن شاء الله سبحانه و تعالی من المؤمنین المسلمین

### الامام باقر العالم شمس العلم و العلوم ناطقة الوجود و شمس الموجد و من غمام

اجام المعارف المنتشف بكل کاشف الحیاة الساریة فی البحاری النور البیض  
 علی الداراری حقیقة الحقائق الظهوریة دقیقة الدقائق النوریة الفلک الحارری  
 فی الیوم الغامره المحیط علمه بالزبر الغامره النبأ العظیم و الصراط المستقیم المستند  
 لكل ولی محمد باقر بن زین العابدین علی علیهما السلام مکتبی بابی جعفر ابن فاکان  
 گفته و کان عالماً سیداً کبیراً و انما قیل له الباقی لانه تبقر فی العلم ای توسع و التبقر  
 التوسع و فیه یقول الشاعر شعر یا باقر العلم لاهل التقی + و خیر من لبی علی  
 الا جیل + و مولد او در دینیه روز سه شنبه ثلث صفر سنه سبع و خمین بوده عمر او روز قتل جد وی  
 حسین علیه السلام سه سال بود و مادرش ام عبد الله بنت حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب است





جابر بن حیان الصوفی الطرطوسی قد الف کتبا بایشقل علی الف و رقة یضمن  
 رسائل جعفر الصادق و هی خمس مائة رساله و کانت ولادته بسنة  
 ثمانین للهجرة و هی سنة سیل الحیاف و قیل بل ولدیو ما لثشاء قبل  
 طلوع الشمس ثامن شهر رمضان سنة ثلث و ثمانین و قوفی فی شوال سنة  
 ثمان و اربعین و مائة بالمدينة و دفن بالبقيع فی قبر فيه ابوه یحمد الباقر  
 و جده علی زین العابدین و عمر جده الحسن بن علی رضی الله عنهم اجمعین  
 فلله دره من قبر ما اکرمه و اشرفه و امه ام فروة بنت القاسم بن محمد بن  
 ابی بکر الصديق رضی الله عنهم و حکي کشا جعفر فی کتاب المصائید و المطاردان  
 جعفر سأل ابا حنیفة رضی الله عنهما فقال ما تقول فی محي مکسر رباعية خطی  
 فقال یا ابن رسول الله ما اعلم ما فيه فقال له انت تتداهي و لا تعلم ان الظبی  
 لا یکن له رباعية و هو ثقی ابد اگریم ابو حنیفة ثمان بن ثابت کوفی امام اید فقه خفی شاگرد  
 جعفر بود و شافعی شاگرد امام محمد شیبانی است و احمد بن حنبل شاگرد شافعی و امام محمد شاگرد مالک بن  
 انس صاحب موطاست پس گویا هر چهار امام مذنب اهل سنت و جماعت و علوم شرعی مستفید از  
 اهل بیت رسالت اند و از اینجا سقوط طعن شیعه و اما سیکه اهل سنت انحراف از اهل بیت گویند  
 که شیعی ظاهر شد و سبک خود در سبک انساب گفته و کان رضی الله عنه یقول لا یتیم المعرف  
 الا بثلاث تعجیل و استدلال و تصغیر و من آنکه کثیره شهیدة قوفی و له من العمر  
 ثمانیة و ستون سنة و قیل اند مات مسموم ما فی زمن المنصور بانتهی در رساله  
 زیدری گفته اند ارام و ده اسما و قمر عبدالرحمن بن ابی بکر بود و او را قاضی از خواهر شهر مانو و جعفر صادق را  
 دوزن بود و کفی فاطمه و خمر حسین اثرم بن امام حسن از بطن وی اسمعیل متولد شد و صبیغین خورد از  
 ادویه همین اسمعیل گویند و لیکن جمعی از خلفا حدیثه و مورخین درین انساب طعن کرده اند و بعضی  
 تصحیح نموده و در سبک انساب گفته که هذا النسب قد طعن فيه طاعنون من الذنابة و قد حج فيه

له ای  
 سبک المعرف



جماعة من اجلة العلماء والله اعلم بما هو الحق وكان لهم ملك ببلاد المغرب  
 تسمى مصر والشام وافريقية وغيرها انتهى گویم قوم بومر وگجرات وایه ایشان که منسوب  
 اسمیلیه و از دوازده قایم این طائفه هستند لیکن امروز ملکی پرست ایشان نیست در رساله در بیه  
 گفته اولاد جعفر صادق سیزده پسر و چهار دختر بود و عبداللہ حسن و محمد اکبر و محمد صفر و عباس و عبید اللہ حسن  
 و عیسی و این پنج پسر عقب نماند موسی کاظم و اسمعیل و محمد و یحیی و احمق و حسن و علی  
 عریض و عریض نام قریه است در حوالی مرینه که علی انجاساکن بود و عمر دراز یافت حسن عسکری را  
 دریافتی و بکلمه مناقب جعفر بسیارست و کتاب جعفر و جامع منسوب باوست حال این  
 کتاب در تاریخ ابن خلدون شرح مذکورست و ما هم در لفظه العجلان نوشته ایم

### الهام بن الهام شجرة الطور آية النور والستورين الامامة امين الشرف والكرامة

فی مصباح الاسرار و احجاء زجاجة الاشباح اکسیر فلزات العرفاء معیار  
 نفوذ الکرماء مرکز الانسنة العلویة بحور الافلاك المصطفوية ابوالاهمة الکرام  
 موسی کاظم علیه السلام بن جعفر الصادق رضی الله عنه و در سلسله الانساب گفته  
 هو الامام الکبیر القدر الکثیر الخیر یقوم لیلہ و یصور نهاره کتبتہ ابوالحسن  
 و کان اسمہ للون و كانت له کرامات ظاهرة لا یسع مثل هذا الموضع ذکرها  
 رشید خلیفه عباسی اورا گفت که شما خود را چه قسم اقرب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گوئید  
 گفت اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه بخواند شما بجا می آید یا نه رشید گفت بجا  
 باین خطبه و نسبت فخر بر عرب و جمیع کرم موسی گفت آنحضرت خطبه بخواند ما کن و نه ما دختران خود را  
 بوی توانیم داد زیرا که وی پدر ماست و نیز بر حرم شما داخل نشود و بر حرم ما می تواند آمد پس  
 اقرب هستیم بوی صلی الله علیه و آله و سلم از شما است ابن خلکان در وفیات الایمان نوشت  
 قال الخطیب فی تأیید بغداد و کان موسی یدعی العبد الصالح من عبادته و

اجتهاده وروى انه دخل مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فبين  
 سجدة في اول الليل وسمع وهو يقول في سجدة عظيمة الذنب عندي فليحسن  
 العفو من عندك يا اهل التقوى يا اهل المغفرة فجعل يردد ما حق اصبحت  
 وكان سخيّا كريماً وكان يبلغه عن الرجل انه يؤذيه فيبعث اليه بصرة فيها  
 الف دينار وكان يصير ثلث مائة دينار واربعة مائة دينار وما أتى  
 ديناراً لم يقسمها بالمدينة وكان يسكن المدينة فأقدمه المهدي بغداد فحبسه  
 فرأى في النوم على بن ابي طالب وهو يقول يا محمد فهل عسيتم ان توليتم ان  
 تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم قال الربيع فارسل الى ليلاً فرأى  
 ذلك فحجته فأذاهو يقرأ هذه الآية وكان احسن الناس صوتاً وقال على  
 بن موسى بن جعفر فحجته به فعانقه واجلسه الى جانبه وقال يا ابا الحسن اني  
 رأيت امير المؤمنين على بن ابي طالب في النوم يقرء على كذا افتق مغني ان  
 يخرج على اولى احد من اولادي فقال والله لا فعلت ذلك ولا هو من شأني  
 قال صدقت اعطته ثلثة آلاف دينار وورده الى اهل المدينة قال الربيع فاحكمت  
 مرة ليلاً فما اصبحت الا وهو في الطريق خوف العواقب واقام بالمدينة الى  
 ايام هارون الرشيد فقدم هارون من عمرة شهر رمضان سنة تسع وسبعين  
 ومائة فحمل موسى معه الى بغداد وجلس به الى ان توفي في مجلسه وذكر  
 ايضا ان هارون الرشيد حج فأتى قبر النبي صلى الله عليه وآله وسلم زائراً وحوله  
 قرأ في وافقه القبائل ومعه موسى بن جعفر فقال السلام عليك يا رسول الله  
 يا ابن عمي افتح لي اسل من حوله فقال موسى السلام عليك يا ابنت افتح وجه  
 هارون الرشيد وقال هذا هو الفخر يا ابا الحسن حقاً أنتي كلام الخطيب وبنيت  
 ولادته يوم الثلاثاء قبل طلوع الفجر سنة تسع وعشرين ومائة وقال الخطيب



سنة ثمان وعشرين بالمدينة وتوفي الخامس بقين من رجب سنة ثلث وثمانين  
ومائة وقيل سنة ست وثمانين ببغداد وقيل انه توفي في مسموما وقال الخطيب  
توفي في الحبس ودفن في مقابر الشونيزية خارج القبة وقبره هناك مشهور  
بزار وعليه مشهد عظيم فيه قناديل الذهب والفضة وانواع الآلات و  
الفرش ما لا يحصى وهو في الجانب الغربي وكان الموكل به مدة جلوسه السند  
بن شاهك جلد كشاجما المشهور انتهى كلام ابن خلكان ورسالة الملكة بكت  
ولدت بالابواسنة ثمانية وعشرين ومائة وامه حميدة البربرية ودرسا الزرية  
توسعة لبست بفتح يسر ويحده فخر داشت آخو وبقبره ابرو داود وحمود وسميان رحيمي فضل و  
عبد الرحمن وقام واداشان عقب نمانده اگرچه قومي در بخارا واما واداشان ودر انسوب بقاسم  
مى كنند و ابراهيم الكرخين وزيد وازهارون نزد بعض عقب مانده ووزيد بعضه وازيد بعضه  
و ابراهيم الكرخين و ابراهيم صغرى و عباس و اسميل و حمود و عبدة و حسن و جعفر و يحيى و حمزة و عقب مانده و الله اعلم

### النور اللامع والانسان الجبروتى والاصل الملكوتى والعالم الناسوتى مصداق

العلم المطلق وشاهد العين المحقق روح الارواح وحياة الاشباح هندسة الحساب  
الموجى دال السيار فى منشآت الوجوه كحرف النفوس القدسية وتعالى الاقطار  
الانسانية ازل الابديات وابد الازليات الكثر الغيبي والكتاب الاربع  
قرآن المجملات الاحدية قرآن المفصلات الوحانية اما ما لورى شمس الضحى  
بداد الدجى ابا الحسن على رضا بن موسى الكاظم عليه السلام كانت اخلاقه عليه  
وصفاته سنية ولد بالمدينة فى الجمعة فى بعض شهر ر سنة ثلث وخمسين  
ومائة وقيل بل ولد سابع شوال وقيل ثامن و قيل سادسه سنة احدى و  
خمسين ومائة وكان شديد السمرة ولقبة الراضى والصابر والناكى كراماته كثيرة

ومناقبه شهيدة وتوفي في اخروي من صفر سنة اثنتين ومائتين وقيل بل  
توفي خامس ذي الحجة وقيل ثالث عشر ذي القعدة سنة ثلث ومائتين  
بمدينة طوس وصلى عليه المأمون ودفنه ملائق قبليية الرشيد وكان  
سبب موته انه اكل غنيا فاكثرت منه وقيل بل كان مسموما فاعتل منه ومات بحالته تعالى  
وفيه يقول ابو نواس نظم قيل لي انت احسن الناس طرا في غفون من  
الكلام النبويه ذلك من جيد القريض مدح به يقر اندر في يدي محتفيه  
فعلا تركت مدح ابن موسى والحضال التي تجمع فيه قلت لا استطيع  
مدح اما لم يكن جديلا خادما لآبيه وكان سبب قوله هذه الايات  
ان بعض اصحابه قال له ما رايت اوتقم منك ما تركت سخر ولا طرد ولا معنى  
الا قلت فيه شيئا وهذا اعل بن موسى الرضا في عصرك لم تقل فيه شيئا فقال  
والله ما تركت ذلك الا اعظاما له وليس قد رثي ان يقول في مثله ثم انشد  
بعد ساعة هذه الايات وفيه يقول ايضا وله ذكر في شذو والعقود  
سنة احدى او ثنتين ومائتين ثمظم مطهر نقيات جيون بهم في بحر الصلوة  
عليهم يفا ذكر وا من لم يكن علويا حين تنسبه فآله في قد ير الدهر مفتخر  
الله لما برا خلقا فآفته بصفاكم واصطفاكم ايها البشر فانتم الملائكة الاعلى  
وعندكم في علم الكتاب وما جاءت به السموات وكان المأمون قد زوج ابنته  
اصحيب في سنة اثنتين ومائتين وجعله ولي عهدا وضرب اسمه على الدنيا  
والدهر وكان السبب في ذلك انه استخضر اولاد العباس الرجال منهم والنساء  
وهي بمدينة مرو وكان عددهم ثلثة وثلثين القامابين الكبار والصغار  
استدعى عليا المذكور فآله احسن منزلة وجمع خواص الاولياء واخبرهم  
انه نظر في اولاد العباس واولاد علي بن ابي طالب رضي الله عنهم فلم يجد في وقتها





من سرىات الوجود ظل الله المجدود المتطوع في مرات العرفان المتقطع من  
 رخارف الاكوان غولاص بحر القدر محيط الفضل والكرم حاصل سلم الرسول  
 محمد من الارواح والعقول غاية الظهور والايجاد ابن جعفر محمد الجواد بن  
 علي الرضا بن موسى الكاظم عليهم السلام ابن عثمان الغفني قدم الى بغداد واقدما  
 على المعتصم ومعه امرأته اما الفضل بنت المأمون فتوفى بها وحملت امرأته الى قصر  
 عمها المعتصم فجعلت مع الحور وكان يروى مسئلا عن ابائه الى علي بن ابي طالب  
 رضي الله عنه انه قال بعثني رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الى اليمن فقال  
 لي وهو يوصيني يا علي ما خاب من استخار ولا ندم من استشار يا علي عليك  
 بالهجرة فان الارض تطوى بالليل ما لا تطوى بالنهار يا علي غلب باسم الله  
 فان الله بآرك لا متى في بكورها وكان يقول من استفاد اخاف الله فقد استفاد  
 بيتا في الجنة وقال جعفر بن محمد بن يزيد كنت ببغداد فقال لي محمد بن منذر بن  
 مهران وهل لك ان اذ خلعتك علي محمد بن علي الرضا فقلت نعم فاذ خلعتك عليه  
 فسلمنا وجلسنا فقال حديث رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان فاطمة  
 احصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار قال ذلك خاص بالحسن والحسين  
 رضي الله عنهما وله حكايات واخبار كثيرة وكانت ولادته يوم الثلاثاء خامس  
 شهر رمضان وقيل منتصف سنة خمس وتسعين ومائة وثق في يوم الثلاثاء  
 خمس خلون من ذي الحجة سنة عشرين ومائتين وقيل تسع عشرة ومائتين  
 ببغداد ودفن عند جده موسى بن جعفر رضي الله عنهم اجمعين في مقابر قرينش  
 وصلى عليه الواثق بن المعتصم انتهى كلامه در بابك اغفتم امدام ولدت وكنيت ابني  
 جعفر ولقبه الجواد وزوجه المأمون ابنته اما الفضل وسببه الى المدينة  
 المنورة وثق في بغداد لان المعتصم استفاد منه مع زوجته اما الفضل انتهى



و در سال زید یگفته محمد بن علی رضا لعقب بنقی مادرش خیران و قبل سیکه نوبیه بود از قبیله یماثه  
 قطیفه متصم عباسی او را زهر گشت و در بغداد بر وضه بر نه و موسی کاظم مرقون گردید و وزن  
 داشت یکی ام الفضل دختر مامون دوم دختره از اولاد عمار بن یاسر و سه پسر و دو دختر داشت  
 علی نقی و موسی مرقع و یحیی عقبه و از همین دو پسر علی موسی باقی مانده و سلسله نسب سادات  
 رضوی پنهانی می شود به موسی مرقع است

## الداعی الی الحق امین الله علی الخلق لسان الصدق و باب العلم اصل

المعارف و منبت العلم عین الایجاد و الابداع اتموخرج اصول الاختراع فحجة  
 الکونین و محجة الدارین مفتاح خزائن الوجود حافظ مکامن الشهود طیار  
 فضاء الصدق و الصفا أبو الحسن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا  
 علیهم السلام و کان قد سعی به الی المتق کل و قبل ان فی منزله سلاحا و کتبا و غیرها  
 من شیعته و او هم و انه یطلب الامر لنفسه فوجه الیه بعده من الاتراف  
 لیل فجمعوا علیه منزله علی غفلة فوجدوه وحده فی بیت مغلق و علیه مدرعة  
 من شعر و علی راسه ملحقه من صوف و هو مستقبل القبلة یتلزم آیات من القرآن  
 فی الوجد و الوجد لیس یدینه و بین الارض بساط الا الرمل و الحصا فاکخذ علی  
 الصورة التي وجد علیها و حمل الی المتق کل فی جوف اللیل فمثل بین یدیه  
 و المتق کل یستعل الشراب و فی یده کاس فلما رآه اعظمه و اجلسه الی جانبیه و  
 لم یکن فی منزله شیء ما قبل عنده و لا حجة یتعلل علیه بها فناولوه المتق کل الکاس  
 الذی فی یده فقال یا امیر المؤمنین ما خا مر لخمی و دمی قط فاعف عن منقاة  
 و قال انشد فی شعرا استحسنه فقال فی القلیل الروایة للشعر قال لا بد ان تنشد  
 شیئا فتلا هذه الآیة کمر ترکما من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نسمة

كانوا فيها فأكفهم كدلات واورثناها قوما آخرين ثم انشده نظم ياق اعل  
 قللى الاحبال تخوسهم + غلب الرجال فما اغلظهم لقلل + واستنزولوا بعد عن  
 معاً قلوبهم + فآودوا حقاً يا بئس ما نزلوا + ناداهم صاخب من بعد ما قبروا  
 اين الاسرة واليتيمان والحلل + اين الوجوه التي كانت منعمة + من دونها  
 تضرب الاستار والحلل + فافصح القبر عنهم حين ساء لهم + تلك الوجوه عليها  
 الدود يقتتل + قد طال ما اكمل ادهرا وما شربوا + فاصبحي بعد طول الاكل  
 قد اكلى + قال فاشفق منه من جفرت على سبيل وطن ان يادرة تبدد اليه فبكى  
 المتوكل بكاء كثيراً حتى بليت دموعه لحيته وبكى من حضرة ثم ابرق الشراب  
 ثم قال يا ابا الحسن اعليك دين قال نعم اربعة الاف دينار فامر بدفعها  
 اليه وردة الى منزله مكرماً وكانت ولايته يوم الاحد ثالث عشر رجب و  
 قيل يوم معرفة سنة اربع وقيل ثلث عشرة ومائتين ولما كثرت السعاية في  
 حقه عند المتوكل حضره من المدينة وكان مولده بها واقرة بسر من رأى وهي  
 تدعى بالعسكر لان المعتصم لما بناها انتقل اليها بعسكرة فقبل لها العسكر ولعل  
 قيل لا بى الحسن المذكور بالعسكرة لانه منسوب اليها واقام بها عشرين سنة  
 وتسعة شهراً وثق في بها يوم الاثنين لخمس بقين من جمادى الآخرة وقيل  
 اربع بقين منها وقيل في رابعها وقيل في ثالث رجب سنة اربع وخمسين و  
 مائتين ودفن في داره رحاً انتهى ما فى ابن خلكان وقد نظم السيد غلام على  
 ازاد هذه الحكاية فى دفتر الرابع من مظهر البركات اوله نظم واحد من  
 عصاة الخلفاء + خصم للائمة الكرماء + واخوه نظم رامازاد صبحية الاسراء +  
 ناو يا حسن خدامه الفقراء + وقال فى السبائك وكان اسمر اللون ومناقبه كثيرة  
 ووفى لسر من رأى وله من العوارض سنة انتهى در رسالة زير يافته اورش



سنان نام داشت در مدینه منوره روز جمعه پانزدهم ذی الحجة متولد شد متوکل یا معتز او را نیز در مدینه منوره  
 بکشت در سرمن رأی معروف بسامه مدفون است شش پسر داشت حسن عسکری جعفر بن  
 مود حسن غزاله یا حدیثیه نام دارد و حسن ششم که پیش پدر بود موسی و محمد و علی اما عتب او  
 جز از عسکری و زکی باقی نماند است گویم وی امام دهم است از ائمه اثنا عشره و بعد از امام  
 یازدهم نزد شیعه حسن عسکریست که در مدینه منوره مدفون است و در هجری متولد شده و کفایت او  
 ابو محمد است و لقب خالص بابین رحمت و بیاض بود و فاش در سنه دویصد و شصت و یک  
 هجری اتفاق افتاد و در سب و شصت سالگی درگذشت و بسامه مدفون گردید این خلکان گفته  
 احد الائمة الاثنی عشر علی اعتقاد الامامية و هو والد المنتظر صاحب  
 السراج و یعرف بالعسکری و ابو له علی ایضا یعرف بهذه النسبة و كانت ولادته  
 يوم الخميس فی بعض شهر سنة احدى و ثلثین و مائتین و قیل سادس  
 شهر ربیع الاول و قیل الاخر سنة اثنتین و ثلثین و مائتین و قیل فی یوم الجمعة  
 و قیل الاربعاء لثمان لیال خلون من شهر ربیع الاول و قیل جمادی الاول  
 سنة ستین و مائتین بسمن رأی و قد فی الجنب قبر ابیه و هذه النسبة الی  
 سرمن رأی و لما بناها المعتصم و انتقل الیه بالعسکره قیل لهما العسکر و انما کنسب  
 الحسن الیه لان المتوکل اشخص اباه علیا الیه و اقام بها عشرين سنة و تسعة  
 اشهر فنسب هو و ولده الیهما انتهى و امام دوازدهم نزد ما میسر حسن عسکری  
 محمد بن سید مرزوفات پیر پنج سال بود و کان من اربع القامة حسن الوجه و  
 الثغر اقی الاثنا عشر صبیح الجملة و رسا الله به بکفته و زعم الشيعة انه غاب فی السواد  
 بسمن رأی سنة مائتین و ثلثین و ستین و انه صاحب السیف القائم المنتظر  
 قبل قیام الساعة و له قبل قیامه غیبتان احدیها اطول من الاخری انتهى  
 گویم این زعم شیعه باطل است و لیلی اسبع بران قائم نشده و آیت نبوت و مجامعت

اولاً و بر این این طایفه را که بر وجود غیبت و انتظار او در کتب مذہب خویش ذکر کرده  
 پنج صحیح و سنن صریحاً استیصال نموده اند و قد ذکرنا طرفاً من ذلك في كتابنا اكتشاف  
 الالتياس عما سوس به الخناس و كتابنا في الكرام في آثار القيامه و الذي  
 اتفق عليه العلماء ان المهدي هو القائم في آخر الزمان عند قمر ديار امة  
 الكبرى و هو مقدمتها شرطها العظمى و انه يملأ الارض عدلاً و قسطاً كما  
 ملئت جوراً و ظلماً و الاحاديث فيه و في ظهوره اكثر من ان تحصى في  
 هذا الموضوع و قد الف فيه جماعة من اهل العلم رسائل شتى هي معروفة عند  
 كل من يعتنى بالشئ و يعرف الوقائع و بالجملة اين هر دو بزرگوار که حسن عسکری و محمد  
 باشند در اجداد و اجامه و هر طور معدود و نیند بلکه اشعاب نسل بعد از علی با وی که لقب علی نقی  
 بن محمد تقی است از جعفر زکی شده و باین حساب مجموع این اهل بیت که در اسلاف این  
 دو رافتا و می در آیند ده امام کرام اند و الحمد لله الذي اخرجني من اصلا ب هو لاء  
 الامنة و ارحام تلك الالهات صفوة الامة و جعل اصلا بهم و ارحامهم  
 مسلمات و منات قانتات ثيبات و ابكاراً و ابقي ذرية دس له الكثر  
 في تسليم الي يوم القيامة علانية و جهاراً اللهم كما حسنت اسلافنا و اخلاقنا  
 فحسن اولادنا و اخلاقنا انك على ما تشاء قدير و بالاجابة جديده

زين المفاز و البحر الزاخر سيد السادة و فخر القادة جعفر زکی بن علی بن محمد تقی

رحمهم الله تعالى رحمة واسعة

معروف بکتاب استخرج شرف الدين نسبة گفته جعفر در نسب کا فربیت بلکه بواسطه طعن که  
 و تحت امارت محمد مهدی بن حسن عسکری کرده اما میه او را کتاب مشهور کردند حال آنکه در  
 و این طعن صدیق است زیرا که مهدویت محمد مدوح به دلیل ثابت نشد پس جعفر و این طعن



صنادق و مخالف او کا ذب باشند و رساله زید یگفته اولاد او سه گونا است یکی از عبد الله و عبید  
و عبد العزیز و ابراهیم و حسن و محسن و محمد و احمد و موسی و نسایین را و عقب ایشان اختلاف است  
و دم عباس و عیسی و احمد و اسحاق و ایشان با اتفاق نسایین معقب نیستند سوم علی اشقر که  
سید نقبای بغداد بود و اسمعیل که نیز در بغداد بود و یحیی که از حجاز به اراک السلام آمد و طاهر و  
بارون و ادیس و عقب جعفر از همین شش پسر باقی مانده چنانکه در عمده الطالب ذکر کرده است

### سید السادات علی اشقر بن جعفر بن

ایشان را سه پسر بود و بن عبد الله و جعفر و اسمعیل و در عقب جعفر اختلاف است و عقب علی مختار بود

### سید عبد الله بن علی اشقر

او را یک پسر بود سید محمد نام تمام نسل او از وی است و خاندان او در بغداد مشهور با کابر بوده  
و نقابت شهد کافین نطق همین سید محمد داشت

### سید محمد بن سید عبد الله بن

او را پنج پسر بود ابوالقاسم و یحیی و علی و محمود و عقب وی از ایشان باقی مانده و در  
مقابر قریش بغداد مدفون اند

### سید احمد بن سید محمد بن

او را یک پسر بود که از وی عقب مانده سید محمد نام اول کسیکه از بغداد برخاسته سکونت بلده  
بخارا گزید سید محمد است بعده چهار پشت او در بخارا اقامت نمودند و الله اعلم

### سید محمد بن سید احمد

او را یک پسر بود که از وی عقب مانده سید جعفر بن

### سید جعفر بن سید محمد

او را یک پسر بود سید علی موبینجاری و او را نسل از سید جلال اعظم گسرخ باقی مانده

### سید علی موبین سید جعفر

بزرگ سید جلال اعظم بخاری نام دارد اول کسیکه از بخارا برآمده سکونت ملتان و اچختیا کردید جلال است -

### سید جلال اعظم بن سید علی موسوی

خسبتین از بخارا برآمده در ملتان بمخالفاً شیخ الاسلام بهاؤ الدین زکریا اقامت گزید و کان ذلک فی سنة ست مائة و ثلثین و خمس و بعد چندی از خدمت شیخ مخلص گشته رخت اقامت در بیکرانخت و باز بهر خاتون دختر سید بهر الدین بن سید صدر الدین خطیب بیکر عقد نکاح است بعده از بیکر برخاسته در اچچه ساکن شد مقبره او در بخارا است نام اصلی او حسین است و کنیت ابو عبد الله و لقب سید جلال اعظم گل سرخ و مولد بخارا عقب او چهار پسر اند علی و جعفر مادر این هر دو دختر باو شاه بخارا بود علی همراه پدر در ملک سندانده و جعفر به بخارا برگشت اولاد او انجاست و سید محمد غوث مادرش بی بی زهره مذکوره است و سید احمد کبیر مادرش بی بی فاطمه دختر و گیسو سید بهر الدین مذکور بود و عقب علی از یک پسر سید بهاؤ الدین حلیم است و ایشان بسادات بهائی مشهور اند -

### سید احمد کبیر بن سید جلال اعظم گل سرخ

و این همان سید احمد کبیر اند که عوام و جمیع مسلمانان هند گاوندر برای ایشان فرج می گفتند و این فرجیه شرعاً حرام است نظام و تفسیر نیشاپوری گفته قال العلماء لوان مسلماً ذی بیحه و قصد بها التقرب الی غیبل الله صاغر مرتد او ذی بیحه ذی بیحه مرتد انتی سید احمد کبیر را دو پسر بود یکی سید جلال الدین خدوم جهانیان همان گشت از لطن بی بی خوند خاتون دختر سید معروف بسید و بن سید بهر الدین بیکری و دوم سید صدر الدین محمد راجو قتال اولاد سید راجو و زهره است -

### سید ابو عبد الله جلال الدین قطب عالم

معروف بخدوم جهانیان همان گشت بن سید احمد کبیر رحمة الله تعالی بر او و شش پسر برات



در سنه هفت صد و هشت هجری بود و در تاریخ فرشته نوشته پرش در هفت سالگی او از شیخ  
 جمال نجفی که از مریدان شیخ بهاء الدین ذکر یاد کرده بود و در دست بوس او شرف ساخت شیخ  
 جمال گفت تو آن پسری که همان خود را تقیاست نمودار سیّد جمال الدین عالمی تبریز  
 در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده و مقید بان نبوده که مرید یک کس شود و بجای دیگر رجوع  
 ننماید گفت جمیع مشایخ و فضلا را باید دید و از هر کدام نصیبی و فیضی باید ربود و از پدر خود خرقه  
 خلافت یافت و بجانب مکّه و مدینه و مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و  
 بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد از آن جمله شش حج که بنمود و در مدینه منوره سلطان العلماء  
 استاد الحنفین شیخ عقیف الدین شافعی مینه را دریافت و مدت دو سال بخدمت وی مانده  
 نسخ عوارف و غیره پیش او گذراند گویند عقیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین ابوالقاسم محمد بن  
 پوشیده بود و وی از شیخ ایشیوخ شهاب الدین عمر سروروی یافته و همچنین در آشنای سفر صحبت  
 شیخ حمید الدین نمود حسین بنی سمرقند رسید و از وی خرقه و فیض ربود و وی از شیخ محمد بن برآیم  
 نساجی دوی از شیخ نظام الدین ابوالعطار بخاری گرفته بود و گویند سیّد جمال الدین در آنجا  
 سیر و سلوک سے صدر و چند اهل کمال را دریافت و از بگمان فیض کلی نصیبش گشت الی قوله  
 کمالات و حالات وی در کتاب قطبی بشرح و بسط تمام مرقوم شده الی قوله مجدداً بزیارت  
 سرور کائنات سرفراز گشت گفت السلام علیک یا جدی آواز شنید و علیک السلام  
 یا ولدی و پس از آن سفر برگشته چون با چهره رسید و بقیه معرفت سالگی مرخص شد و روز بروز  
 ضعیف می شد تا روز عید قربان بعد از ادای دو گناه ازین جهان بجهان جاودانی انتقال  
 نمود و در همان بلده مدفون گشت انتی ملخصاً و ملفوظ ایشان نوشته که نعمتهای باطنی و  
 اجازت خرقه از بست مشایخ یافته اند بخلاف آنها که سید احمد کبیر الدین ایشان هستند و بگوید  
 بهاء الدین عم ایشان و شیخ رکن الدین ابوالفتح و سید اوح الدین و شیخ قوام الدین و شیخ  
 نصیر الدین چراغ دهلوی و شیخ عبداله یافعی کلی و شیخ عبداله طبرک و شیخ ابوالفتح کازرونی

و شیخ نجم الدین اصبهانی و شیخ نجم الدین کبری الی غیر ذلک من العلماء و الشایخ و بر بگنجد ریاست  
 و نیا و کثرت اساتذہ و شیوخ معروف شدند بمجدوم جهانیان جهان گشت احوال تفصیل  
 ایشان در کتب سیح و فیسطوس است و در صحائف تواریخ مذکور مثل اخبار الانبیا و تاریخ قمر  
 و جز آن و شہرت ایشان ستغنی است از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکه خواص اہل مہند  
 می گویند کہ آثار شریف نبوت و سنگ نقش پای مصطفوی کہ در دلی است آورده ایشان است  
 لکن روایتی از سنت صحیح نزد محدثین بدان ثابت نشد کہ وجود اعتماد و اعتبار باشد و در  
 حدیثی نیامد کہ نقش پای مبارک بر سنگ چسبیده باشد اما صوفیہ کہ قومی خوش عقیدہ صاف دل  
 نیک گمان بہ کس و نا کس اندر اثبات این قسم خیر ما بجای اند و اند علم و قات سید  
 جلال الدین دہم و یحیی بنہ ہضد رشتاد و پنج گردیدہ منکوحات ایشان سہ زن بودند و  
 اولاد سہ پسر اول سید ناصر الدین محمود مادرش دختر سید محمد غوث بود دوم سید عبدالہ مادرش  
 دختر سادات دہلی بود سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان روم بود سید عبدالہ لا ولد بود  
 و اولاد سید محمد اکبر در روم ماندہ و اولاد سید ناصر الدین در سہارن و سندست و اگرچہ ولادت ایشان  
 در ایچ محل ملتان بودہ اما مشہور بہ بخاری ہستند نسبت باصل وطن خود و این نسبت بسیار خوب است  
 زیرا کہ محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع صحیح کہ امیر المؤمنین بود در علم حدیث از انبیا برخاستہ  
 اگرچہ وی عجمی الاصل و ایشان عربی المحدث ہستند شاعر

فی اہل نسبیتی ہو کافے بود مرا بلیل ہین کہ قافیہ گل شود لب است  
 فاسادہ کتب انساب و ربیان نسب مجدوم جهانیان جهان گشت گوئی مختلف  
 واقع شدہ در تذکرۃ السادات بعد از جعفر زکے ملقب بہ کذاب سہ پدرو کر کردہ یعنی  
 جعفر بن محمود بن احمد بن عبدالہ بن علی اشقر و در منبع الانساب چہار پدرو کر کردہ یعنی  
 جعفر بن محمد بن محمود بن احمد بن عبدالہ و در انوار العارفین دو پدرو کر نمودہ یعنی  
 جعفر بن محمود بن احمد بن عبدالہ و در سال ازید یہ جاتی دو پدرو گرفتہ یعنی جعفر بن



محمود بن احمد بن عبد الله و در جاسه دیگر چار پد نوشته جعفر بن محمد بن محمود بن احمد  
بن محمود بن عبد الله و در خزانه جلای سته پد گرفته یعنی جعفر بن محمد بن محمود بن احمد  
بن عبد الله و این بدان ماند که در نسب نبوی بعد از عدنان اختلاف است و درین  
رساله فرغ نامی مطابق روایات رساله از بیدیه که نزد سادات بخاری است و این  
جد منقول شده آمده نوشته شده و لکن این اختلاف اگر نسخ صحیح بهر سند منفع  
می تواند شد و در تاریخ فرشته بذکر سید جلال بخاری جد مخدوم جهانیان گفته  
و سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الله بن سید اشقر بن جعفر  
بن علی یادی است و باین حساب چهار پد می شود و این مطابق رساله از بیدیه است  
و الله اعلم بترجمه خانقاه حضرت مخدوم در کتاب تقصیر نیز بعد ازین ثبت نموده شد فارح ایس

### سید ناصر الدین محمود بن سید

جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان جهان گشت سه زن در جلال نکاح و آوردند و حکم  
اسخج منکما الکثیر الطیب که در دعای نبویه بحق فاطمه علیها السلام وارد است و اولادش  
از انار و زی روزگار ایشان است است و سه فرزند بهر سید بنده پسر و سه دختر از انجمله  
شیخ پیر قطب مشهور شدند یکی شیخ حامد کبیر و دوم سید علم الدین سوم سید شهاب الدین چهارم سید  
امیرعلی پنجم سید فضل الله و نام بعض فرزندان این است سید برهان الدین سید علاء الدین  
عرف بنده گس شیخ الاسلام قهروری در بلاد قنوج متصل محله راجگیر است مادرش سعادت خانم  
دختر سادات و بلویه بود و سید شرف الدین و سید نظام الدین و وی لاولد و مادرش دختر  
بقال بود و پادشاه دلی چند سید بایستان از کوشک خاص بخشید و بود از وی هم اولادند و  
اینها مشهور بسادات کوشکی هستند و اولاد برهان الدین در گجرات است از نسل دختر ملک بحق  
که در مدینه ارجکرات و مزارش بر فاصله سه کوه از احمد آباد واقع شده و بهانجا اولاد و  
سکونت دارد و در سطره چنان در شمس العجری وارد و احمد آباد گجرات گردید زیارت مزارات این

بزرگواران سعادت اعر و گشت و اولاد ایشان را دریافت مساجد و خانقاه و غیره قباب قبول  
هنوز برقرار است و اولاد سید شرف الدین در نواح اچکه قریه از سرزمین ملتان سنت سکونت  
دارد و بنجله دختران سید محمود بی بی تاج الملک بود و دیگر سعادت بی بی هر دو بدفیات و رعقد  
نکاح سید عز الدین بن سید علاء الدین رسولدار و راندند و ایشان بی بی تنگنی دختر سلطان  
سین لنگه بود و اولاد سید حامد کبیر در سندیاتی ماند

### سید حامد کبیر بن سید ناصر الدین محمود

بجای پدر سجاده نشین شد و سپرو یک دختر داشت سید بابا الدین و وی لا ولد میر و سید  
رکن الدین ابو الفتح و بی بی مریم مادرش بی بی خونه دختر سید شمس الدین بن سید محمود غوث بود

### سید رکن الدین ابو الفتح بن سید حامد

سند نشین چهار بالش سیادت و شجرت بود و هنگامه افاده و استفاضه گرم داشت چهار سپرو  
دختر با و کار خود گذاشت سید جلال ثالث و سید محمود که اولادش در اچ عمل ملتان سنت و سید  
ابو القاسم مادرش بی بی منی دختر پادشاه شمه بود و سید محمد معروف یکمیا نظر مادرش مرا خانو  
دختر ملک داوود خان بن میر علی لنگاه بود و بود و بود مادرش بی بی میوند از سادات و ملی است  
و بی بی تاج الملک که در جلاله نقل سید عماد الدین بن سید حاجی بن سید حسین بن سید  
علاء الدین رسولدار و راند مادرش بی بی دوی دختر سید دولت بن سید شمس الدین بن سید  
محمود غوث بود و بی بی جنت خاتون رحمهم الله تعالی و ایاهن جمیعا

### سید جلال ثالث بن سید رکن الدین ابو الفتح

وی سجاده نشین پدر بزرگوار بود اول کسیکه از اچ عمل ملتان برخاسته نزول بدلی کرد و است  
و وجه نقل مکان مخالفت باهی اخوان بود و بهلول شاه لودیه پادشاه و ملی بیعت ارادت  
سید جلال ثالث داشت ایشان را از ملتان بدلی آورد و سرکای قنوج را در تریول اقطاع  
ایشان کشید باین رنگ حضرت ایشان از و ملی قدم بقنوج جاگیر خود آوردند و از آن باز



این بلدة مکن اخلاف ایشان گردید سید جلال چهار پسر داشت یکی سید علی دوم سید  
راجو سوم سید شیب چهارم سید جعفر اولاد سید جعفر در سکه پور مضاف نصر پور و ده شصت مکن  
دار و اولاد بقیه در قنوج و محلات او مزار شریف سید جلال در قنوج است و از اوین پور  
به و بر قبر ایشان گنبدی رفیع و قبه منیع ساخته اند که هنوز باقی است کتبه قدیمه که این است نظم

|                                 |                                      |
|---------------------------------|--------------------------------------|
| این سده بدیع که از چرخ برتر است | وین طاق بی نظیر که باز سب و زیور است |
| گشته بنا بعد هیاون حسین شاه     | کافاق از جمال کمالش منور است         |
| تقریر کرد شاه هری خان فتح جنگ   | کاندز زمان جهان همه او را سحر است    |
| هشتاد و یک و هشت صد از چرخ نبی  | تاریخ مثبت گشت زمانه پیوسته است      |

عوام این قبه را روضه مخدوم جهانیاں جهان گشت می خوانند و این غلط است زیرا که  
مزار سید جلال ثالث است نه مزار سید جلال الدین بخارک و این هرے خان بانی خود  
مذکوره صوبه قنوج بود از طرف سلطان حسین بن شاه ابراهیم شرفی بادشاه جوپور  
در وقت اوسطت هندوستان منقسم بود بر شرق و غرب اجداد زمان سکندر لودی سلطنت  
جوپور شامل سلطنت دلی گردید و در شیک شان الارض لله یوسا ثامن ایشاه بعد است  
در از این قبه رو با خطاط آرد سید عباس علی قنوجی شیخی مذہب تمیزی دے پر دخت و تاج  
این بنای ثانی چنین گفت نظم

|   |                                    |                             |
|---|------------------------------------|-----------------------------|
| این روضه الطهر و منور   | نماز لقتب و جلال حیدر              | تقریرش هری جوپور            |
| هشتاد و یک و هشت صد بود                                       | کوزله از زمین شکسته                | تقریر و گر شکسته است        |
| عباس علی کیے از اولاد   | خلف صدق است و آل بجای              | سده دوصد و نه و یک هزار است |
| از جبر رسول نامدار است  | غرض که زاندا از چهار صد سال کامل   | این بلدة مکن و موطن         |
| سادات بخاریست و هر چند نظم هر و تاریخ کما شیع نیست            | و نادان قه از نظم شعر گفته باشد کن |                             |
| مفید نه تعمیر و زمان سید بوصوف است و هو المراد فی هذا المرصاد |                                    |                             |

### سید راجو شهید بن سید جلال ثالث

وی بجای بر سجاده نشین سرکار قنوج بود و یازده سپهر است سید جلال رابع و سید تاج الدین که لاولد و گذشته و سید علاء الدین مادرش ام ولد بود و سید خنن و سید کھوان و اولاد این هر دو در حاجی پور و سید پور ضلع عظیم آباد پٹنه سکونت اختیار کردند و سید احمد و سید برهان در گجرات رفته رعل اقامت انداختند مثل ایشان همانجا است و سید محمد و سید علی و طفولیت بمرد و سید مراد و سید بولاقی منفرد و اخیر گردیدند.

### سید جلال رابع بن سید راجو شهید

سید جلال رابع بن سید راجو شهید در قنوج بود و متولی بلاستحقاق گشت برادرش سید علاء الدین خصوصت بر خاسته آن اشیا را از او بستاند و خود را سجاد و نشین خاندان سادات گردانید سید جلال رابع از کمال علم و هست آثار پرست و رازک و او به حق پستی گرایید و تو تاملی گو مردان را پرست و بگرد کار مردان گرد رست و در از محله شیخانه که سکون قدیم بود و برخاسته بجهت شیخ پوره قوطن گرفت تا حال اختلاف ایشان در همین محله سکونت پذیر ماندند سید رحمة الله تعالی را چهار پسر بودند سید تاج الدین و سید مبارک و سید کمال الدین و سید جمال الدین و دو دختر سیکه فاطمه بی بی و دوم چند مور بی بی و سید بر ملاک تقدیر خود که از پدر بزرگوار بجهت رسیده بود و تصرف داشت و متغنی بود و از طلب و جو و معاش

### سید تاج الدین بن سید جلال الدین رابع

ایشان را نیز چهار فرزند بودند سید کبیر و سید فیض الله و سید راجو و سید حامد و حامد الاول و لمرد

### سید کبیر بن سید تاج الدین

عقب ایشان از چهار پسر باقی ماند سید علی اصغر و عیسی سید اسماعیل سید علی اکبر سید عبد الله

### سید علی اصغر بن سید کبیر

چهار فرزند داشت سید سلطان سید کرم علی سید محمد علی سید لطیف علی



### سید لطف علی بن سید اچھی

ایشان را سه پسر بود و سید غریب الدین سید نظام علی سید بیکماری رودی لاوله بود و عظام  
رایک دختر بود که در نکاح سید سیف الدین بن سید عبدالوهاب بخاری فرست

### سید عزیز الدین سید لطف علی

او را دو پسر و یک دختر بود و سید لطف احمد و سید بهایت علی و او بیانی بی وعده او با سید برکت  
بن سید کمال بن سید پیر بخاری صورت بست مادرش بی بی سکه و دختر سید جعفر بن سید بی  
بن سید الدین بخاری احمد پوری ست و مادر سید بهایت علی از نسوان حیدر آباد کن بود و  
وی لاوله همانجا گذشت و مخاطب بود و سید بهایت علی خان ولیر جنگ و سید لطف احمد هم در  
حیدر آباد و در ویرا قاضی است گزین بود تا آنکه همانجا انتقال فرمود

### سید لطف الدین سید عزیز الدین

ایشان را یک پسر و یک دختر بود و سید لاوله علی خان و بی بی بشارت که در جیاننگی شیر علی  
بن سید کرم علی بن سید علی اصغر عرف سید اچھے رفت مادرش بی بی فرخ و دختر سید یار علی  
بلوچ رست بلوچ قصبه البیت و ده کوچه قنوج چند س از سادات در آنجا متوطن اند و مذہب  
شیعه دارند غالباً روح تشیع و رسادات بخاری قنوج از زمان سید علی اصغر بن سید کبیر آمده  
سید لطف احمد هم تشیع بود و در مادرش بهایت علی نیز۔

### سید لاوله علی خان انور جنگ بهادر

بن سید لطف احمد جد محرم سطور ست و بیادوت صحیح و شرافت آباتیہ و امارت عالیہ مشہور  
در حیدر آباد کن در سرکار نواب شمس الامرا بہادر مرحوم و اما نواب نظام علی خان بہادر  
صوبہ دکن اقتدار تمام بہر ساندہ و خطاب انور جنگ بہادر متنازعہ قلعہ گن پورہ در جاگیر  
داشت درین قرب زمان سیر اسد علی صاحب سلمہ الدین علی از حیدر آباد و کاتب حروف  
تہنہ کہ انور جنگ بہادر یکے از امرای سرکار نظام الملک والی حیدر آباد و کن بود و از اقربا

امیر کبیر نواب ابوالفتح خان شمس الامراء بهادر مرحوم و تعلقه پنج لک روپيه جمعيت هزار سوار  
 و بياوه داشتند و موضع من بيله و سل کپه و ديل کپه و غيره جاگير خاص ایشان بود سید  
 عزیز الله خان جدا مجد انور جنگ بهادر از نسل سید جلال بخاری برادر عم زاد امیر کبیر مذکور اند  
 امیر کبیر از اقارب نظام الملک آصف جابه بهادر و سر امدامرای دولت آصفیاست که بستم  
 شوال ۱۰۸۰ هجری بمهر نو سال انتقال نمود و فرزندان شان بجای پدر خود قابض و تصرف  
 ملک و اقطاع خود هستند انقی کلامه گویم جدا مجد این بنده نه سبب شیمی داشت و در بازار حیدرآباد  
 بفتح آمد و در بر نوبت فرزندی متولد گردید یک پسر و یک دختر گذاشت سید اولاد حسن بخار  
 قنوجی و بی بی منون که نکاح او با سید پناه علی بن سید امام بخش بن سید ابوزیر علی شود و یک  
 پسر و دو دختر اند سید حسین علی مرحوم و دختران بساوات موبان و علی پور چوره که منصل کمالیست  
 منسوب شدند خطبه سید اولاد حسن با دختر سید پیر علی بن سید قطب الدین بخاری قرار یافت و  
 اما بوجہ تشیع پذیرا گرد و دختر منته محمد عوض ساکن بانس بریلے را عقد خود را آورد و مادر این پسر  
 و دختر مهر و بی بی وزیر و دختر سید الطاف علی عرف نیچی میان بهار کے صفه پور کے بود  
 نه سبب شیعه داشت نجا و از الله عن سبب الله و سبب الله فاند و درین نزدیکی میفرمایند  
 صاحب ۱۲۰۰ مرحوم سید امیر علی صاحب حیدرآبادی نوشته اند که انچه از احوال انور جنگ بهادر  
 استفسار فرموده اید صورتش اینست که انتقال نواب صاحب موصوف و عمد کند رجاء شده بند  
 و انوقت نوجوان بود مدهه هجده سال عمر داشت نواب صاحب در دانه میرنویس و لیاقدس سر  
 مدفون شده اند انور خیر خان تیغ جنگ اول از سرکار نواب نظام علی خان بهادر مع جمیع  
 تنخواهی یافتند و قتیله شادی ابوالفتح نواب شمس الامراء مرحوم خلیف تیغ جنگ بهادر با خواهر نواب  
 نظام علی خان شد معرفت امی الملک و محض تنخواه ملک پنجاه و دو لک روپيه عنایت شد و وطن  
 نواب شمس الامراء شکوه آباد است ایشان از زوج اول بیوی صاحب از فریبی این وطن بودند و اینقدر  
 معلومست که انور جنگ بهادر از فریبی بی صاحب هستند شمس الامراء بعد از وصول ملک



چند اشخاص را از نواب نظام علی خان بهادر خطاب و مانیدند بمحل آن کس که میب  
اولاد علی خان اند ایشان را نیز خطاب نواب انور جنگ بهادر حاصل شده و هم  
علاقه پنج لک روپیة محرمت گردید و بآیکه از قرابت داران بهوجی صاحب کتبی اشعار  
و در شمار رشته داران آمدند و چند مواضع در جاگیر یافتند و با والدین و قبلگاه  
آنجناب که ماهیة نکواریک سکریم دوستدار بودند مجلسی شان برابر مجلس ای  
شخص الامراء بهادر بود و ملحق مسجد نعل خان کوتوال شهر بعد انتقال انور جنگ بهادر  
خانه و حله سامان شان ضبط شد در اینجا لاولد مرد دیگر در وطن اصلی خود که شهر قونج  
از بادی خود اهل و عیال داشته اند لکن کس از آنجا در اینجا نیامد و مکان انور جنگ  
بهادر تا یکت فیلیانه ماند سپس بنهم گردیده در بان و جلو خانه رشید الدین خسان  
منفرد شالشت دریافت حال مواضع جاگیر انور جنگ بهادر از دفتر کنته امیر کبیر مکن است  
این دفتر در علاقه نواب بشیر الدوله بهادر است از آنجا این حال بالتفصیل دریافت  
باید فرموده اندیچہ معلوم اینجا نب بود نوشته آمد فقط

### سید اولاد حسن بن نواب سید اولاد علی خان انور جنگ بهادر مرحوم

والد ماجد محرسطور عفا الله عنه مر سید ولایت کبری کوکب دری اوج پادشاهت عظمی علم اهل  
و جانت علامه نو و بلاغت و براعت سلاطین بیت مبارز کیت و ذویت الشاهد و صاحب  
الشهود و الحجة علی ذوی الحجج معروف حدود المحققین الی ربابیه و تنوع اجناس  
العالم النورانیة عنقاء قاف الکرام القائم فوق مر قاة الهضم و عاء الامامة  
محیط الامانة رأس الموحدين و سید المتبعين خادم الکتاب العزیز السید المصطفی  
و متحد و مرقبال السادة المکرمة المحترمة قطب رحی الوجود و مرکز دایرة الشهود  
کمال النشأة و منشأ الکمال جمال الجمع و مجمع النحال المحمداة فی المرأة المصطفویة

والمحقق بالاسرار الموضوية الاسم الاعظم الالهى انا وى النشأة القبلية المتناهي  
ولادت باسعاد ودر ستميك هزار و دوصد هجری بوده و آغاز حال اکتساب فنون لغت  
فارسیه و در وطن و نواح و سة نمودند و اهل کتب و تفسیر اهل کتب و در سة اکتساب فنون مختلف  
شیخ عبدالباسط متوفی قدس السمره که از اعظم فضا و مشایخ این بلد قدیمیه بودند حاصل فرمودند  
و مؤلفات استاد خود را در همان زمان طلب علم برای خود بدست خویش اقتضی نمودند چون عمر  
شور آمد بجا و بزمیز شوق کسب علوم و در بعض بلاد مشرقیه مثل کنس و غیره رسیده تلمذ بولوس  
محمد نور و مرز هن علی محدث و دیگر اهل علم و فضل کردند و در فضائل رسمی از سبانی و معانی  
شانی عالی بهرسانیدند ناگاه ذوق تفصیل علوم کتاب و سنت دامن دل گرفت و در ۱۲۳۳ هجری  
بدرالعلم و علی شافعی و مجد دست شاه فیض الدین بن شاه ولی احمد محدث و ملوی زانوی استقاده  
تکرده کتب حدیث و تفسیر اسلسل گزاشیدند و اکثر مؤلفات استاد بدست خویش نوشتند که  
هنوز در کتاب خان موجود است و سند و اجازت بعض کتب سنت و دعوات و وظائف باثبات  
از عمده التفسیر و خاتم المحدثین شاه عبدالعزیز و ملوسه فرارفتند و در اینجا مال استعدا حضرت ایشان  
بترتیب این بزرگواران سرفراک کشید و قوت علی و علایر انشودمانی عجیبی روزی گردید  
در سبب تشیع در نظر حق مبین باطل و انود و شرب ال سنت و جماعت جلوه صواب کرد و در  
بدعات این طائفه رسائل نوشتند و عار لیا از جنس امام باظه جات و خصمهای تعزیر و  
جز آن با خاک برابر شدند و در بدل آن لیسان ساجد و مدارس پر داشتند و درین میان سید  
احمد بلوی که بهما رسته با جماعه از علما و صلحا سفر نمود و در جناب ایشان نیز بهیت جلال  
بر دست سید صاحب موصوفت نموده در چند نوحه و شریک سیر و سفر ماندند و حق جواد در  
را خدا مودی ساخته با اجازت و خلافت بطن آمدند و جمعی کثیر و جم غفیر از اهل اسلام و کتب بلاد  
مختلفه نواح تنوع باعانت غازیان و ایداد و جابیان تقویت مجاهدان بیدالافتخار احوال  
برداشتند سید احمد صاحب از مقام بختار یوسف زلی پانزدیم و در ۱۲۳۳ هجری مکتوبه



ایشان نوشتند لفظ وی نیست سیادت آب مناقب کتاب نقابت انساب کلم  
 تعالی آنچه از مصرفیت خود در تبلیغ احکام رب العالمین ترجمه نموده بودند موجب فرحت  
 بسیار گردید چنانکه الله خلیل سبحان بر هر یکی از مومنین مخلصین خصوصاً صدای اعلام و شیخ  
 ذوی الاحترام لازمست که احکام حضرت جواد را بر بندگان و سائلان و ذوالگردانند  
 و بر راه ستقیم که موجب حصول رضای رب کریمست مستعد و مضبوط سازند و این جانب از  
 دعوت اهل سوات و بغیر غیره اضلاع این طرف فارغ شده برای پیش نمودن مقدمه  
 از آنکه کفر و فساد و پستی رسیده است انشاء الله تعالی عنقریب ابواب نصرت و فتح بر مجاهدین برآ  
 مفتوح خواهد شد انتهی مضافاً لیکن از آنجا که در کتب تقدیر شیت امر جهاد مقدر نشده بود بعد  
 رسیدن عساکر جهاد و پیختن آن جمعیت پریشان شد سید احمد موصوف بایاران و جماعه  
 مجاهدان در آن معرکه شهادت چشمیدند و علما و صلحای آن جنود ملائکه فودش جبرئیل  
 مولانا محمد اسمعیل بن شاه عبدالحی بن شاه ولی الله محدث و بلوی و غیره و آب تنخ افغانه  
 ناسخا رو کفار نگون را غوطه زده سرافشیده کوش و سلسیل برآوردند و تفرقه عظیم در جماعه مسلمین  
 راه یافت و هر یکی بنا بر شهادت بانی مبالغه این هایت بجای خود پاشنگست نوشت  
 جناب ایشان نیز قدم اقامت بطن مالوت قویج افشردند و تعلیم اصحاب و یقین اجانب  
 گردید حق تعالی قبول خاص و عام بخشد و در نظر مردم بس موقر و مکرم و مجد و عظم گردانید و در  
 سوا عظم و نصلح ایشان برکت نمایان ارزانی داشت تا آنکه طالبان بسیار از فروغ چهره  
 ایانی چراغ دل افروختند و آلات و اشیاء ضلالت را تا آنجا که دسترس شد پاک بپوشیدند  
 و الله یختص بر رحمته من یشاء و چنانکه اقوال و افعال ایشان مؤثر آرد همچنان بکده زیاده  
 تا لیقات و شیهه کار گرد و عالمی بطلان آن از ضیق ضلالت بفضاس هایت رسید ذلک  
 فضل الله یؤتیة من یشاء و الله ذوالفضل العظیم در مزاج تفاوت امتزاج تشریع  
 و اتباع سنت سنی و تقید بآثار و اخبار نبویه بغایت قصوس بود هرگز روا و ارادی عدول

از جاده شریعت نقد بخت خود و بگمان نبودند و همواره هست بلند نعمت بتبدیل قسط است  
 می گماشتند از عادات و مراسم اهل عجم و طوائف اشراک و بدیع ایشان بخاطر شریعت  
 استنکاف تمام بود و در ارشاد عباد و اصلاح فساد و احکام احکام دین و تائید شریعت  
 بسین اہتمام تمام و مع ذلک حق تعالی در ولای عامه و خاصه از طرف ایشان سبب عظیم  
 بخشید و بولای سو و در برابر ایشان تاب مقاومت و مکالت بر روح نمی آوردند تا  
 بعامه چه رسد امر را به ایشان ترسے بخاطر بود و جفا افتاد و رفتگو چاره کارنداشتند  
 حق تعالی شامل زیبا و حسن صورت را با طهارت سیرت و وسریت برای ایشان جمع نموده بود و جفا  
 ظاہری با صدق باطنی فراهم داشتند که اوقات و خوارق عادت بهم بسیار از ایشان بوجود  
 آمده از آنجمله آنکه یک بار پادشاه آتش فروخت و اشرار از نار پیدا نمود و دیگر بستانی را  
 برای مصطفی پسندیدند بعد چندی با جماعه گاه مسلمانان شدند و دیگر مسجد جامع قنوج که از عمر  
 دراز ویران افتاده بود و بدست تصرف بنود ناپسند بود برای وی دعا کردند بعد وفات ایشان  
 جمعه در آن قائم گردید بنای این مسجد بعد سلطان ابراہیم شرقی در سنه هفت صد بوده و  
 ترسیم تعمیرش در سلسله سبزی بعد طفولیت ما گردیده امر و زمانا جمعه همین جا گزارده می شود و دیگر  
 تخمینا ده هزار کس از عامه بنود و اهل سلام از نصیحت و اندرز ایشان متدی شده باشند  
 اما که پیر و متروکه او را که در وطن رحید را با و کفن بود یک قلم ترک کردند و چه آنکه کتب شریعت  
 و حکم و فی السماء و ذلک و صائق عدون تمام عمر بتوکل گذرانیدند و نوکری امیری نکردند حکام  
 وقت خدمت افتاد و صد الصدوری می داد و ند قبول نمودند و منظم شاه ماراده و درست نمیدادند  
 رازق مارنق بی دست و دهن و همچنین از مردان و معتقدان چیزے از دزد و نیا و زلتانند  
 عند جمعی نفیس مزاج خوش طعم پاکیزه لباس عالی مکان رفیع الشان بودند و این حال  
 بدان ماند که شاه عبدالعزیز و بلوی در بستان المحدثین بنیل ذکر امام مالک بن انس نوشته اند  
 که امام مالک بسیار خوش لباس بود و جامهای عدن که شهری است درین و ثياب آنجا باقیست



نفی و بیش قیمت می باشند می پوشید و جامه های صوفی را ساق اول استعمال می کردند  
 غالباً لباس ایشان سفید بود و اکثر اوقات عطر جید می مالید و می فرمود در دست ندارم که  
 را که حق تعالی او را نعمت و خرمی داده باشد و ایشان بر و ظاهر نشود زیرا که کتمان نعمت  
 نوعی از کفران نعمت است همچنین توجیه ایشان در نقاست ملبوس و لطافت سطوح و  
 تحطیر ثیاب و تنوع ماکولات و مشروبات و طهارت منکوحات بقصای اظهار نعمت آله و  
 نقاست ذاتی و طهارت فطری بسیار بود و خلق را ساق اول علی کرم الله وجهه می کردند و  
 عامه و دستار و جامه غالباً سفید بر وضع عرب و طریقه مسنون می داشتند و قصاص و تیغ و کمان  
 و تفنگ و تیر و جز آن از سلاح نگاه می داشتند و ملازم بودند بر تلاوت قرآن مجید و اوار  
 با توره و عطر و زبجه و کتابت کتب دین از فقه و حدیث و تفسیر و جز آن و در صلابت  
 اجتماع سنت نظیر این عمر بود و بسیاری شریف تفسیر کریمه لایحافون فی الله لوله لائمه  
 بود بسیار دینار و معابد کفارس که برست ایشان نهند شد و بسیار مساجد و اس است که  
 برین محبت ایشان آبادان گردید یک با محاسب استبداد جمعی از دوستان عربیت حیدر آباد  
 کردند اما در کمالی رسیده علوم شد که در مالوه و دکن قضا افتاده ناچار باز پس بگشتند آمدند و  
 ازین جرب و خشک سالی عبرت گرفتند و فرمودند و نیابند طلوت می ماند غفران حلال است  
 زیاده حرام نظم دین دیا که شایسته برگردان شدند به غنیمت است که ما را همین بمانندند باز گرد  
 یاران صرشدند که خدمت از حکام وقت که گفت به حاجت می دهند بگریه و بچایش این بیت فرمودند  
 که که دماغ که از کوی یار خیزد به نشسته ایم که از ناخبران خیزد به آخر همچنان شد که تا آخر حیات  
 جز آستانه حق سر تواضع پیش احدی فرو نیاوردند و در نیاید تقوی و دینداری ایشان را  
 میتوان بخیم که آب انبیاء و عالی ست و همین وجهه خویش و اقارب خود را که شیوه مذموب بودند  
 ترک نمی نمودند قطع قربت کردند قال الله تعالی لا تجد فی مائی منون بالله و الیوم الآخر  
 یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا اباء هم و ابنا هم و اخوانهم و عشیرتهم

الایه و بهان سرشته بجزه تعالی الی الیوم و اخلاص ایشان جاری و ساری و طاعت و دیگر  
 قربت و قرابت با امامیه و اهل بیت و ایمان نیا را آغایر ستمه الدوله ناسب آورده و حکیم و احد علی خان  
 مولائی هر چند خواهان شد که دختران مارا بگیرد رضایماند و عقد شرعی بخانه بنت محمد عوض بیک  
 شیخ عثمانی که از علمای کاملین و مشایخ و اصیلین و عرفای عالمین بود بجا آوردند و این مفتی اول  
 کسی است که باریطانیه لواء جهاد برافروخته چو کیداری برافراشتند و از اجزیه گرفتن از مسلمانان  
 دانستند اگر چه در انجام کاری پیش زلفت و باجملات قدس صفات ایشان معصداق این  
 کریم بود و اینکاه فی الدنیا حسنة و انه فی الاخره لا ملی الصالحین جوهر نهم و ذکای ایشان  
 پس عالی افتاده بود و در خواص علوم بعیرت هر چه تا متری رسیدند و عوایصات مسائل  
 با سالی علمی کردند و در دست ایشان علمی کتابت بود و سرعت تحریر و بیضای نمودند و  
 با آنکه قلم یکبار یک و بار یک بود و سوادش بسیار خوب و بهتر از خط علی و خواندن می آید امروز  
 علماء است بسیار قلمی ایشان موجود است مثل تفسیر فتح العزیز و تحفه اشاعشریه و نور الانوار  
 مجالس المبار و طریقه محمدیه و جوآن از رسائل بسیار در قیوم بزمانه ایشان حافظ قرآن  
 نبود در رمضان بعضی سماعت فرقان در تراویح سفر کانپور یا فرخ آباد و انواع  
 آنجای کرد و دام و زبانه دعا و ایشان حافظ بسیار درین بلد بهر سیده اند  
 در سنه هجری هم قمری صاحب مجالس المبار و علمای بکار بودند و می فرمودند که ان الله علی قد  
 القی فطلع علی الافئدة اگر چه درین باب نزد این بنده حق بقاعده اصول فقط عدم محبت  
 اوست کسی پرسیده که قول نماز کدام علامت بهم است فرمودند آری حق تعالی می فرماید ان  
 الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر پس هر که نمازی گزارد و نماز او از فحشاء و منکر بازماند  
 نمازی مقبول همان کس است و الا نمازش مردود باشد با جمله مزاجی با کلمین و طبعی با وقار و زبانه  
 شیرین و خلقی بس عظیم داشتند و در طراقت طبع و حضور جواب و جودت و هر چه شش می ریستند  
 عبد الله شاه تبریزی ذیل کنارس که مودی آزادش و نیدار بودند و ایشان آمد و زمانی با و با



گوشت بادغ خوردند از صبح آن روی در شکم عارض شد هر چند معالجه رفت و درمان  
 شدند سرسام شد و علاج خالف آمد نظم از قضا سرنگین صفر افزود و درین باره هم شکلی  
 می نمود به یک اسب و درین حالت پرطالت اسیر رفت اما نماز پنجگانه استاده می گزاریدند  
 گاهی برای فرائض و آب شایسته باشد پیش از احتضار بعضا محفل را شمار بودند که آنچه  
 بر از تبلیغ احکام دین واجب بود بشما بی افراط و تفریط رسانیدیم و فواید خود را فایده گردیم و تا  
 توانستیم خود درین کار اتباعا السنة السید المختار بر رویم اکنون پیش خالق کائنات می پریم  
 و شرمندگی رویم زیرا که هیچ کاری در خود قبولش از دست ما نیامده مکیه بفضل اوست که  
 سزاوار عدل نیستیم بعد این حرف بیوشی غالب شد بعد ساعتی که افاد قلیلی دست بهم داد  
 کاغذ و قریطاس طلبیدند و نگاراده نوشتن و وصیته یا نصیقه داشته باشند حضار این طلب را حل بر  
 حالت انتظار کرده خاموش ماندند می خواستند که سخن گویند زبان از تلخی و گرفتگی در دهان می گرفت  
 تا آنکه بایا از وقت نماز پرسیدند بهر مقام چاشت بود گفتند در صلوة و طهره ای که درنگی هست  
 باز چند مرتبه بن براف براف پرسیدند آخر گفتندی را می که وقت نیاید و ما بر رویم همچنان شد که فرمود  
 و قریب وقت نماز پدر ای اجل الیک اجابت گفته بگو اقدس و حرمت الهی فراموش نه و این  
 روحانیان را فروخته غفلان و لاهوتی مظم بگردان زخم آسمان برآمده اند بهر استیج خردک  
 از کمان برآمده اند و این واقعه روز پنجشنبه سید یک هزار و دو صد و پنجاه و سه روز و او ده ساله  
 و انا الله و الیه راجعون تاریخ انتقال شریف از کلمات حدیث شریف این جمعی یافته اند  
 و آنست بخیر و برتر که جز کتاب خانه میری از اسباب دنیا و متاع این بنی سراسر نداشتند  
 و در راه از بهجت روز رحمت مرگ نهم کشیدند نظم توره از کثرت اسباب بهر و تنگنی و کار  
 بگردان چون گل فروخته علمای مزار فاضل الانوار و غلظت شیخ پوره من عملات تنجی متصل  
 دو تنه از دریا و آنست گور خام ساده فاغ از برع معموله بلکه تمام عمر و عیب شایسته و فواید  
 و تحفیص مرقد و احداث احاط و نظیره و دیگران منصفه در پوشش روایه و غیره بوده است نظم

بغیر سبز پوشد کسی مزار مرا که قبر پوش غریبان همین گياه بس است و بعد وفات شریف  
 بلبله قنوج خصوصاً قره ساحل عمو بابی چراغ گردید و اهل بلد و جمع اعزّه و احبّه و در نزدیک  
 هر صد نه بزرگ رو و او **منظم** زمین ماتم عظیم بود و بسیط خاک و گیسوی شام باز و  
 گریبان صبح چاک و با بجهل سجد باقیات صاکنات ایشان که موجب ذکر جمیل و شنای جلیل  
 حیات دائمی می توانستند گنجینه دین است متعلق علوم تفسیر و حدیث و آنچه بران می ماند نه افلا  
 مؤلفه محقوبیان و افکار مدونه مقلده یونانیان و دیگر توالیف عزیزه در روشک و بیعت مبین  
 مطول و مختصر در زبان عربی و فارسی و ریخته و آسای آنها است الاختصاص جلیان اکبر  
 و اقتصاص و لغت عرب تقویة الیقین بر و المشرقین در لغت فرس نور الوفا من مرآة الصفا  
 در نقد راه نسبت شرح چهل حدیث نبوی و نظم فارسی بر وزن مثنوی معنوی رساله و مثنوی کلامه و  
 فتوی فی رد التعزیر رساله در بیان مآل بغیر البعد در رویا نخی یا علی ترجمه اردوی جلالتین  
 القول الستین فی حقوق المخلوق اربعین رساله در بیان آداب و عطا و مذكر رساله در بیان  
 بیعت و انواع و حقوق آن برایت المؤمنین در رد تعزیر راه سنت منظم ریخته رساله در  
 فروض و چنان بر قبور و جزآن و بعضی ازین رسائل تا تمام مانده و بعضی در حصص بعضی قلب  
 ادوار مفقود گردیده غرض که فضائل و مناقب جناب ایشان بنا بر شهرت تامه و قیدل عامه  
 مستغنی از بیان است مخفی از ترجمه شریف در کتاب اتحاف النبلا هم ذکر کرده ایم ان شئت  
 فل اجمع علامه ذیل به لانا محمد اسمعیل شید و مولوی عبدالحی مرحوم و مولوی خرم علی بطوری حاضر  
 ایشان بودند و با هم طریقه محبت سلوک و معنی بود و امروز بکلمان بجا که آسودند و گویا که  
 درین جهان فانی قدم نگذاشته اند **منظم** افسوس و لای غمگساران فتنه به همین بدین  
 گاه زمان رفتند به چون بوی گل آمدند بر باد سوار شدند و خاک چو قطر باسه باران فرستند  
 آمدیم بآنکه عقب جناب ایشان و دلپسوس دختر بود احمد حسن و این بنده سخی بصید حق حسن  
 و فاطمه و مریم و محمدی اول لاوله بر و ترجمه او که همین برادرین است در اتحاف النبلا ذکر فرماید



فرمانم بین فاطمه یک دختر گزاشت امه امه و در یکم لاوله انتقال نمود محمدی که با حامد حسین بن محمد بن  
 بن مفتی محمد عوض بریلوی منسوب است تا تحریر این نامه با سه دختر ساره و عالت و آسنه بقید  
 حیات موجود است و امه امه دختر فاطمه بی بی که پدرش عزیز حسین بن شریعت حسین مفتی  
 فرخ آباد است در جباله عقد محمد عمر بن شیخ خیر الدین انصاری ساکن راجپور منشی سلطان نواسه  
 خرد و ارالهام محمد جمال الدین خان صاحب بهادری ریاست بهوپال و آمده از و س  
 فی الحال دو پسر و دو دختر موجود است عالییه و انور و محمد فاروق و محمد توفیق او تعالی و معاش و  
 معاد این پس ماندگان برکت و شرف موت التقی حین و لا انقطاع لها و قد مات  
 قوم و هم فی الناس احیاء و

### صدیق حسن بن سید اولاد حسن نوجی رحمه الله تعالی

سیدنی نسب بخاری اصل بریلوی مولد قنوجی موطن سنی مذهب محمدی مشرب نقشبندی طایفه  
 نوزدهم جمادی الاولی سنه یک هزار و دصد و چهل و شست هجری از لاهوت به ناسوت آمد و  
 از عدم بوج در سید روز یکشنبه قریب یک پاس روز برآمده لباس اہلبی پوشید پنج ساله بود که  
 سایه طاعت پذیر از سرش برگرفته نظم گزید قضا بود که با ہم رویم بی می رسد آن وقت که  
 ماہم رویم به بارادر کلان سید احمد بن مرحوم دہرہ خواہر در کنار مادر پدرش یافت در بدو شہ  
 از برادر دیگر اکابر نواح قنوج و دہلی کتب در سیمہ خواندہ بکلم فامشغولی مناکبہ و کلمات من و انصر  
 بکستہ بی آب و دانہ سیزدهم رجب سنہ ۱۱۰۰ غزیت بهوپال نمود و غرہ رمضان سنہ مذکور بہ مدت  
 منقہ گری بالان خاص نواب سکندر بیگ صاحبہ مرحومہ مختار ریاست مامور شد و بعد چند  
 ماہ نائب مناب میر و بر ریاست گردید و خلعت عمدہ یافت و بسببایت بعض مردم بطرف  
 شدہ و بعد ہم غم سنہ ۱۱۰۱ ہجری از بهوپال برآمده بوجہ علالت طبع و داسبوع در مہوشنگ آباد  
 گزرا و بنی نظم ماہ ہشتیم ز بهوپال تودل شاد نشین و قفل بر و مرزن و خار میر و از سنہ ۱۱۰۲  
 شانزدهم ربیع الاول سال مذکور بقنوج واصل شدہ و از قنوج عود بہ کانپور کرد و بیخ و دوازدهم

تنوال سه سطره سنگا به گشتی فوج انگلیس برپا گشت این فتیله خلی سرافراشت و هیچ دور  
 نزویک رابی زحمت نگذاشت و کان ماکان یفعل الله ما یشاء و یجعله ما یرید از کانپور  
 باراده انزوا بقنوج برگشت و بعد فرو شدن حدت آتش این غدر دهم ذیقعد ۱۲۸۴ هجری  
 براه کانپور فتح پور برزایو را مدد و از انجا حسب الطلب سرکار موصوفه سوم محرم ۱۲۸۵ هجری محل  
 براجهل پور در صحن فصل برشکال بصوب بهوپال برفت و بیست و چهارم صفر سال مذکور نزیل  
 بهوپال گردید نزول همان روز و یکم برشتن از بلده بطرف دیگر همان زمانم که این بار کلام و بتدار  
 انصاف دشمن حمایت کرده بهر حال این ارتحال را فال خیر آمل انگاشته و قیامش از جانب  
 جان آفرین رزق بخش انگاشته فی الحال بادل در آ رسیده و جان زحمت طر کشیده و نوزدهم  
 ربیع الاول سال مذکور برآمد و نطق سفر به سوی تونک برفت ۵ چه خوش بروی زل تنگ  
 مادی و اگر و خدا را زکند عمر زخم کاری ما بهیاز دهم ربیع الآخر ۱۲۸۵ هجری نزیل تونک شد  
 وزیر الدوله لایزال ملک محمد وزیر خان بهادر رئیس آن الکه خاصه است خواست لباقه معرفت خانه  
 ملازم گرفت هشت ماه در آن خارتان پرورش و حریص بهیمن افاست و حیل بند شد  
 درین اثنا که عزم رحمت بطون بود و تحریکی از رئیس بهوپال لایزال این بند رسید بحکم العود احمد  
 بستم و یکشنبه ۱۲ هجری از تونک برآمده دهم محرم ۱۲۸۵ هجری وارد بهوپال شد و در آشنای سفر  
 سر پنج را ملا حظه کرد و از غره صفر سه صد بار اعلق باین ریاست درست شد از آن زمان  
 تا این وقت که ۱۲ هجری لیست نزیل بهوپال و قرین هر گونه اقبال سنه ۱۲۸۵ هجری زانیکه  
 این بنده در سن پنج بود براه حبیب قریب صبح صادق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را جواب  
 دید که در صحن خانه او بر فرش سریر جالس اند و زیر سر پادشاه صاف جاری است و در بروی آنجا  
 توده ابر شیرین چیده و پس پشت عاتق مدور شبیه حکامات بود و گفتم که آنحضرت  
 نشسته اند رقم تسلیم کردم جواب سلام یافتیم بگوشتی بر جگر رقم از جابر خاسته بخنی فرمود  
 که خوب بساعت نیامد و جواب آن حرف عرض کردم غلظت من و این رتبه از کجا لیکن



نور پروردگار سلیمان است بدو دانه اترا از ان قوه دهن دادند و در وقت درین میان می  
 بن رو نمودار گوشه جای او از حزن بگوش خور و چمی شنوم که کس ایات بر وزن بشنوی  
 می خواند این مصرع بیا و ماند مصرع نستم کم اندر مدینه می شود و درین وقت صورت  
 مدینه طیب هم بنظر آمد که چوایش تنگ و دیوارهایش خام از گل و خشت دیدیم و آثار کنگره  
 بلده مشام ده نمودم و گوشه و بر زن خاموش افتاده در همین حالت آوازی دیگر از طرف  
 دیگر برخاست چنانکه کس غزل می خوانده باشد از ان هم یک مصرع بیا و ماند مصرع ما بستم  
 صنف بدلیست بعد بیداری ازین خواب بگریستولی شد و در دل برودت یافتیم و بر  
 نیان مصاریع سمع حسرت خوردم **س** سحر کشته و صلح بخواب می دیدیم باز می مراتب  
 خوابی که به زبیداری است به تاویل خواب چنین بخاطر رسید که دو دانه انار عبارت از حصول  
 حج که زیارت مدینه باشد و مصراع اول تویج برافراست مدینه و مصراع ثانی تفریح بکم میهنی است  
 که در کمال سیرت و عذر تبتی و عدم تهیه زاد و راهی با این همه شوق درونی حاصل شده است  
 این به خیال آمد و بر زمان حال این بیت حسب حال بگذشت **س** از گدایان تو  
 شاه بفرمودی که چه مردمان حرم و حریمت بیا گیرم تا آنکه خدا تعالی که بعد مدتی در شش هجری  
 تبتیر این مقام بکام آمد و بعد از آن تا در حج و زیارت نبویست و گدایان دیدم بعد در بیهوشی  
 نکاح در خواب دیدم که در مسجدی نماز مغرب گزارده بودم و گویان که طبعی است برای فاخته بر  
 اوقات رفتن ناگاه تاریکی شب نمایان شد بر قبری رسیدم قبر پیشگاهت و بزرگی جوان عم  
 برخاسته نشست در خاطرم گذشت که ایشان والد ماجدان اند و نمودند ای برادر کار  
 کنی که در آخرت این را بید ازین حرف ترسیم و گفتم که آن کدام کار است که ناگهان بیا رسیدم  
 چون در حال خود جستجو کردم دریافتیم که بعضی مردم جوان مزان غیر متعین پیش من می آیند شاید  
 این صحبت بگناه می کشد ترک و بتی کردم و عقد نکاح بستم همچنین در ایام صغر من بارها خواب  
 می دیدم که می پریم و در جهازی نشسته ام و همین رفتن که سفر را پیش آید بخوابم آن سفر حج بود

و هم دریای شور و عمارت مکه در منام مشاهد کردم چون بحرین شریفین محسبیم هر دو  
 بلد حرام را بر همان صفت مرئی خود بلا تفاوت یافتیم دیگر در خواب اکثر اوقات چنان شاهد  
 می افتاد که راه می روم و در هم و دینار صره صره افتاده است آنرا چیده بحسب خود می خورم  
 انجام این منام آن شد که ز خطیر بقدر قدرت بر وجه حلال حاصل شد و از مسکنت بدولت  
 رسیدم و از فقر بفتا آرسیدم و بسیار مناسبات است که چون غلظت صبح در بیداری تاویل آنرا  
 افتاد با کلمه و الله ماجد موم با این ننگ پذیرسان جمله اولاد خود محبت خاص بود و ادعیه بسیار  
 برای این خاکسار میکرد و دو علم و دولت مرا با صحت دین و حسن اسلام از دل بجناب کبریا بجا  
 می فرمود و دیگر همه آرزوی شان با جابت رسید که حق تعالی این پیغمبر را از علوم کتاب سنت  
 بهره وانی و از دولت و حکومت حصه کافی بخشید و جز آنستاده فیض کاشانه خود که جزوی پندار  
 و مانع دیگر نیست بر دور دیگری نبزد و از خوشامد و اظهار حاجت پیش اینانی زمان حاجت  
 داشت و بکنای نفس و آزارگی مزاج برگزیده و صبر و قناعت از تحمل و غفور رضا بقضا شیوه ام  
 گردانید و تحمل با احسان احدی جز خود نگردانید **س** بی نیازی هستی دار و در کربان وقف انداخته  
 ما هم از دست رخد و خیر بخشیده ایم به و نه بجا معاصران تخصیص تدوین احکام سنت سنی  
 و مذمت قرآن کریم و مصوص الکیه فریت نمایان و عورت فراوان ارزانی داشت و از حق جفا  
 و بقی بقی علای زمان و طامات و شطیحات مشایخ دوران و تعصب زمره فقهای مقلدین  
 و ظاهریست بحسب جمله محدثین بر کنار گردانید و روش و اتبع کتاب عربیز و سنت مطهره و تتبع  
 اقوال سلف است و ایه ملت و خوض در آیات و احادیث و تصحیح عقاید موافق صلح قرآن  
 و حدیث ساخت پس بس گو کس ناعوش دار و یا شان شود کار و بار دنیا و آخرت با جفا  
 نه ازید و عمر و اصل اصول اجتناب از انواع اشراک و بدع و تعلی تجوید و صلاح اعمال است  
 تا غیره تا لا توفیق این معنی رفیق سازنده گوئی که نامه نگار درین پاره کاغذ خود راستوده و  
 در ویران بختیتم از در انگریسته حاکم آهین ذاک بلکه هر چه گفته و نوشته تقدیر نیست خالق



و توفیق حقوق رازق است و اما بنعمه و بکافحت و رهن کجا و این رتبه کجا و نم آید  
 منتظم گاه غلش خود را باشد مارا که گاه من عجزی خراشد مارا بهما هیچ ننیم در دویم هستی  
 هر کفله بصورتی تراشد مارا به نعمتهای باری تعالی بیش از آنست که از مجموع ممکن عاوت  
 سرانجام پذیرد و ان نعمه الله لا تحصوها اول نعمت او آنست که در نسل سلیمان  
 گردانید و دوم آنکه از اصلا اب المهدی و احام امانات با صدق و صفایرون آورد و سوم آنکه  
 در هر قرن عزت ظاهری از علم و دولت بخشید تا آنکه دختران سلاطین و دین خاندان کبریات  
 و ملات از محمد امام زین العابدین تا این زمان بیکج آمدند چنانکه از سابق ظاهرست چهارم  
 آنکه علم دین و مذهب اهل سنت و جماعت بخشید تا آنکه در علم و دین بر بسیاری از خلق تفصیل  
 داد و ششم آنکه اولاد صالح روزی گردانید الی غیر ذلک اما کایه عاویه و لایحوصی منتظم  
 هر جا که از بلندی و بستی سخن رود از آسان بلند تر از خاک گستریم به نهم ماه جادی الاولی سنه  
 دوازده صد و هفتاد و هفت هجری برادر مرحوم در بز و ده ملک کبریات در سفر حج بپور رحمت  
 الهی انتقال فرمود **س** زبان دان محبت بوده ام دیگر ننید اتم نه همین دانم که  
 گوش از دوست پیمای شنید اینجا **ب** حزن او پای ره پیمایی گشتنگی دیدم نه سر شورید  
 بر بالین آسایش رسید اینجا **ب** غرض که بعد نزول این بلده در عتبه هجری است پنجم شعبان بعد  
 انتقال برادر کلان مرحوم عقد نکاح باز کیه یکم دختر کلان **ب** ارا المام محمد جمال الدین خان بهادر و **ج**  
 نائب ریاست که نسب ایشان با ابوبکر صدیق رضی الله عنه می رسد اتفاق افتاد و هر  
 فاطمی تفرش درین جلسه ترتیب جمیع اهل و دوانی و اعلی این شهر حاضر بودند و حضرت  
 صحیح امری مکره هم بیان نه آید تا بر سوم بدعت چه رسد و خود الوالد اهل من ستولی نکاح شدند  
 اکنون از بطن آن عقیقه حاجه حرم محترم و زار نه مدینه منوره و و پسربیک و دختر موجودند نور الحسن  
 طیب و علی حسن طاهر و ضعیف و خواهر او که حفصه باشد در ایام رضاعت و رگ زشت و باغ مرگ او  
 بر دل و جگر است **س** تا طفل من از جهان برون بخت زایل **ب** و مردم دیده جا و خود

نیل به بر خاک فدا و طفل شکم آری به حق است که آنجنس مع آنجنس میل بیولادت طبعی است  
 چهارشنبه بخت و یکم شب ششم هجری وقت صبح صادق و ولادت طاهر چهارم ربیع الآخر روز  
 دوشنبه وقت نیم شب ششم هجری و ولادت صفیه بخت و یکم ربیع الاول ششم هجری وقت  
 نصف لیل و ولادت خضر و مر و خواهر اوست و چهارم و یکم شب ششم هجری روز جمعه بعد نماز جمعه  
 شد و بخت ششم روز زنده مانده و بخت و یکم یکم روز چهارشنبه وقت عصر رحمت علی است  
 و غفره نور الحسن بخت و یکم شوال ششم هجری و غفره علی حسن ششم یقینده سید و روز جمعه  
 بعد عصر اتفاق افتاد و میان تولد صفیه و علی حسن علی ساقط شد و بسم الله الرحمن الرحیم و یکم  
 ششم هجری روز جمعه وقت اشراف بر موقی محل نواب سکنه ریگیم صاحبه رئیس بهوپال انصاف  
 اعیان و ارکان ریاست و بسم الله علی حسن بر محل نواب شاهجهان یکم صاحبه و الیه ریاست  
 بخضر و ایا بر طمائی بلد و ششم هجری صورت بخت مولوی علی عباس ادیب چریکوئی و تاریخ  
 ولادت صفیه این آیات گفته اند **اعطی الاله صدیقی الصافی المخلد به بنتا**  
**مکرمه فاقت علی المولد به ان رمت تاریخ هاتی البنت صافیة به فکاک ما**  
**شئت من حرف ومن عدد به واضربه فی تسعة و قد قارت عشاره و اثنتین مع**  
**عشر فی ما بلغت زد به و اطحیح الی ما استطعت ضعفل ربعة به و خذ من الباق**  
**شطر المده و اعتقل به واضرب الیه مال مال الکعب فی عشر به تطفر بما رمت من**  
**نار یخیا یخمد به و تاریخ تکمیل طاهر خفته علی حسن است و ترجمه این بند و شمرند و که تعلق بر ترجمه**  
**علی و فضل دارد و در حقه بکر الصالح است و اوقات النبلا و جوان با قیاد و موافقات ترتیب**  
**حرف و بیجا که درست این به جای تفصیل اوست این قدر که گفته شد برای آن بود که فرزندان**  
**سادت گزین فضیلت آگین بان باشند که در کار خیر بر راه و روش آباء ما باشد که کند المولد**  
**الحق یقندی یا بادیه الغر و امور ناجز تعقیب احدی نمایند و میانه که ولادت دنیا طالع علی**  
**وضیف اصل است امتداد و انشاید و در بنیامین خرد که در هر حال مامورند شاکر کبریا یا خدا تبارک**



مقدرست بر دولت این حمد و شکر پرست آید **اَعْلَى الْاَلَدِ اَوْ ذُو الشَّكْوَةِ اَوْ قَلِيلُ الْغَنِيِّ**  
 عباد **اَللّٰهُ** و من ناخیر هم این کریمه را بیاورایشان می دهم تا بشکونم حقیقه مستوجب  
 مزید نعم شوند و نسبت طین و ریت خود را بسید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم که باعث هزاران  
 برکات و مانع از صد نامکرات است در هیچ حال از عمر و سر و فرج و ترغ فراوانش  
 نماند که عرویت حمل و سیادت نژاد فرماست و محافظت این نسب و سبب مقدم بر همه  
 امور و باجمت ایمان و سن عقیده بر وفق کتاب و سنت فرموده است الله تعالی خلی مانع آید  
 ورنه همه خواب و خیال باشد پس بس بکسب مضاعفت عذاب و عقاب گردونی علی  
 مزبور و نجاتی بیان چشم و فدا شدن عین خطا و نعم قلیل نظم بازی خور روزگار  
 بودم همه عمر از بخت امیدوار بودم همه عمر بنی مایه بفرسودم بودم همه جا بدی و عده و رات ظنا  
 بودم همه عمر و مادر مرغان که خدایش بخت افرووس جاوید و در بحر پال چار و هم محرم  
 یوم **نفس** و نه انجمنانی شد نظم رزیت با بخت اسی بوجه کنه و استدفع  
 البلوی و استکشف الغم **ه** هی الامری اذا الناس رجعت فقد هانت **و** من یبک احدا  
 له ندم فقط فلا یذر **و** در میان سال فاطمه و مریم هر دو خواهر او کی یکی کلان تر از همه و دیگر  
 خردتر از من بود اولی بخت و هفتم ریح الاول و ثانیه یکم شوال و فات یافتند و مرا تنها درین  
 تیر و خاکدان فانی گذاشتند غرض الله تعالی لنا و لهما و لمن اکنون کیست و یک خواهر که از  
 من خردتر است پس بس شعر افشوس کنی فنی مانده ندیم **ب** یک یک رفتند زین گشتان  
 چه نسیم **ب** اکنون چه کنم اگر نه نام بس **ب** مقار بودی که گرد و دودیم **آ** م بر کله بخت  
 زعفر بخت الهی تقاضای آن کرد که بر حال پیشین نادم و بختی سی عالم آب گل کنم و از  
 دول و اموال حساب ستانم و با جبال و اقیال مهنان روم پس ظهور این تقدیر باین تأیید شد  
 که بی تحریر است و در دل ریشه عالی به بال نواب شایمان بکیم صاحب که تذکره اش را کف نثار  
 یعنی رئیس و لا و اعظم طبقه اعلائی ستاره هند و اعین مقدر نکاح آمد و خاطر سعادت مظاه

جای آن شد که با کسی این معامله رود که در خور ریاست باشد صورت و سیرت که ناگهان  
 این خال ستاری که سیر و سیر ریاست بود بیاوایشان آمد و با اتفاق رای اعیان ریاست  
 و اکابر دولت تصمیم این عزم گردید اول از امیرالانشائی به نیابت دوم ریاست تصور کرده  
 بعده به پیریانی گورنست انگلیس در مسئله بحری عقد صحیح شرعی موافق سنت بدون وقوع روم  
 برعت که معمول زمانه باشد وجود آمد و خلعت گران بهابا افراس و اقبال و ماسه و مراتب  
 و شک سانی و دیگر مراتب ماثوره ریاست حاصل شد و اقطاع بنقاد و چند هزار روپیه سال خطاب  
 نواب والاجاه امیرالملك بهاد و مقرر گردید و کابین است و پنجاه هزار روپیه داده شد نظم  
 دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند بگل آدم بستر شدند و به پیا نه زو نه آسان باران است  
 نتوانست کشیدند قریحه قال بنام من دیوانه زدند به چون این عقد سعی بوقوع آمد زمره  
 از اهل علم و اجاب تنیدمتای نظم و شعر که زانیدند از انجمله قصیده برائیة مولوی فیض الحسن فیض  
 ساجوری سلمه الله تعالی است که در لطف بیانی و حسن معانی بر شعری عربی چه چهره داشت  
 باز را و بای زمان می ننگد دی نه قصیده

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| ما ذا أوصل بعد عیش ناغم    | ذهبت به و مضی کیف صارم     |
| بکها تشمع ما تقول به العدى | فتی و تبحر کل صب هائم      |
| منت فنت جلالها ولو انها    | منت علی مثل بوصل دائم      |
| قتل تشغینی و تشبه بالقی    | نکت فتی من فیتة من هاشم    |
| من سر قوم شیبهم و شباههم   | عُروذ و کرم بنات مکارم     |
| وافی صدیقهم بوجه مسفر      | و مضی عدوهم با نف راغم     |
| ورث الکابر کا بر اعن کا بر | کرما الکرام فی آله من کارم |
| ولها معارج لا معارج فی قها | ولها حی کسری و شیمه حاتم   |
| یعنی لهما شمس الافق و غرهم | ان یزقوا فیهم مراقب خادم   |



شمس اذا طلعت بوجه مشرق  
 شمس وما شمس فهل من مبصر  
 لله عينا من رآها جهره  
 من مثلها رغمت انوف عواذلي  
 فهي التي فاقت اما جادقها  
 لله دهرها وبارك فيهما  
 بلغ العلي من كان اهلا للعلی  
 اشكو الى الله الزمان وجده  
 ما زال يهوى في كما يهوى الصبا  
 حتى رما في حيث اصبح اهله  
 يرصوني ببطانة وشراسة  
 والله اعلم ما تركت خلاطهم  
 ولغظهم وجفاقتهم وشقاقتهم  
 كيف الحلاط وهمهم وانا انا  
 يا الهف صدري كظا كظا مهلكا  
 اني اعيش ولا اعيش ومن اعيش  
 لا هو رصف فارغ كحروفه  
 د ابلت به فهل من دافع  
 برة ه اين ابانت بلاغت ما تلاحظه وآمد به مولی صاحب موصوف وباراه طار  
 ریاست باهوار مناسب نوشته شد لیکن قدم رنجباین ویا رنفر وندوب وجود اهل  
 لاهور هنوز نزول آنجا بوده اند ملا صدق تعالی اکبر له تعالی که تقریب این عقد سعید بی مبارک

برق اذ ابرزت بشعرا سم  
 برق وما برق فهل من شائم  
 من قاطن او طاعن او قادم  
 من مثله عميت عيون لولائي  
 وهو الذي باشي عائد ها شم  
 ما الا لآت عفر الظباء بحاسم  
 وبقيت فيما كنت اسوءها ثم  
 في كسر اجنحتي وتنفق ادمي  
 بحشيشه والظلم شيمة ظالم  
 من بين مقتاب واخولا ثم  
 ولبس ما زعموا وما للزاعم  
 الا الامر لم يكن بملا ثم  
 ونفاقتهم وكل شر قائم  
 شتان بين بها ثم وانا سم  
 حتى تبين اني كالنا سم  
 عيشي لعيش عيش الكيب الواجم  
 شر البلاء وفيه شر بها ثم  
 شرنيت به فهل من عاصم

و مناکیر ازین بلده بدر رفت و بسے سامان تقوی و طهارت و در دیار و شهر بار میباشست  
چنانکه ناظرین غیر مناظرین این معنی را نیکتر می شناسند و مردم بلاد و دور و بست بذریع اخبار  
اختیاری دریابند و تا به ایشان وصلت شده تدبیر مصالح عباد و انسا و فساد برست او  
سپرده اند هر چند وی رضا باین ماجرا نمیداد و از ته دل دوری خود ازین ابتلای ضروری میجوید ختم الله  
له بالحسنی و اذا قهصلا و لا رضوانه الا سنی ایشان در زمره نسلون متصف باوصاف کثیره اند از آنکه  
آنکه در لغت فارسی و عربی صارت متوسط دارند عبارت تنزیل کریم ربانی تکلف ترجمه می کنند  
و دیگر آنکه سالها سال پیش ازین کار و بار ریاست و اصدار احکام بنات خود بدولت  
کرده اند چنانکه احوال بهم می کنند دیگر آنکه در اصل طبیعت منظور اند بر فعل حسانت و ترک منکرات  
و دیگر آنکه در صنایع زنان مثل دوختن لباس و بختن طعام و آنچه باینها مانند میضاد دارند و دیگر آنکه  
مراعات حجاب شرعی هم امکان نصب العین می ماند و بالاتر از همه آنست که خوش عقیده رافع  
امور شرکیده و بدعبیه و مروج توحید و احکام شریفه هستند و این چیز بیست که زمان غریب است  
اهل اسلام و از واج علمای اعلام بهر آن کوتاهی می کنند تا بامیرات و رئیسات چه رسد  
و الحمد لله تعالی و دیگر آنکه قدر شناس الملکار و ارکان و ایمان ریاست اند با هر یک معامله  
بقدر رعوت و حیثیت اومی کنند و دیگر آنکه در صلا و احرام و مراعات اقارب پیشقدم جماعه  
نسلان بلکه جمله مردان اند و اقدم طبیعیات ایشان استغنائی ذاتی از حکومت و دولست  
قدر این همه ریاست کبری و دولت عظمی در چشم ایشان برابر خذف هم نمی نمایند و عند الله  
ینقد و ما عند الله باقی آری دنیا اگر چه مریه باشد و آخرت خذف آن  
خذف باقی بهتر ازین جوهر فانی است و لکن این صفتیست بس عزیز الوجود که در نوعی آدم  
حکم عقا و کبریت احمد و اداری بزرگی بعقل است نه بسال و تو نگری بدل است نه بال  
و با کمال خصال حمیده و شامل پسندیده ایشان پیش از حواسست و حقائق حسن نظم و نسق عند  
سعادت نمود ایشان که عروس و مهرست و تاج الاقبال تاریخ بود پال جلوه فرمایا ششمین یکسے



شای در توحید شیطان بتقریب افاتة اللسان نرشته و من المحبة النافعة محبة الرحمة  
 و ما ملكت یمن الرجل فانها معینة علی ما شرع الله له من التکلیح و ملک الیمین و  
 فیه اعفان الرجل نفسه و اهله فلا تطعم نفسه الی ما سواها من الخیر امر و  
 یغنها فلا تطعم نفسها الی غیره و کما كانت المحبة بین الزوجین اتروا قوی  
 کان هذا المقصود اتروا کمل قال تعالی هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ  
 وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَکُمُ الْیَسْتَسْکِنُ اِلَیْهَا وَقَالَ مِنْ اِیَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ  
 اَزْوَاجًا لَتَسْکُنُوا اِلَیْهَا وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً وَ فِی الصِّحیحِ عَنْهُ  
 صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکَ وَ اٰلِهِ وَسَلَّمَ انه سئل من احب الناس الیک فقال عائشة  
 انتہی بنا علی ذلک مبت سلمان با الزواج فوجبت شرعی است شعر فلا تقتر زنی  
 بظاهر رونی وَ فِی الْقَلْبِ طمعی بالرباب و زینبا را محمد رسول تعالی که نفس قدسیه است  
 صور عتیقه رقمه مصون است و مشق صوریه که منافی اخلاص دین برای رب العالمین است  
 غیر مفتون نظم فی الله لوی لا الله سجد عبده ۛ بتوفیقہ و الله بالعبد را حوثر لما ثبت  
 الا یمان یوما بقلبه ۛ علی هذه العلل فالا مرا عظم ۛ و لا طاو عتہ  
 النفس فی ترک شوق ۛ مخافة نار جهنم ۛ لا یتضرر ۛ و لا خاف یوما من مقام  
 الهی ۛ علیه بحکم القسط اذ لیس یظلم ۛ حافظ ابن القیم جوزی در افاتة اللسان  
 فصل السیطر و رزم عشق مودان و نوان غرہ نرشته و افات و خرابیهای او و دین و وین  
 بیان نموده در باب السائل جواب سوالی متعلق باین مقام از این رقم ۛ پرفته پیش ازین بر زن  
 بایست طلب علم و تمشینی موزون طبعان گاهی بطریق تقنی طبع ازین هم سخن موزون برین  
 چنانچه پیدا اشارات آن اوان در تحائف النبلا هست تحریر یافته مطبوع طبع سخنان است اکنون که  
 از روی مجموع نیست در کار دیار علوم و فیه خدمت کتاب و سنت بر سر و دان سخن لیا نیایا  
 شد و اگر ایگانه بیان آشنائی بوده و کیف شعر قافیہ اندر نشود و در این ۛ گویم منایش جزو دیار

سن و نفع و ماقبل شعر و لولا الشعوب العلماء یزری ۛ لکن تالیف ما شعری بسید ۛ  
 ولیکن معذک اگر تحریر کی از اجاب در بعض اوقات می شود بی اختیار بکلم جملت هوشی فطرت  
 صیابت که از ازل در دمنده آمد و با غرام و له تمام و ادم حرفی موزون از زبان خامیچکد و ناله  
 و کشتی از تن دل سیر بالا می آید و درین نزدیکی بهیجی هست در سر آست که خدمت آیتی یا حدیثی از کتاب  
 عزیز و سنت مطهره از دست سرانجام گیرد و این خدمت سبب مغفرت و عفو الهی گردد و هیچ سبب ست  
 بالاتر از آن نیست که بنده بکار خداوند باشد و از همه برکنار شعر دل آرامی که داری دل در  
 بندید و اگر چشم از همه عالم فرو بندید نصیحت این عاجز با وادواجاب نیز همین است که ممکن  
 صرف وقت خود را کتاب علوم دینی و شغل ملکات شرعی و انماک در دریافت مرصع  
 شایع از نامرئی او در احکام دین و دولت و احوال معاش و معا و نماینده و از بهر نابا نیست  
 عقیده و عمل و قول و فعل بر اصل بعیده بگریزند زیرا که دنیای فاسد روزی چند است و آخر کار  
 با خداوند خشک آنکس که معاد را بر معاش برگزید و آخری را بر اولی اختیار کرد و الله را القائل  
 نزلناهمنا ثمارا نتخلنا ۛ کذا الدنیا نزل و ارتحال ۛ یظن المرء فی الدنیا خلوق  
 خلوق المرء فی الدنیا محال ۛ دولت و دنیا و شتم و خدم او اعتبار را ثاب و نفع آخرت و  
 بقای او بر و ال نیا پس سعادتمند کسی است که از ابرین ترجیح دهد و این را بران بگزیند و بهشتیار  
 دنیوی که آنرا عقل معاش گویند بر مصروف شدن نشانی از اجل است و عرصه توقف در دنیا آخر  
 سبب اعتبار است و درستی ظاهری که آنرا غرور دولت و جوانی می خوانند پر منہک گشتن شوق  
 ارباب طبع جوانی است و نفوس مالیه انسانی را از ان عارست و کم روزی این جهان که از  
 افلاس می نماند عمل التفات نیست که اینجا چه قدر ماندن است و زبردستی این عالم که آنرا  
 قوت و زور می گویند جای بسامات نیست که مال کا مردن است بهر حال هستی بی ثبات  
 این همه ممکنات که موجودات اعتباریه و کائنات فرضیه از وجود اضافی است و همی بی ثبات  
 یعنی که دران مردم ناموافق جمع باشند چون رزم است و رزمی که دران دوستان صادق



فراهم آیند که باز هم ست و کلماتی که بخت و یمنی بیان آید آنجات ست و فحاشی که بوسه تحلف و  
 دینی و دجافات ست و حیاتی که دل را بیدار کند و ترانجات ست و معانی که با ایمان بسوی خست  
 را از پسترات حیات درین محل حوادث این محال ست که مدام جوهر ملائکات بطور سیاه و باطل  
 متناورات رو نمایند که این معانی به سنت الهی ست کذات او جامع جمیع اسما و صفات ست و نه  
 در خود و حال انسانی ست که حقیقت او ظاهر تجلیات و محل کون و فساد است نظم بسیار  
 بدست حق عنان خود را به از دوش نبه بارگران خود را به ای بخیر از تحقیق صورت خویش به با نهد  
 چنانکه خود را به کجا مرده بپوشد که خود او را که حقیقت الامر نماید و دیگران را هم گوید و کلام صاحب  
 گوشت که سخن راست استماع نماید و خود هم جا و فهم پدید زانده ساری که کار روانی مردمان و مانی  
 زمان بر آنست به حقیقت همان گرانی می کشد و بهر پر دازی که نشود نمای باران الا انست از  
 صحنی و لایق می آید حیف بهر حیف که وینداری و دنیا داری هر دو متعلق بمناط و انماست پس حق تعالی  
 حق گوئی که با غرض که احوال دنیای باریک بیان همیشه خواب ست و گشت چرخ این گاه و طبعان  
 مدام شاد و آب و محققان و دانشا و تحقیق ناچار اند که بی قصد برایشان حقائق الامور را بیکدگر  
 چنانچه بینایان در دین هر چه پیش آید مجبوری باشند و خواهی نخواهی می بینند و معتقدان در  
 اجتناب صورت بی اختیار اند که به تحلف پرده کوری بر روی انحصاری افتد چنانچه نمایانان در  
 ندیدن آنچه پیش آید خند و می شوند و جادو بیاقیاس می نمایند هل یستوی الاحمی و البصیر  
 اختیاری که ما داریم تنگ بی اختیاری ست و کار و باری که ما را داده خود را می آید به بی اختیاریت  
 نشاء و کین با هر گز شور و خجندی خویش ست که جبر و بی اختیاریت و مبدء سبکی و سنگینی در مزاج  
 بشر طبع توهم اندیش ست که غیر از تصوف و سماع نیل الله العجب از ولی الطاهر که زن و دامن نادر  
 عقل معاش و معاد ست و نه نفسی که فیض ظاهر و باطن گردان می آید حشمت ایزد چنانچه محض  
 بصفت ربوبیت خویش با این سی چیز بی پرویش می کند غالب که آنجا هم سر نه بر رحمت  
 عالمه و بخشند و انگاه بی نهایت من عفو کند نظم و ربوبیت که جبر و حشمت را بداند

بارب جانی که جمله هست زاید نه یارب جسدی که کار طاعت آید نه یارب عملی که با تو نزدیک  
 کند نه یارب علمی که جز تو ام ننماید نه چون زاهد ریاضیه طاعت و عبادت برای نمود  
 خلق می نماید عند الله نتیجه آن بالعکس بطوری آید پس نمازش نماز معکوس باشد و حاصل دعا  
 دوست افوس **س** اگر حسن معاد خواهی حسن معاش نه بر مرضی حق بجان و دل راضی  
 باش نه سودی نکند تصنع و ساختگی نه میبایست باش و هیچ خود استراش نه هر چند ما از روزگاری  
 پیدا شده ایم از همان روز به پیام اجل رسیده ایم پس لیکن احوال که بدایت را رسم پیری است  
 و عمر فانی و حیات مستقر قدم در مرحله شرف و خاص نهاده خود موت بهرم و دو جرمی شود  
 امیدواری از حضرت باری آنست که دوام شاید خود عنایت فرماید تا حاصل زندگی است  
 آید و بعد از آن نجات و مغفرت و عفو و نماید و این نفس شکسته و خاطر الم لبسته و جان شمشیده  
 و دل اندوه آسیده در کونین بیا ساید و نه حیوان شتغل بیکسانیت فاضله از انسان غافل است  
 که او را حساب و کتابی و سوال و جوابی و پیش نیست و این را چه اینجا و چه آنجا عجب خطا و صواب  
 و عتاب و خطایی رو بکار است که برات از عهده آن چه بفضل حق بماند و تعالی ممکن نیست  
 بخلان سالی هم یک مرتبه صاحب کمالی است که درین هنگام بالضرورت قوای حیوانیه ناتوان  
 می گردند و بر قدر استعداد لطائف انسانیه توانمی شوند و از اینجا است که تعظیم و توقیر پیران بر  
 جوانان لازم افتاده عقد های که بر پیران مل گشته هنوز از جوانان در حجاب اند چه نمیدان  
 چیزی بتقلید و قیاس چیزی دیگرست و چه چشم دیدن دیگر و چنانکه از نمیدان تا دیدن تفاوتی است  
 همچنان از دیدن تار سیدن فرقی باشد حق تعالی خاتمه مابا خیر گرداند و با ایمان و صادق یقین  
 طالب گور رساند این فرزندان که از طرف خالق کل و الهی سبل با عنایت شده اند  
 امیدوارم که دست سعادت جبلت و طبیعت طینت دامن ایشان فرو گیرد و حافظ حقیقه ایشان  
 در دین و دنیا و حیات و بعد حیات من مصل فرنگدار و تو احوال من در باره اینها بصورت شکیبایی و  
 محبت و دلیری بخلق خدا و کل بر جفا و رضا بقضا بمل اجابت رب و العصران الا انسان



لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّابُونَ  
 بِالصَّبْرِ ۝ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ  
 يَرْحَمَكُم مِّنْ فِي السَّمَاءِ وَاین حدیث مسلسل با ولایت جاریه است فرزندان کارگزاران  
 که در دنیا معاش ایشان بقدر حاجت بلکه زائد بر آن بحض فضل و کرم نعم حقیقه که جمیع امت او  
 کفر آن محبت مست بوده است و از اسباب علم و یقین و مواد هدایت و تسکین کتاب و سنت  
 رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم کتابخانه نبی که مثل آن بصورت عمر و در کثرت قریب نیست  
 در خانه موجود است حیث باشد که جز علم نافع و عمل صالح با خلوص نیت و مجانبیت از معاصی و  
 بدعت خیالی بخاطر نیامد و در وقت ادوار لیل و نهار یا صبحت اشراق و فراق و فراق شمارا از دنیا  
 بیرون دعوت اصل و فرع و تازیت لغت و نسب فرماست که ما را بیه عرب و عجم نزدیک می سازد  
 پس شهادت حفظ آن همه امکان گشتش و کوشش نماید امر و اگر چه عمر شما محل این خطاب و کتاب  
 نیست اما قدر که امر اهل شریعت و با عقل و بهوش موافق گردید این حروف بیه را اگر کارمند خودید  
 حیات بقدر کار که روزی چند پیش نیست با من و عاقبت و سلامت از آفات بگریزید و بفرمان  
 علم فائق بر اقران شوید و مساو اهل عالم و ایا ما اگر حمل حاصل شد مورد جمیع ملکات و موقوفه آفات  
 و تباه گریه اللهم آمین و دل پیرا نیست که این از ملاح علیا از علم کتاب عزیز نیست ظهور و اعمال  
 نیز و صلاح و هدایت و نجات برسانی و از کار و دنیا و اهل او بر گران دار و سعادت و این و صلوات  
 کونین سازی و چرا که امر و ما از اهل این سنجی سر و مواقع ردی مامون داشته و محفوظ الطاف بی نهایت  
 و رحمت بی نهایت خود ساخته همچنان ما را و اخاف بلکه احباب خصوصاً اساتذ و شاگردین و جمیع مومنان  
 مؤمنین و از اقارب و احباب و در واقف آخرت از غنا و فقر و عیب و عصب و از جز محفوظ داشته بمقاصد  
 غفران و عاصی و غفور و بخوان برسانی اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها و اجزا من خیر فی الدنیا  
 و عذاب الآخرة ثم ینظم لك الحمد کم من کربة قد کشفتمها + بنور من اللطف الخفی فحملت  
 لك الحمد فا کشف کربة الحشنان + صحت + بنور من الغفران والرحمة التي





میر عبدالحی خان نداشت و تقریباً پنج محل عزیزه و شوی او را خلعت و احسانه انعام عظمیٰ  
 خواهن بخشید و او را سه ولد است اشرف جهان بیگم و لادش ۲۴ محرم شب چهارشنبه ۱۲۹۹ بوده دیگر سید قلی  
 و وی نداشت یک غیم ساعت روزیوم سه شنبه بیستم ربیع الاول ۱۳۰۰ هجری بوجود آمد  
 سوم سید مصطفی و وی شب جمعه شب ۱۵ ربیع الاول ۱۳۰۰ هجری متولد شده نام تاریخی او غلام مصطفی  
 و میر عظمیست باریک الله فیهم

### میر علی حسن خان سلمه الله تعالی

ولادت او در ۱۲۹۳ هجری ر و عاده وی نیز مخاطب بیری و خانیست و ثانیاً بن خطاب  
 فرزند سید صفی الدوله حاکم الملک بها و از طرقت رشیه معظله ایتیار دیگر است آورده و جمیع  
 وجود او از خلعت و قبول و جز آن بهمان برادر کلان خود دست ابل خانه او عشرت النساء  
 خواهر خود بانجام نایح بزرگ او باشد در سال و ماه و احدیه و وعده در یک روز بصفت مذکوره بالا  
 بوقوع آمده و مهر بنجاره رویه تعیین شده دختری دارد موسوم بزیب جهان بیگم نام تاریخی او  
 یک صغری دیگر خسته بیکر است تنبیه در تقاریب این بر سه اعاس ز بسیار و صاف بشیا  
 مبذول شده طوی عزیزه را بیع معظله متکفل بودند یک کک رویه در آن حرفت شده و در  
 طوی هر دو عزیز هم انجیمی بایست بر روی کار آورند روز رسیدن این اعده در بهویال با عروسان  
 خود بکی سپاه ریاست بامه مرتب و دیگر سامان جلوس تاجا نگیر با و استقبال کرد حق تعالی  
 و اعمار و اوقات و احوال ایشان و ابنا را ایشان برکت بخشد و ما ذلک علی الله بعزیز

### سید ابوالحسن خان

فرزند میر نور الحسن خان است نایح ولادتش زیر زیمبه پدرش گذشته وی هنوز  
 ولید رضیع است و از خواهر خود زینت جهان بیگم خرد ترا مید و ام که این مولود  
 مسعود چرخ کاشانه خویش و مصباح زو و مان سنت کیش خود گرد و دوازده و علم و  
 دولت بهره کافه را بیاید هذا اخوما اردنا ذکره فی هذا المختصر و الحسب لله اولاد و اخا

## نقشه تواریخ وقایع مختلفه مندرجه کتاب هذا

| نمبر | نام   | سنه ولادت        | وطن       | سنه وفات  | مدفن       | سنه تقویم   |
|------|---|------------------|-----------|---|------------|---|
| ۱    | ابوالقاسم محمد<br>رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم<br>بیست و نهمین سال<br>در کعبه در مدینه      | در کعبه در مدینه | مکه معظمه | روز دوشنبه<br>در کعبه در مدینه  | مدینه طیبه |   |
| ۲    | ابوتراب علی<br>بن ابی طالب<br>علیه السلام<br>بعد از سی سال از<br>عام الفیل                        | در کعبه در مدینه | مکه معظمه | بست و یکم شمس<br>در رمضان شب<br>شنبه  | بجف اشرف   |   |
| ۳    | ام محمد فاطمه زهرا<br>بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم<br>چهل و یکم سال<br>در کعبه در مدینه | در کعبه در مدینه | مکه معظمه | شب شنبه<br>سوم رمضان<br>بعد از شش ماه<br>از وفات<br>آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم<br>بقول اصحاب | مدینه طیبه | تکلیف و ششم<br>در رمضان سال دوم<br>از هجرت بعد از هجرت<br>از برادر یا در ماه صفر<br>یا در اوایل محرم<br>یا در حجب وینا<br>در ماه دیگر بعد از هجرت<br>بر در شوال<br>سنة اتفاقا |



| نمبر | نام  | سنة ولادت  | وطن         | سنة وفات  | مدفن                                       | تقریب |
|------|--|--|-------------|---|--|-------|
| ۴    | ابو محمد اسد<br>احمد بن علی السلام           | در مدینه طیبہ<br>روز شنبہ<br>پنجم شعبان<br>سنة هجری ۱۰<br>حل شش ماه  | مدینه طیبہ  | شهادت دهم<br>محرم روز جمعه<br>سنة هجری ۱۱                             | کربلا                                      |       |
| ۵    | ابو محمد امام<br>زین العابدین<br>علیه السلام | در مدینه یسکینه<br>پنجم شعبان روز<br>پنجمینہ ۳۰<br>هجری یا ۳۱        | مدینه منوره | روز شنبہ و انجم<br>محرم یا نهم دهم<br>محرم ۹۵ یا<br>سنة هجری ۹۴       | بقع غر قدور<br>قبر امام حسن<br>علیه السلام |       |
| ۶    | امام باقر<br>علیه السلام                     | در مدینه طیبہ<br>روز شنبہ<br>۳ صفر ۵۰<br>هجری                        | "           | در مدینه شهر<br>ربیع الاول<br>سنة ۱۳ یادر<br>۲۳ صفر ۵۰<br>یا ۱۱ یا ۱۰ | بقع غر قدور<br>قبر ابن بیت                 |       |
| ۷    | امام جعفر صادق<br>علیه السلام                | سنة هجری یا<br>روز شنبہ<br>قبل طلوع شمس<br>ہشتم رمضان<br>سنة هجری ۳۳ | "           | شوال ۵۰<br>هجری در مدینه  | "  |       |
| ۸    | امام موسی کاظم                               | در مدینه طیبہ  | "           | ۲۵ ربیع   | بغداد و رقاہ                               |       |

| نمبر | نام  | سنة ولادت   | وطن           | سنة وفات   | مدفن  | تقریب |
|------|--|---|---------------|--|---|-------|
|      | علیه السلام                                | روز سه شنبه قبل<br>طلوع فجر ۲۹<br>یا ۲۸ هجری                              | »             | ۱۱۳۰ یا ۱۱۳۱<br>در بغداد   | شونیز به<br>بیرمن قبه                                     |       |
| ۹    | ابو الحسن امام<br>علی رضا<br>علیه السلام   | در مدینه طیبه روز<br>جمعه ۲۵ یا ۲۴<br>شوال یا ۲۳<br>یا ۲۲ شوال<br>۱۵۱     | »             | بشیر طوس روز<br>آخر از صفر<br>۲۲ یا به نیم<br>فروردین یا سیزدهم<br>ذی القعدة ۱۵۲<br>بخرم | طوس متصل<br>قبر رشید                                      |       |
| ۱۰   | ابو جعفر امام محمد<br>جواد علیه السلام     | روز سه شنبه<br>پنجم رمضان یا<br>نصف رمضان<br>۱۹۵ هجری                     | »             | روز سه شنبه<br>پنجم ذیحجه ۱۹۵<br>یا ۱۹۴ در<br>بغداد                                      | بغداد نزد<br>جده خود                                      |       |
| ۱۱   | ابو الحسن امام<br>علی بادری<br>علیه السلام | در مدینه روز<br>یکشنبه ۱۲ رجب<br>یا روز عرفه ۱۲۰<br>چهار یا سیزده<br>روصه | در مدینه طیبه | دوشنبه ۲۵<br>جمادی الاخره<br>یا ۲۴ یا ۲۳<br>یا ۲۲ رجب<br>۲۵۲                             | سمرقند<br>جمادی الاخره<br>یا ۲۴ یا ۲۳<br>یا ۲۲ رجب<br>۲۵۲ |       |
| ۱۲   | ابو محمد امام حسن<br>عسکری علیه السلام     | در مدینه روز<br>پنجشنبه ۲۳ یا<br>۲۴                                       | »             | روز جمعه یا<br>چهارشنبه  | متصل قبر<br>پدر   |       |



| نمبر | نام                                    | سنه ولادت  | وطن        | سنه وفات   | دفن                    | تقریب |
|------|--|--|------------|--|------------------------|-------|
|      |  | ۶ - شہر ربیع الاول<br>یا ربیع الآخر<br>۲۳۲ یا ۲۵۵ ہجری | ۴          | ۶ - ربیع الاول<br>یا جمادی الاول<br>۲۵۵ ہجری           |                        |       |
| ۱۳   | محمد مدنی<br>علیہ السلام               | ۵۵   | مدینہ طیبہ | غیبوت او<br>نزد شیعہ<br>بہر داب<br>سرمین رای<br>در ۲۶۲ |                        |       |
| ۱۴   | جعفر زکے بن<br>علی نقی بن محمد تقی     |  |            |  |                        |       |
| ۱۵   | سید السادات<br>علی اشقر بن<br>جعفر زکے |  |            |  |                        |       |
| ۱۶   | سید عبداللہ بن<br>علی اشقر             |  |            |  |                        |       |
| ۱۷   | سید محمد بن<br>سید عبداللہ             |  |            |  | بغداد و مقابر<br>قرایش |       |
| ۱۸   | سید احمد بن<br>سید محمد                |  |            |  |                        |       |
| ۱۹   | سید محمد بن سید احمد                   |  |            |  |                        |       |

| نمبر | نام  | سند ولادت      | وطن | سند وفات          | بدین | تقریباً |
|------|--|----------------|-----|-------------------|------|---------|
| ۲۰   | سید جعفر<br>بن سید محمد                                  |                |     |                   |      |         |
| ۲۱   | سید علی موبین<br>سید جعفر                                |                |     |                   |      |         |
| ۲۲   | سید جلال اعظم<br>بن سید علی موبین                        |                |     |                   | اچ   |         |
| ۲۳   | سید احمد کبیر<br>سید جلال اعظم<br>گلشن                   |                |     |                   |      |         |
| ۲۴   | سید ابو عبد اللہ<br>ابوالعزیز بن سید<br>عالم بن سید احمد | شب برات<br>سنہ |     | دسمبر ۱۰۱۵<br>سنہ |      |         |
| ۲۵   | سید ناصر الدین<br>محمد بن سید<br>جلال الدین              |                |     |                   |      |         |
| ۲۶   | سید حامد کبیر<br>سید ناصر الدین محمد                     |                |     |                   |      |         |
| ۲۷   | سید رکن الدین<br>ابو الفتح بن سید<br>حامد کبیر           |                |     |                   |      |         |



| نمبر | نام  | سند ولادت | وطن  | سند وفات                             | دین       | تقریب |
|------|--|-----------|------|--------------------------------------|-----------|-------|
| ۲۸   | سید جمال ثالث<br>بن سید کریم الدین             |           | قنوج | سید خدیجہ ۱۲۰۰ھ<br>تجدید قیامہ ۱۲۰۱ھ | تفج       |       |
| ۲۹   | سید راجہ شہید بن<br>سید جمال ثالث              |           |      |                                      | "         |       |
| ۳۰   | سید جمال ربیع<br>بن سید راجہ                   |           |      |                                      | "         |       |
| ۳۱   | سید تاج الدین<br>بن سید جمال ربیع              |           |      |                                      | "         |       |
| ۳۲   | سید کبیر بن<br>تاج الدین                       |           |      |                                      | "         |       |
| ۳۳   | سید علی اصغر<br>سید کبیر                       |           |      |                                      | "         |       |
| ۳۴   | سید لطف علی بن<br>سید علی اصغر<br>عرفت سید اجی |           |      |                                      | "         |       |
| ۳۵   | سید عزیز الہ<br>بن سید لطف علی                 |           |      |                                      | حیدر آباد |       |
| ۳۶   | سید لطف الہ<br>بن سید عزیز الہ                 |           |      |                                      | حیدر آباد |       |
| ۳۷   | سید اولاد علی خان                              |           |      | ۱۲۱۹ھ تقریباً                        | حیدر آباد |       |

| نمبر | نام   | سنه ولادت   | وطن  | سنه وفات            | مدفن | تقریب                      |
|------|---|---|------|---------------------|------|----------------------------|
|      | انور خجک بہادر<br>بن سید لطف اللہ                             |   |      |                     |      |                            |
| ۳۷   | سید اولاد حسن<br>بن ثواب سید<br>اولاد علی خان<br>انور خجک موم | سنہ ۱۲۵۳ ہجری<br>قفوج                               | قفوج | روز پنجشنبہ<br>۱۲۵۳ | قفوج |                            |
| ۳۸   | صدیق حسن<br>بن سید اولاد<br>حسن مرحوم                         | در بریلی نور دوم<br>جادی الاول<br>سنہ ۱۲۴۸ ہجری     | "    |                     |      |                            |
|      | سفر ہوپال   |   |      |                     |      | ۱۳ - جیب ۱۲۶۱ھ             |
|      | ملازمت ریت<br>ہوپال   |   |      |                     |      | غور رمضان<br>سنہ ۱۲۶۱ ہجری |
|      | تکاح اول  |   |      |                     |      | ۲۵ شعبان سنہ ۱۲۶۵ھ         |
| ۳۹   | سید نور حسن<br>خان ابوالخیر                                   | روز چہارشنبہ<br>وقت صبح صادق<br>سنہ ۱۲۶۸ ہجری       |      |                     |      |                            |
| ۴۰   | صفیہ بیگم   | روز شنبہ وقت<br>نیم شب ۲۷ -<br>ربیع الاول سنہ ۱۲۸۰ھ |      |                     |      |                            |
| ۴۱   | سید علی حسن خان<br>ابوالنصر                                   | ۴ - ربیع الثانی<br>سنہ ۱۲۸۳ھ                        |      |                     |      |                            |



| نمبر | نام                               | سنة ولادت | وطن | سنة وفات   | مدفن  | تقریب  |
|------|-----------------------------------|-----------|-----|--|---|--|
|      | ختمه سید<br>نور الحسن خان         |           |     |  |   | ۲۵ - شوال<br>۱۲۸۳ هجری<br>روز یکشنبه بعد عصر |
|      | ختمه سید<br>علی حسن خان           |           |     |  |   | ۲۸ - شوال<br>۱۲۸۳ هجری<br>روز جمعه بعد عصر   |
|      | بسم الله سید<br>نور الحسن خان     |           |     |  |   | ۱۳ - ذی حجه<br>۱۲۸۳ هجری<br>روز جمعه         |
|      | انتقال والده<br>عاجه غفر الله لها |           |     | روز دوشنبه وقت<br>یکپا شب ۲ محرم<br>۱۲۸۵ هجری شد | صبح آن روز در حوض قزوین در دارالاسلام کتبته بنا در مدفن آن شهنشاه |  |
|      | انتقال خواهر گل                   |           |     | ۲۴ ربيع الاول<br>۱۲۸۵ هجری                       |   |  |
|      | انتقال خواهر اوسط                 |           |     | یکم شوال ۱۲۸۵<br>هجری                            |   |  |
|      | روانگی بی بی                      |           |     |  |   | ۲۷ شعبان ۱۲۸۵ هجری                           |
|      | ختمه قرآن سید<br>نور الحسن خان    |           |     |  |   | ۵ ربيع الاول ۱۲۸۵ هجری                       |
|      | سید و میری خود                    |           |     |  |   | ۱۶ شعبان ۱۲۸۵ هجری                           |
|      | بسم الله سید<br>علی حسن خان       |           |     |  |   | بر محل سدره<br>۱۲۸۶ هجری                     |

| نمبر | نام                                   | سنه ولادت                     | وطن | سنه وفات | مدفن | تقریب   |
|------|---------------------------------------|-------------------------------|-----|----------|------|---|
|      | نیابت دوم                             |                               |     |          |      | ۱۲۹۵ هجری   |
|      | نکاح ثانی                             |                               |     |          |      | ۱۲۹۶ هجری   |
|      | عقد صفیه یکم                          |                               |     |          |      | ۴۱ بیع الثانی<br>۱۲۹۵ روز دوشنبه<br>بعد عصر و مولوی<br>عبد القیوم صاحب<br>مرحوم خطبه خوانانند |
|      | اشرف جهان یکم<br>بت صفیه یکم          | ۲۴ محرم ۱۲۹۵                  |     |          |      | ۱۲۹۶ هجری   |
|      | نکاح سید نور الحسن<br>خان و سید حسنین |                               |     |          |      | ۱۲۹۶ هجری   |
|      | سید تقی ابن صفیه یکم                  | شنبه ۱۶ ربیع الاول<br>۱۲۹۹ هـ |     |          |      |   |
|      | زینت جهان یکم<br>سید نور الحسن        | ۲۹ ربیع الاول<br>۱۲۹۹ هجری    |     |          |      |   |
|      | سید ظفر ابن صفیه یکم                  | ۱۵ ربیع الاول ۱۳۰۰            |     |          |      |   |
|      | زینت جهان یکم<br>بنت سید علی حسنین    | ۱۶ ربیع الاول<br>۱۳۰۰ هـ      |     |          |      |   |
|      | سید ابوالحسن ابن<br>سید نور الحسن     | ۲۳ شعبان<br>۱۳۰۰ هـ           |     |          |      |   |



خاتم طبع نقیض فکر و قاذورین نقاد مولوی حکیم اعظم حسین دیوبندی سلمه الله تعالی

یگانه جهان آفرین را سپاسی که نعمت بر نعمت افزاید میگرداریم که جانه از بیادش توان سود  
و جمیعها جز بجنالش توان فرسود و برگزیده رحمت العالمین را درودی که هم آمل و هم شایسته  
را درگیر ندهد آید میفرستیم که دانش جز بدینش نگیرد آید و کاری جز بکیشش نکشاید اما بعد  
حق آگمان را مژده حقیقت آگاهی و باریک میان را صلاهی روشن نگاهی که نامه نامی  
بجایه سامی موسوم بالرفع النامی من الاصل السامی که از حقیقت اصول فروغ  
پاکیزه گوهران دوده سیادت پرده کشاسته و نقابت ذات عترت آیات دوازده  
امنه فرخ تبار و اولاد اجداد ایشان را آئینه صورت نماست بارشاد افاضت بنیاد الهوت  
عالی حضرت والا هست فرخنده ذات پندیده صفات عدالت منش هدایت روش  
وارث انبیای نشین اصفا خلافت اثبات افادت میراث نیکو سیرت روشن سیرت  
آرزوی مردان هنر فروش آبروی پاکان سعادت کوش همایون خطاب نجسته القاب  
والاجاه امیر الملک جناب نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر زاده  
المجدد و القاهر که اندرین نامه موثکافانه از تحقیق انساب خمنهادریان می نهند و هر کس  
از اسلاف خویشترن که برومند شاخهای گلستان نقوی و گرانها که های عمان و قفقاز  
بوده اند نشان میدهد درین زمانه سعادت زای سیرت افزای حکمرانی مملکت آرای  
عالی هم سعادت پیرای کسری چشم تهنای طریقه سلطنت رانی تروشن سواد صحیفه جهانبا  
بقیسیس لیان همال نوشانه سکندر شال کشور کشای رعیت پناه دانش لوای دولت و  
شوکت شعار دیانت و ثار صولت آثار نصرت کردار نقابت پیوند سیادت تواد جناب  
نواب شاه جهان بیگم کرون آف انڈیا رئیس دلاور اعظم طبقه اعلامی ستاره  
و رئیس بھوپال ادا مالدی و العز و الاقبال بجمع علامه بزرگی اثر عالی نظر موثکافانه

مضمومات مغرب الای معلومات حائز ملکات بنید ابو الحسن سید ذوالفقار احمد  
 حماد المدد الاحمد دو دیگر فضیلت پناه متعلق آگاه ایزد شناس معارف سامان حاج محمد  
 علی حق کابلی ایدہ المدد الولی دو کتابت شکر فی طراز ندرت پرداز محمد عبد الباقی  
 لکھنوی سلمہ المدد القوی با وارت کاروان امانت نشان مولوی محمد بیج الزمان  
 اعانہ المنان رونق افزای طبع ثانی گردیدہ آگاه و روان حقیقت طلب رام پور  
 حصول آمال و آمانی

تاریخ ختم طبع اول رسالہ الفزع النامی من الامام السامی از حافظ محمد  
 شیر شاگرد غالب بلوی ملازم بہت بھوپال سلمہ المدد

|                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| نگہ ریز زخمت نکند آن کسیت | بلوای دل این شور و کان کسیت |
| بشو چین کم دل جسته اند    | بزخمیکہ مار ابدل بسته اند   |
| پراخی دل زخم پروردا       | نمک دار و آہنگ پروردا       |
| زہے زخمہ تمار آواز ماہ    | خنی کوک فرامی ساز ما        |
| کہ از دل بہ لب بد و تجالہ | طراز عجب بستہ ام نالہ       |
| کہ آوای من دلربانی نیست   | عجب معنی در نوای نیست       |
| کز ان جوششی آدم در خروش   | درون دل ماکہ افکند جوش      |
| خوش آہنگ آوای کیستم       | نوا سیے یکتا کیستم          |
| کز و دلبر عالمی صد نواست  | آئی نوا ساز من از کجاست     |
| فلاطون صد رعنون نامست     | فلاطون بیک رعنون شادست      |
| ز نیروی کلک خداوندست      | مگر انجہ عالم از و پر صدست  |
| فلک رتبہ نواب جم جاو ما   | بعینہ کشاید و راو ما        |



غارش زستان خلقش بکشد  
 اگر با چو من گاه دل خوش کند  
 حقو چه شوخی و شنگی کند  
 مگر سخت بو بالیان یا درست  
 بزرگست و صاحب بگین نیز هم  
 جهان را کران تا کران گشته ام  
 ندیدم چو او نامور دیگر  
 چه گویم چه جادو عیان میکند  
 به بیخانه فضل و دانشوری  
 معنی گفتگویش فزاید بهوش  
 اگر رخصت می کشی بنده  
 چراغ سخن تاب را فروختست  
 اگر معطر سخن گل کند  
 همان وجد کرد از بهر زیاده  
 نویری به بلبل گوید به باغ  
 معانی بکشد نماید به جمال  
 عجب انحرادی طریقه دانشوریست  
 نوشتست و علم دین چه کتاب  
 اگر از دنیا می آید  
 ولی بسکه شوقش فزایش کند  
 ز تفسیر قرآن چو قانع نشست

گل دولتش از دهنش بلبل  
 نفس در خم و چرخ پرش زند  
 بنام سخن بجهت تنگی کند  
 که سید درین مملکت هر دست  
 گرامی بدنیادین نیز هم  
 بهر گوشت و طرف بگذشته ام  
 نه اقبال مندی نه دانشور  
 بهر جا که معنی بیان میکند  
 خم آسایشش کند ساغر  
 بگردم هر حضرت می فروش  
 شرابش دماغ رسیدن به  
 دلم را به پروا انگلی سوختست  
 بشاخ سخن یا سمن اشکاف  
 ز سینه نغمه های منیر او  
 به پروا گان میرساند چراغ  
 بهر بیکه شعل فزونی خیال  
 کش از پیش هر نقطه دفتریت  
 سر آسمان بهی آفتاب  
 نواید کتابی در آرد و خمیر  
 بدیگر نظم را گرایش کند  
 چه زیبا نسب نامه نقش است

|  |  |
|--|--|
| چه نیروی ملک است گریزگری<br>معانی بظلمات لفظ از صفات<br>نظیر در شفافیت مطلب است<br>خود از کیست این معنی نکته نیز<br>نشانه ساقی گریه کیست<br>عجب طرقلی وقف تقصین است<br>هزار آفرین مرچین خامه را<br>درواز بزرگان اهل هنر<br>چو از سیدی هست کادم از دست<br>کسی را که چشم است بنیای او<br>چه خوش مصرع سال تاریخ است | که یور در آمد به گلشن گری<br>نسب میرساند بآب حیات<br>که گریه در وابسته هر شب است<br>که هر لفظ او آمده لغت خیز<br>که هر حرف میخانه بخود است<br>شگرفی زمین مضامین او است<br>که زمین گونه نوشت این نامه را<br>نسب برده خود را به خیر البشر<br>کسی کین نسبت به دالم از دست<br>زهی بخت چشم تماشا است او<br>سیاق نسب نامه نقش است<br>۱۱۹۱ هـ |
|--|--|

ایضا تاریخ طبع اول از مولوی حافظ محمد نور احمد نور مرحوم و معفوره

|   |   |
|---|---|
| ندانم که دل در تمنای کیست<br>گهر گرچه در قعر عسман بود<br>بود گرچه یاقوت در خار سنگ<br>ز پرگندگی نشر اجسرا شود<br>عیانست انوار ذات از صفات<br>مرا بهم که در جلوه تاسی بود<br>آن آفتابم مقابل بسین<br>چه غم اینکه دورم ز قریب حضور | درین قطره شوری ز دریاست<br>ولی قره العین نیسان بود<br>ز غورشید دار در رخ آب رنگ<br>کنی قطره گر جمع دریا شود<br>صفت هست زائنه داران ذات<br>مرا این نورم از آفتاب بود<br>بیابلو ماه کامل بسین<br>رسد قین خورشید ز دیک دور |
|---|---|



سخاوت ز اوصاف و آیت  
 بود علم و فضلش با عالم علم  
 گرانزد قمر عقل را پیش  
 فلاطون زنده پیش او صفت چون  
 ز دانش بود رستی آشکار  
 صدیق صحابه و صدیق نام  
 بصدق و صفا خاطر آینه اش  
 دلش در صفا صبیح صادق بود  
 بعلم و عمل مسید هدایت دین  
 شمال و صبا خاک روپ درش  
 از و آمده آب در جوئی عدل  
 بود جای اهل بصیرت گمش  
 جهان کرده خوش این عدل خوش  
 جهانی از و آمده شاد کام  
 همایون بود بخت بهو پایان  
 خنی پدر کامل با وج جمال  
 بوقت تکلم سحاب شگرت  
 بوصفش چو روشن باین نور شد  
 بهر سیادت سجل نامه اش  
 نسب نامه خود که تحریر کرد  
 جهانی شده زنده بعد از ممات

شجاعت ز افواج او راسته  
 چه حاجت بترتیب لوح و قلم  
 از سطو کشد جز و خود و بغل  
 مگر آنکه برهم زندار غوث  
 ز احکام او کار عدل استوار  
 بخلق حسن مشهور در انام  
 بعلم و هنر سینه گنجینه اش  
 رخ او ز خورشید فائق بود  
 از و استوارست بنیاد دین  
 بود انس و جن هر دو فرزان  
 از و فریبی دیده پهلوی عدل  
 کند از بر سر مه خاک برش  
 که پهلوی گرگ است بالینش  
 خدا داردش بر سر بر نظام  
 که نواب مآدمه حکمران  
 زهی سندان ای جاه و جلال  
 بوقت خموشی محیطی ست زرف  
 قلم در نقش شده طور شد  
 بر آیات نصرت علم خالیه اش  
 بسا نقش از زنده تصویر کرد  
 مگر کلک او داده آب حیات

یدان گونه به نقش زیبا کشید  
 بیک جود آمد همه در وجود  
 پیر نامور از پسر آمده  
 پس از صبح صادق زنده سر  
 تو کوئی اصد خواهم شنوخته  
 خود آن ملک ادریکد آت  
 بسا اش چنین رانده ام خانه را  
 بدقت نوشتند اهل قلم  
 ولیکن ملک نیز از عرش خود

که کوئی بهر یکیری جان دمید  
 بر آید ز یک چشمه بسیار و دو  
 شجره مایه دار از شمر آمده  
 رود چون شگوفه بر آید شمر  
 یک گوهرین ملک آراسته  
 در آن دو دمان شمع کاشته  
 که اسن نوشت او نسیب را  
 نسیب نامه زبده گشته رقم  
 بکری اقبال نقشی نشانند  
 ۱۲۹۱ هـ

### تاریخ دیگر این سال از منشی احمد علی صاحب مخلص احمد

محمد و تسبیح و سجده داد  
 پس از درودی بجان احمد  
 بنص قاطع شدت و حب  
 ترا بدانم ترا بخوانم  
 حدیث را نم من ز تو هر دم  
 چو کار افتد بجان نشانم  
 اگر جهانم کس بیار د  
 ترا چو بینم دلم کشاید  
 نصیحتی عزیز وضعی  
 ز آل احمد ز نسل حمید

و گرنیز ز دبحر خندائے  
 اگر گویم ترا شنائے  
 بآل احمد مرا ولائے  
 ترا سرایم بهر سرائے  
 که از تو دارم بهر هوائے  
 کنم نه صرقه بآن فدائے  
 کنم بموئے ز تو بهائے  
 نه از شمائے نه از نصائے  
 فرشته رویی خجسته رانے  
 ملک حقیقت بشر نمائے



خدا پرستی خدا شناسی  
 چو شب جهان را لباں بخشی  
 بشهر اندر چو دل بسینه  
 امام سنت یصد کر امت  
 یصد شهادت گره عدالت  
 همہ وفا و همہ مروت  
 سپید پوش و جامہ زیبی  
 بمستندان بسے توجہ  
 بفرق دولت کی کلا ہے  
 بحسن تدبیر رخنہ بندی  
 ہر انچہ گوید از انچہ آرد  
 ستم ظریفی و بد لہ سنجی  
 کہ سخن را نگار بندہ  
 ز فیض باری نصیب یابی  
 ز فضل و دانش سیر عامہ  
 پیاسہ مردی فلک نور و  
 بدہر پہن ست نام نارسہ  
 امیر تلک و والہا ہے  
 یہ آستان محاسن است  
 ریاست تو رہے سعادت  
 بدہر اندر تو ویر یاست

نہ خویش بینی نہ خود ستائے  
 چو صبح و در ہم چاکلے شائے  
 بزورق اندر چو ناخدا لے  
 جہان امیری و تہ لے  
 بقصر کسری قدم کشائے  
 ہمہ صداقت ہمہ صفائے  
 جہان فریب و دلربائے  
 بدردستان ہمہ دوائے  
 بدوش عفت کی دوائے  
 ز کار بستہ گرہ کشائے  
 بسی مناسب بسنی بجائے  
 لطیفہ گوئی سخن سرائے  
 ز زلف معنی گرہ کشائے  
 عقیق و صدیق و پار سائے  
 ز خلق نیکو بن قبا لے  
 بزور باز و جہان کشائے  
 یکی حکایت بہر سرائے  
 چو از تو نازد بود بجائے  
 فلک بتعظیم جہہ سائے  
 سیاست تو ستم زدائے  
 ز حق اجابت زمین دوائے

|                          |                         |
|--------------------------|-------------------------|
| اگر گویم دعا سے دولت     | وگرچہ آید زمن گدائے     |
| چنانکہ داری درین جهانی   | دران جهان ہم ہی بجائے   |
| سخن نیلوسف رود کہ از تو  | یکی ست والد ماجدائے     |
| تو نیز احمد مقام دانی    | یہرچہ باشی سخن سرائے    |
| دری زبانی ورہ پد سیہ     | ترارساند سخن بجائے      |
| سخن بجائے تو دیر پاید    | تو خود نباشی درین سرائے |
| خدای بنواخت این جوانرا   | بلطف خویشش با عطلے      |
| کہ ہرچہ اندر دلش بیاید   | فتادہ یابد بہ پیش پائے  |
| سخن کہ کردست از نیاکان   | انکو نوشت ست ماجرائے    |
| یکان یکان را چسب جالش    | بیان دلچسپ و دلکشائے    |
| خدای بستود این کسانرا    | بمصطفی اندر بجای جائے   |
| عجب کسانند حال ایشان     | کے نداند مگر خدائے      |
| بنام ایشان بجان تصدق     | بپای ایشان سرم فدائے    |
| مرا کہ کار و گردن ماندست | درین جهانی و آن سرائے   |
| ز نسل حیدر بجان محبت     | ز آل احمد بدل و لائے    |
| از انچہ گفتم بجائے گفتم  | ہر انچہ گویم بود بجائے  |
| چو این صحیفہ تمام خواندم | ز ابتدائے بابتھائے      |
| بسال تاریخ منکر کردم     | بگوش من ز چنین ندائے    |
| چہ نسل باقی و ہل ثابت    | اگر گوئی بود بجائے      |

۱۲۹۱ھ

نام تاریخی این سالہ از حافظ سید محمد سورتی مہتمم فطائف ریاست پھولپال



|  |  |
|--|--|
| <p>شجره السعادة لفروع انساب السيادة<br/>۱۲۹۰ هـ</p>  |  |
| <p>تاریخ ختم تالیف این ساله از عبد العزیز اعجاز مصرع *</p>   |  |
| <p>چه نسب نامه صدیق حسن خا نصیب<br/>۱۲۹۰ هـ</p>  |  |
| <p>تاریخ طبع ثانی این ساله از مولوی حکیم حافظ سید اعظم حسین صاحب سند یلوی سلمه</p>   |  |
| <p>سرد فتر اعلام بعلم و ادب آمد<br/>بر خصم شرر ریز برق غضب آمد<br/>باغی است که تخلص همه شیرین است آمد<br/>بر خلق یفتوای قضا مستحب آمد<br/>ظلم کرم احمدی حلم رب آمد<br/>دائمه لب آب بقا نشسته لب آمد<br/>گرد و به بنگاه کسی نمیشد آمد<br/>چندان ز حسد سوخت که خود را لب آمد<br/>قلب سخن امروز بقیمت زهر لب آمد<br/>خوشید یکی فارس زین سلب آمد<br/>آینه گری شیوه اهل حلب آمد<br/>لب ریز و صد ساغر زنت الغلب آمد<br/>احیای ره و رسم کرم را سلب آمد<br/>از علم نبی جمله وراثت طلب آمد<br/>لر زنده تر از یکبار اصحاب تب آمد</p> | <p>جم مرتبه صدیق حسن خان بهادر<br/>بر دوست گمیش زنیان لوت است<br/>در مریسمم بدوش جوس اهل قنات<br/>مقبول خداوند که هر صبح دعا شتر<br/>خویش بخطا بنشی اشرار قلم و<br/>سائل که بدریوزه رخ آرد بد را و<br/>بنشست بدو رشن نگهبانی کالاه<br/>از عاقبت کار حسودش چه توان گفت<br/>جنس هنر از تربیتش نرخ گران یافت<br/>در جمع جلوریز که تاز و بر کایش<br/>ز و تصفیه قلب توان یاد گرفت<br/>در بزم وی از میکرده حقیقت<br/>طبعش چو بهاری که ماند گل و ریاح<br/>افشا ند براند و خفته اهل چشم و دست<br/>در یاب حبابت که غضنفر بختش</p> |

|   |  |
|---|--|
| صد قافله درهند ملک عرب آمد<br>کز دفتر تحقیق همه منتخب آمد<br>روشن دل و نام آور و فرخ لقب آمد<br>فرخندگی علم و عمل مکتب آمد<br>آوازه نام آوری عجم و آب آمد<br>فرخنده نشانی و الانسب آمد<br>۱۳۰۱ هـ | لبیک زن امروز بطوف حرم او<br>پرداخت گرانمایه نسب نامہ خود<br>بنگر همه سادات درین نامہ که هر یک<br>از حضرت این قوم بهر قرن جهانرا<br>آن اصل برومند که فرخش بکونی<br>چون از پی سالش درانش گرفت |
|---|--|

## طالع الاسعاد

### قنطرة بعید النور السعيد

لاعتاب معالی الملك الجلیل السید السند النبیل ذی البذل العظیم  
والشان الکبیر محمود المناقب ومدوح المناظر السید مجمل صدیق حسن ان  
بها در نواب مملکت بنو فال العلیه حفظه رب السعید

|   |   |
|---|---|
| یا لودی بالنور جمیل اصطبأت<br>عادة من نفعها سکرے<br>شمس حسن بواها | فی هوای من سلبت منی قاری<br>لا یاقداح الحمیة والعقار<br>علقت شمس النصار |
|---|---|

## دوسرا

|  |   |
|--|---|
| بلحاظ کنبال آسرتنی<br>هجرت ظلماء و لحداد و<br>ورعت قلبی المعنی | و یورد الشیخ منہا قد سئلنی<br>ما الذی اوجب حق لجنی<br>من لظی الحج بنامر |
|--|---|

## دوسرا

|                          |                        |
|--------------------------|------------------------|
| حجبت عن مقلتی طیب الرقاد | وشجونی کل یوم باز دیاد |
|--------------------------|------------------------|



|   |  |
|---|--|
| من عذيري والهوى العذرا  | حكمه ياتي على غير المراد<br>لا يجاري في اختياري                              |
| دوسرا   |  |
| مصر قلبي حين شام الهمة لها<br>هتكت في حبها سترى<br>عادة قد لذي في   | وفوا دي احرقته وجنتها<br>لا تسلم عن شرح حالي في هواها<br>حبها خلع العذار     |
| دوسرا   |  |
| لا اري لي بالهوى مما اعاني<br>لعل اصدق ذاك العصر<br>كل من اثنى عليه | مخلصا يني سوى رفع النقا في<br>حسن الافعال محبوب الزمان<br>حل في اعلامنا      |
| دوسرا   |  |
| المليح المجتبي مولى الرشاد<br>بهجة العلياء والفخر<br>بكمال وجمال    | والامام الاعظم السامي العماد<br>منه بوفال سميت ذات العماد<br>واحترام واعتبار |
| دوسرا   |  |
| مورد الفضل الذي طار وروى<br>فهو عين الحمد والشكر<br>وكساه بطراز     | وحبار راجيه احسانا وجودا<br>وبه قد زين الله الوجوه<br>من كمال ووقار          |
| دوسرا   |  |
| واحد الاحاد ذو الشأن الخطير<br>كمرأى راجيه من ليمر                  | وهو غوث ملاذ المستجير<br>بندى كفيه مع حل العسير                              |

|  |   |
|--|---|
| فهو مولی بالمعالي  | لا یباریه مباری   |
| دوسرا  |   |
| قد خلت الفاظه در انضیا<br>بالدراری حسنهای زری<br>وباسلاک المعانی | حسنت اللغید فی الجید عقودا<br>یجعل الاحرار معناها عبیدا<br>نظمت شهید الداری |
| دوسرا  |   |
| ان هذا الفرع من اصل شام<br>زاد فيه سعلة الدهر<br>بختم الرسل طه ب | فی الملاجاها وقدر او احترا<br>شرقا ین هو وحسنا وانتظاما<br>ن معد و نزار     |
| دوسرا  |   |
| لابن بنت المصطفى صلواته<br>نسب كالانجم الزهراء<br>وعليه خير نورا | الحسین المرتضی السامی علاه<br>تزدهی الاکوان فی مجالسناه<br>عجل شمس النهار   |
| دوسرا  |   |
| فادمه رب في عز مؤبد<br>مع النجال له غدا<br>وسناهم بالتجل         | والله السعد والتوفيق سره<br>انجم کل بد الملک فرقد<br>فی جمیع الکون ساری     |
| دوسرا  |   |
| واحفظ والیه الملک الجلیل<br>وانتها اطول العمر<br>ملکها ین هو رسو | شاهیاری میگویی الجدل الا شیل<br>وادم فی ظل علیها الظلیل<br>یتاء وانزدها     |



## دوسرا

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| يا مليك العصر يا بيت القصيد | جئت اهديك الهنا في خير عياد |
| فانحرا الاعداد ايلاوزر      | فيه واسلم بصفاء عيش رغيد    |
| ما شد اظير التها في         | في رياض الجملنا ر           |

## دوسرا

|                          |                            |
|--------------------------|----------------------------|
| دامت الاوقات تسعي بالنها | لعلنا ناديك يا سامي المكان |
| وخليل جاء بالشكر         | لك يدعوى بالبقا طول الزمان |
| نال في مدح علاكم         | ارخوا بهي فتحي             |
| ١٣٠٠ هـ                  | ١٢٨٣ هـ                    |

العبد الداعي خليل المير البيروتي

۳۲۱  
۱۳





